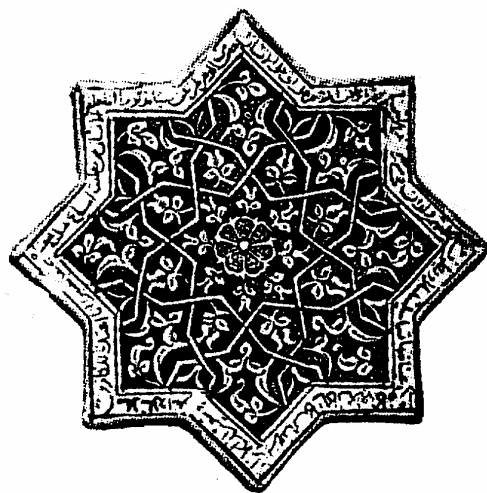
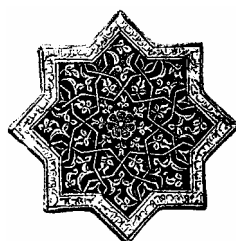


بسم الله الرحمن الرحيم





اصول مدیریت اسلامی

از منظر امام علی (ع)

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
فصل یک	
کلیّات و مبانی	۹
فصل دو	
اهمّیت، تعاریف و جایگاه مدیریت	۲۵
فصل سه	
وظایف مدیران	۳۱
فصل چهار	
وظایف اصلی دولت و حکومت	۹۵
فصل پنج	
اهداف حکومت	۱۰۷
فصل شش	
خط مشی کلی حکومت	۱۲۵
فصل هفت	
نظم و امنیت	۱۶۷

فصل هشت

۱۸۹ مدیریت زمان

فصل نه

۲۰۹ فرهنگ سازی در نهج البلاغه

فصل ده

۲۳۷ حاکمیت

فصل یازده

۲۶۱ قدرت

فصل دوازده

۲۹۵ رمز موفقیت و شکست مدیران

۳۲۹ منابع و مآخذ

پیش‌گفتار

بنام خدا

بحث پیرامون مدیریت، موضوع جدیدی نیست، بلکه یکی از بحث‌های قدیمی جامعه‌ی بشری است؛ زیرا از زمانی که بشرپا به عرصه‌ی هستی گذاشت و زندگی اجتماعی خود را آغاز نمود، نیاز به امر مدیریت در سرپرستی و سازمان بخشی جوامع انسانی را احساس نموده است. از سوی دیگر، انسان به عنوان یک موجود ذاتاً اجتماعی در پرتو روابط با دیگران نیاز هایش برآورده می‌شود. به گفته‌ی خواجه نصیرالدین طوسی انسان مدنی الطبع است و سعادت او جدا از دیگران امکان‌پذیر نیست و حفظ و سلامت جامعه در پرتو داشتن یک سرپرست می‌باشد، که برای سازمان دادن جامعه بشری و ایجاد نظم و انضباط وجود یک مدیر توانمند یک امر ضروری است.

ضرورت امر مدیریت در زندگی اجتماعی انسان تا آنجا احساس می‌شود که امروزه در جوامع صنعتی، اولین عامل در پشرفت کارها را مدیریت توانمند می‌دانند و در حقیقت مدیریت است که تولیدات و خدمات را از نظر کمی و کیفی ارتقاء می‌بخشد. بنابراین مهمترین نیاز انسان‌ها در گرو مدیریت است و مدیریت، محور و موضوع کلیه مسائل انسانی را شکل می‌دهد.

اکنون باید به این نتیجه رسیده باشیم که تکامل و رشد واقعی انسان‌ها و جوامع انسانی در پرتو مدیریت و سرپرستی صحیح صورت

(۸)

می‌گیرد و جوامع انسانی بدون مدیریت همانند اتوبوس بدون راننده است که هر لحظه با سقوط و تصادف مواجه است. بنابراین چه کسانی در طول تاریخ زندگی انسان‌ها صلاحیت رهبری و هدایت انسان‌ها را می‌توانند بر عهده داشته باشند؟ آیا جز پیامبران و امامان معصوم و سپس در زمان غیبت (ولایت فقیه) و چهره‌های موفق در تاریخ اسلام می‌توانند این رسالت عظیم بشری را به دوش کشند؟ قطعاً بهترین رهبران و مدیران، پیامبران و ائمه‌ی اطهار و پیروان خاص آنانند. پس چه بهتر که با اندیشه‌های عالی انسان‌ساز آنان آشنا شویم، تا به سعادت و موفقیت در دنیا و آخرت دست یابیم. مؤلفان بر آن شدند که با استعانت در گاه ایزد متّان و عنایات خاصّه ائمه اطهار به ویژه مولی علی(ع) شیوه حکومت آن بزرگ مرد تاریخ بشریت را به صورت ساده و شیوا همراه با ذکر حکایات تاریخی مستند به رشته‌ی تحریر در آورند. امید است این اثر کوچک با بضاعت علمی ناچیز نویسندگان مورد توجه دانش‌پژوهان، استادان و علاقه‌مندان قرار گیرند.

ناگفته نماند که مجموعه حاضر می‌تواند در درس مدیریت اسلامی دوره‌های دانشگاهی سودمند واقع شده و به عنوان منبع و مرجع مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

فصل اول

کلیات و مبانی



مدیریت؛

مدیریت، پیشینه‌ای کهن دارد و از آن هنگام که آدمیان پا به عرصه‌ی گیتی نهادند و زندگی اجتماعی خود را آغاز کردند، مدیریت نیز پدید آمد. در طول تاریخ، هیچ قوم و ملّتی را نمی‌توان یافت که بی‌سرپرست به حیات خود ادامه داده باشد. این منصب و مقام را گاه انسان‌های الهی، دلسوز، مردم سالار، هدف‌گرا در دست داشته‌اند و آن را ابزاری برای دستیابی به عدالت و هنجارها می‌دانستند و گاه انسان‌های زورگو، ستمگر، چپاول‌گر، خود سالار بر آن تکیه زده‌اند و آن را به سان طعمه‌ای نگریستند که باید آن را بلعید.

از آن جا که اسلام، خوشبختی و سعادت دنیایی و آخروی انسان را در نظر داشته، در پی آن است که جامعه به گونه‌ی باشد که خداخواهی، عدالت و درستی در جامعه برپا شود و حقّ ستم‌دیدگان از ظالمان باز پس گرفته شود و... به پُست و مقام از دیدگاه خاصّی می‌نگرد، در آیات کتاب خدا و گفته‌های معصومان: از مدیریت به «امانت الهی» تعبیر شده است که بسی لطیف، دل‌نشین و پرمعنا و در عین حال بسیار رسا و روان است.

مدیریت؛ امانت الهی از نگاه قرآن

واژه‌ی امانت به صورت مفرد و جمع در شش آیه‌ی قرآن، و با صیغه‌ی «امن» در پنج آیه، و با صیغه‌ی «امین» در چهار آیه آمده است، که در این جا به طور خلاصه به تفسیر آن می‌پردازیم. در پنج آیه از آیاتی که واژه‌ی

«امانت» در آن به کار رفته معنای گسترده‌ای لحاظ شده که بی‌شک شامل مدیریت‌ها و هر نوع پُست و مقامی می‌شود. برای نمونه دو آیه از این آیات را آورده، نظر مفسران را نقل خواهیم کرد.
خدای متعال می‌فرماید:

«خدا به شما فرمان می‌دهد امانت‌ها را به صاحبان‌شان رد کنید، و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید، در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست^۱».

برخی مفسران^۲ از جمله «محمد بن جریر طبری» مخاطب آیه را حاکمان و متولیان امور جامعه می‌دانند و معتقدند خدای متعال به آنان امر کرده است سرمایه‌های ملی، اموال بیت‌المال، پست‌ها و مسئولیت‌ها را - که امانت الهی است - به صاحبانشان باز گردانند. یعنی در تقسیم بیت‌المال، عدالت، و در واگذاری پست‌ها شایستگی افراد را در نظر داشته باشند^۳.

در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی انفال نیز امانت به طور مطلق و در مفهوم وسیع و گسترده به کار رفته است و شامل هر گونه پست و مقام و مسئولیت می‌شود. با این تفاوت که در آیه‌ی قبل به ادای امانت امر شده بود. اما در این آیه لحن سخن، تغییر یافته از خیانت در امانت، نهی شده است.
خدای متعال می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌ید! به خدا و پیامبر او و نیز در امانت‌های خویش خیانت نورزید و خود می‌دانید که نباید خیانت کرد»^۴.

۱. نساء / ۵۸.

۲. المیزان، ج ۴، ص ۴۱۰؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱۳.

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۰۰. ۴. انفال / ۲۸.

مرحوم علامه طباطبائی، مفسر عالی قدر، در تحلیل این آیه می نویسد:

«امانت خاص خدا، احکام الهی است و امانت خاص پیامبر خدا ﷺ»

سیره ی حسنه ی آن حضرت است و امانت مخصوص مردم، اموال و اسرارشان است. امانت مشترک خدا و پیامبر و مردم، عبارت است از آن کارهایی که خدای متعال به آن امر کرده و پیامبرش آن ها را اجرا کرده است و منافع عمومی و نظام اجتماعی وابسته به حفظ آن هاست، مانند اسرار سیاسی، نظامی و...»

از آیه چنین استفاده می شود که خیانت به این دسته از امانت های الهی علاوه بر آن که خیانت به خدا و رسول خدا ﷺ است، خیانت به خود مؤمنان نیز است و زیانش به جامعه ی اسلامی باز می گردد^۱.

بدون شک مدیریت ها از مصداق های روشن امانت مشترک هستند. نکته ی جالب توجه در این آیه آن است که خیانت به امانت در کنار خیانت به خدا و رسول خدا ﷺ ذکر شده که نشان دهنده ی خطر ها و آثار شوم خیانت در امانت است.

آیت الله جوادی آملی در این زمینه می نویسد:

«اثر سوء خیانت در اموال، اعراض و حقوق مردم مسلمان آن چنان زیاد است که در کنار خیانت به خداوند سبحان و خیانت به رسول اکرم ﷺ واقع شده است، و این نزدیکی، تصادفی نیست، بلکه به خاطر همجواری و ارتباط معنوی می باشد؛ به همین دلیل خیانت در امانت از بدترین گناهان به شمار می آید. یکی از ظرافت کاری های ادبی که در سخنان فصیح و بیانات بلیغ - مخصوصاً قرآن کریم - به خوبی مشهود است، این است که اگر مطلبی دارای اهمیت فراوان باشد، برای اعلام اهمیت اش آن را در کنار چیزی ذکر می کنند که اهمیت آن

۱. المیزان، بیروت، ج ۹، ص ۵۵.

معروف است و در بزرگداشتش تردیدی نیست...^۱.
 خدای متعال در آیه‌ی دیگر نیز خیانت به دیگران را خیانت به
 خویشتن خویش معرفتی کرده، می‌فرماید:
 «و لا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان
 خواناً اثيماً»^۲.

درباره‌ی خطر خیانت در امانت، تعبیر دیگری نیز در قرآن مطرح
 است که خیانت‌کار در قیامت با همان خیانت‌اش محشور می‌شود:
 «هر کس خیانت کرد با همان خیانت، محشور می‌شود»^۳.

مدیریت؛ امانت الهی از نگاه روایات

سیری در واژه‌های به کار رفته در روایات امانت، روشن می‌سازد
 امانت به مفهوم گسترده‌ای به کار رفته و به هر نوع نعمت و سرمایه‌ی
 مالی و جانی اطلاق می‌شود. در روایات از «ولایت»^۴، «خلافت»^۵، «اوامر
 و نواهی الهی»^۶، «حوایج مردم»^۷، «مدیریت»^۸، «سخنان محرمانه»^۹،
 «عمل به علم»^{۱۰}، «فقر»^{۱۱} و... به امانت تعبیر شده است.
 از روایات استفاده می‌شود که مدیریت و هر گونه پُست و مقام از
 مصداق‌های امانت است که از طرف خداوند به مدیر سپرده شده است
 که او باید از این امانت سخت مراقبت کند.
 حضرت علی‌علیه السلام به یکی از کارگزاران (عثمان بن حنیف) خود

۱. اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی / ۱۶۳.

۲. نساء / ۱۰۷. ۳. آل عمران / ۱۶۱.

۴. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۷۲. ۵. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۶. همان، ج ۲۳، ص ۲۷۳. ۷. همان، ج ۷۲، ص ۱۰.

۸. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵. ۹. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۱.

۱۰. همان، ج ۴۸، ص ۱۲۷. ۱۱. همان، ج ۲، ص ۳۶.

می نویسد:

«به من درباره‌ی تو گزارشی رسیده که اگر به راستی مرتکبش شده باشی، بی‌تردید پروردگارت را به خشم آورده‌ای و در فرمان امام خویش عصیان ورزیده‌ای و امانتی که به تو سپرده‌اند به ابتذال کشانده‌ای^۱. حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه در این سخن، ضمن تأکید بر دیدگاه امانتی در مدیریت، هرگونه سوء استفاده از پُست و مقام و جمع‌آوری ثروت با استفاده از موقعیت به دست آمده را به ابتذال کشاندن این امانت الهی به حساب آورده است.

هم‌چنین در نامه‌ای به کارگزار خود «اشعث بن قیس» در آذربایجان می‌نویسد: «بی‌گمان، کاری که به تو سپرده شده است (حکمرانی و زمامداری) نه لقمه‌ای چرب، بلکه بار امانتی برگردن تو است که در پاسداری از آن باید مافوق خویش را پاسخگو باشی. تو را نرسد که درباره‌ی ملت، خودسرانه تصمیم‌گیری، یا بدون داشتن مجوزی اطمینان‌بخش، به کار مهمی اقدام کنی. بخشی از مال خدای عزوجل را در اختیار داری که تو خزانه‌داری، تا به من بسپاری^۲».

حضرت امیرالمؤمنین‌رضی‌الله‌عنه در این روایت پس از ردّ نگرش «طعمه‌ای» به مدیریت، دیدگاه «امانتی» را تأیید کرده، از ویژگی‌های این نگرش، پاسخ‌گویی به مافوق، دوری از تصمیم‌های خودسرانه، امانت‌داری نسبت به بیت‌المال را برمی‌شمارد.

مدیریت و امانت‌داری

تا این جا بدست آمد که اسلام به مدیریت، نگرش امانتی دارد؛ حال باید دید ویژگی‌های این نوع نگرش چیست؛ الگوهای رفتاری متناسب با

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۰، ص ۹۵۵. ۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵.

این دیدگاه کدام است و این نوع نگرش به مدیریت، چه تأثیری در فرهنگ سازمانی دارد؟

بی‌تردید ارزش‌ها و الگوهای رفتاری مدیران از نوع نگرش آنان به مدیریت سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، نگرش امانتی به مدیریت، الگوهای رفتاری متناسب با این دیدگاه را می‌طلبد که برخی از این الگوهای چنین است:

۱. امانت‌داری

یکی از الگوهای رفتاری متناسب با نگرش امانتی به مدیریت، امانت‌داری مدیران نسبت به پُست و مقام خویش و خیانت نکردن به آن است. کسی که در رأس سازمانی قرار دارد و برنامه ریزی، سازمان‌دهی، هماهنگی و کنترل سازمان در اختیار اوست باید در گزینش نیروها، دادن مسئولیت‌ها، استفاده از بیت‌المال، برخورد با مراجعان، برنامه‌ریزی، و سازمان‌دهی کارها و... کمال امانت‌داری را رعایت کند، و بداند هرگونه سوء استفاده از پُست و مقام، بی‌توجهی، کارشکنی، کم‌کاری، ضعف و... خیانت به امانت الهی است.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«کسی که در دنیا به امانتی خیانت ورزد و به صاحبش بازنگرداند و در آن حال از دنیا برود، به غیر دین من مرده است، و خدا را در حالی که بر او غضبناک است ملاقات خواهد کرد»^۱.

حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

«سوگند به خدا، از پیامبر ﷺ، ساعتی پیش از رحلتش شنیدم که سه بار فرمود: ای ابوالحسن! امانت را ادا کن؛ چه امانت نیکوکار باشد و چه بدکار؛ و چه امانت، کم باشد یا زیاد...»^۲.

۱. امالی، مفید / ۳۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۳.

۲. گزینش مدیران شایسته

یکی دیگر از الگوهای رفتاری متناسب با نگرش امانتی به مدیریت، گزینش و نصب مدیران شایسته در پست‌های مختلف است. از نگاه قرآن، مدیر شایسته کسی است که علاوه بر آگاهی و مهارت‌های فنی، انسانی و ادراکی مورد نیاز، درست‌کار و امین نیز باشد.

دختر شعیب علیها السلام، هنگامی که موسی علیه السلام را برای به خدمت گرفتن پیشنهاد می‌کند، بر دو صفت برجسته، یعنی توانمندی و امین بودن او - که نشانه‌ی شایستگی‌اش برای تصدی کار است - تکیه کرده، می‌گوید: «ای پدر! او را به کار گیر (استخدام کن) چرا که بهترین کسی که می‌توانی به کارگیری او است که تو توانای امین است^۱».

منظور از واژه‌ی «قوی» در آیه، توانمندی و قدرت است و شامل توانمندی‌های جسمانی، علمی، فنی و روحی می‌باشد^۲. و مدیر شایسته باید این توانمندی‌ها را داشته باشد. مقصود از واژه‌ی «امین» نیز امانت‌داری نسبت به سرمایه‌های انسانی و مالی سازمان می‌شود. در حکایت سلیمان علیه السلام و آوردن تخت بلقیس نیز عفریت جَنّی برای ثابت کردن شایستگی خود بر دو صفت «توانمندی» و «امانت‌داری» تکیه کرده، می‌گوید:

«من پیش از آنکه از جایث برخیزی آن را به نزد می‌آورم و بر این کار، توانای درست‌کارم^۳». هم‌چنین حضرت یوسف علیه السلام برای ثابت کردن شایستگی خود در تصاحب مقام خزانهداری (وزارت اقتصاد و دارایی) کشور بزرگ مصر بر دو صفت «حفیظ» و «علیم» امانت‌داری و آشنایی بکار اقتصادی است تکیه کرده است:

۱. قصص / ۲۶.

۲. معجم مفردات الفاظ القرآن / ۴۳۴.

۳. نمل / ۳۹.

«قال اجعلنی علی خزائن الارض اِنّی حفیظ علیم^۱».

بنابراین، گزینش مدیران امانت دار و آشنا به مسائل امری ضروری است که در غیر این صورت موجب سرگردانی مردم و خیانت در اموال بیت المال را در پی خواهد داشت.

خلاصه‌ی سخن یکی از شرایط امانت‌داری نسبت به پست و مقام واگذاری مدیریت‌ها به افراد لایق و شایسته است^۲ و آیات قرآن، دو صفت توانمندی و امین بودن را از صفات برجسته مدیران به شمار آورده است. بنابراین، مدیر شایسته باید توانمند باشد و مهارت‌های فنی، انسانی و ادراکی مورد نیاز را داشته باشد؛ تا در انتخاب افراد بر اساس شایسته سالاری مسئولیت واگذار کند.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«کسی که در پذیرفتن مسئولیتی پیشی گیرد، در حالی که می‌بندد در میان مسلمانان افراد شایسته‌تر و بهتر هستند به خدا، رسول خدا و مسلمانان خیانت کرده است^۳».

و در روایت دیگری خطاب به زمامداران می‌فرماید:

«هرگاه کسی مدیری از مسلمانان را به کار گیرد در حالی که می‌داند در میان مسلمانان برای پذیرش آن مسئولیت شخصی بهتر و شایسته‌تر و به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ داناتر هست، به خدا و رسولش و امت اسلامی، خیانت کرده است^۴».

شرایط مدیریت در جمهوری اسلامی

۱. مبنای مدیریت در جمهوری اسلامی همان مبانی است که در قرآن

۱. یوسف / ۵۵.

۲. نساء / ۵۷.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳.

۴. کنز العمال، ج ۶، ص ۷۹.

و روایات آمده می‌باشد که اگر از عهده‌ی انجام کاری برنیاید آن را نمی‌پذیرد؛

کار خَلقی را، به تدبیر تو باز انداختند

چون تو خود، تدبیر کار خود نمی‌دانی، چه سود؟!^۱

در قرآن کریم آمده است که وقتی حضرت موسی علیه السلام خواست به عنوان چوپان به خدمت حضرت شعیب علیه السلام درآید. دختر شعیب به پدر گفت: ^۱ پدر! این جوان را برای خدمت قبول کن؛ زیرا هم انسانی است توانا و هم امین.

وقتی برای کار شبانی به کاردانی توجه می‌شود چگونه ممکن است از افراد بدون لیاقت و درایت استفاده کرد؟!^۲

حضرت یوسف علیه السلام به پادشاه فرمود:

«اداره‌ی مصر را در سال‌های قحطی زده به من بده؛ چون در این کار امین و آشنا هستم»^۲.

تعهد و تخصص، دو رکن اصلی مدیریت است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«کار مسئولان و کارگزاران را به دقت زیر نظر بگیر و با آزمون صحیح آن‌ها را به کار بگمار، نه با نظر شخصی خود و خودمحوری؛ زیرا آنان از ستم و خیانت به دور نیستند و افرادی باتجربه و باحیا را جست‌جو کن که از خاندان‌های صالح و پیشگام در اسلام باشند؛ چه اینان از نظر اخلاق برجسته‌ترین و از جنبه‌ی حیثیت قابل اعتمادترین و کم‌تر فکر طمع‌کاری بوده، و در عاقبت اندیشند باریک‌بین‌ترند، آن‌گاه به حدّ کافی مخارج‌شان را تأمین کن، که این خود امکان می‌دهد که در اصلاح خویش بکوشند و از تصرف در اموالی که زیردستان می‌باشد بی‌نیاز

۱. قصص / ۲۶.

۲. یوسف / ۵۵.

گردند و حجت را بر آنان تمام می‌کند که عذری برای مخالفت با امر تو یا خیانت به امانت تو نداشته باشند. سپس اعمال آن‌ها را زیر نظر بگیر و ناظرانی از افراد صادق و وفادار بر آنان بگمار؛ زیرا مراقبت پنهانی از اعمالشان آن‌ها را وادار به رعایت امانت و مدارا با مردم می‌کند و به ترس از معاونان که هرگاه یکی از آنان دست به خیانت زد و بازرسان تو به اتفاق از خیانت او خبر دادند، این گواهی کافی است برای آن‌که وی را تنبیه نمایی و به اعمالش مؤاخذه کنی و او را خوار و خیانت‌اش را آشکار و ننگ و تهمت را بر او هموار داری^۱».

مدیریت را باید به افراد مؤمن و متعهد و معتقد و کاردان سپرد و ضابطه را فدای رابطه نکرد.

امام خمینی رحمته الله علیه در این زمینه می‌فرماید:

«دولت بدون گزینش اشخاص متعهد و متخصص در رشته‌های مختلف موفق نخواهد شد و دولت‌مردان در گزینش همکاران به کاردانی و تعهد آنان و بهتر خدمت کردن آنان به کشور و در منافع ملت بودن آنان تکیه کنند، تا پیش حق تعالی و ملت، رو سفید باشند و در امور موفق باشند، نه به دوستی و آشنایی و حرف شنوی بی‌تفکر و تأمل که این رویه، موجب ناکامی در خدمت به کشور است^۲».

مدیر اسلامی باید وجودش از جلوه‌ها و جاذبه‌های معنوی و فضایل سرشار باشد و نباید هم‌چون بیگانه‌ای با احکام و فرامین الهی برخورد کند. این مدیران طاغوتی بودند که در شعاع قدرت و زور و خودکامگی، حقوق و شئون انبوه انسان‌ها را به بازی می‌گرفتند و ستم‌پیشگان و مفسدان جامعه را که به منبع قدرت، نزدیک بودند به ریاست تحمیلی و عزت ساختگی می‌رساندند تا آن‌ها ندای هر مظلومی را در گلو خفه کنند

۱. نهج البلاغه/ ۱۰۰۲.

۲. صحیفه‌ی نور، ج ۱۲، ص ۱۰۱ تا ۱۱۱.

و مردم را به زنجیر اسارت و ذلت و زبونی بکشانند و سازمان و تشکیلاتی که این‌گونه مدیران، آن را اداره می‌کردند سرشار از رعب و سوء ظن و ناامنی و بی‌تفاوتی بود. هرگز مباد پای استقامت مدیران پاک نهاد بلرزد. بسیاری از مدیران با این‌که عزت نفس دارند و در خوش آمدها و بدآمدهای زندگی کم‌تر به ذلت و زبونی می‌گیرند، اما نقطه‌های ضعفی نیز دارند که می‌توان از آن نقاط در آن‌ها نفوذ نمود، قدرت مقاومتشان را در هم شکست. برخی مقهور مال‌اند و گروهی شیفته‌ی مقام. بعضی در مقام تملق، مغلوب می‌شوند و برخی در مقابل اقبال یا ادبار مردم. مردان راستین الهی که عزت معنوی آنان وابسته و متکی به عزت الهی است از نقاط ضعف روحی مبرا هستند؛ و هرگز در جزر و مد حوادث دچار شکست شخصیت نمی‌شوند و هیچ‌گاه بزرگواری خویش را از دست نمی‌دهند.

این جهان، بازاری است که هر کس خود را به هر چه فروخت نرخش همان است. یکی خود را به زر می‌فروشد، یکی به ریاست، یکی به... مدیر اسلامی خود را از همه‌ی این‌ها برتر می‌داند و در مقابل هیچ یک زبون نمی‌شود و منظور خود را حق و حقیقت قرار می‌دهد و هرگز از خدای خویش جدا نمی‌شود.

قطره را، تا که به دریا راه است پیش صاحب‌نظران، دریا هست
 قطره، دریاست اگر با دریاست ورنه او قطره و دریا، دریاست
 گر ز دریا به کنار آید زود بُود آن قطره‌ی ناچیز، که بود

قوانین خوب هم‌چون بذرهای آماده و اصلاح شده است. این مجریان خوب هستند که باید هم‌چنان کشاورزان آزموده و پرتجربه در جهت خدمت به مردم از آن استفاده نمایند. نظام باید به گونه‌ای باشد که نیروهای لایق را رشد دهد و افراد نالایق را کنار بگذارد. توجه نداشتن به

ارزش‌ها و لیاقت‌ها باعث نومیدی، خمودی و نابودی استعدادهاست.

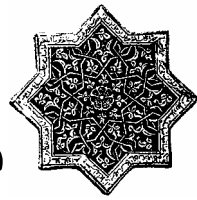
۲. مدیر از دیدگاه اسلام، انسانی است که برای کشف استعدادها و خلاقیت‌ها و فراهم آوردن زمینه‌های رشد این استعدادها و خلاقیت‌ها و جهت دادن انسان‌های درون سازمان به سوی خدا و دستورهای الهی اقدام نماید. در مدیریت اسلامی، انگیزه‌های فردی و گروهی، جهت‌دهنده نیست، بلکه ارزش‌های انسانی اهمیت دارد؛ از این رو همه‌ی تلاش‌های مدیر بر مبنای حق و در جهت آرمان‌های حق‌خواهی و حق‌جویی است. مدیریت، موضعی برای تکاثر قدرت و ثروت و نیل به امیال نفسانی و اغراض و امراض وجود خود یا عده‌ای از خدا بیگانه نمی‌باشد، بلکه وظیفه و امانتی الهی و امری تعهدزا و مسئولیت‌آفرین است. بنیان مدیریت برپایه‌ی درست اندیشیدن استوار است و برای درست اندیشیدن، درست دیدن و درست شنیدن لازم است. مدیریت اسلامی مبتنی بر صداقت، صراحت، حُسن عمل و کیاست است.

در مدیریت‌های جهان امروز، سیاست به معنای دروغ‌پردازی و دغل کاری و خدعه بازی است و اعتقاد به «الحق لمن غلب» اجازه‌ی هر کاری را به مدیران می‌دهد.

در حالی که از نشانه‌های مدیر اسلامی - که حضرت علی علیه السلام به آن اشاره می‌فرماید - راستی و درستی است. دوستان آن حضرت علیه السلام به او می‌گفتند: سیاست، این همه صداقت و صراحت بر نمی‌دارد و اندکی خدعه و دغل بازی نیز باید باشد. و گاه به وی می‌گفتند علی علیه السلام سیاست ندارد، معاویه را ببینید چقدر سیاست‌مدار است! حضرت فرمود:

«به خدا سوگند، اشتباه می‌کنید. معاویه از من زیرک‌تر نیست، او دغل باز است، فاسق است، من نمی‌خواهم دغل بازی کنم. نمی‌خواهم از جاده‌ی حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب بشوم، اگر خدای

تبارک و تعالی دغل بازی را بد نمی‌دانست آن‌گاه می‌دیدید علی
زرنگ‌ترین مردم دنیا است. و این گونه فجورها کفر است و من می‌دانم
هر فریبکاری در قیامت محشور می‌شود در حالی که پرچمی دارد
(ظاهراً مقصود این است که فریب خوردگان زیر پرچم فریب دهنده
هستند^۱).



فصل دوم

اهمیت تعاریف و جایگاه مدیریت

اهمیت مدیر

اگر دشمنی، پیش گیرد ستیز به شمشیر تدبیر، خونس بریز^۱
به تدبیر دستور دانشورش به نیکی بشد نام در کشورش

سعدی

انسان، موجودی اجتماعی است و قادر به ادامه زندگی به صورت انفرادی نیست. لزوم تشکیل حکومت و اداره‌ی جامعه بر اساس قانون مدوّن از بدیهیات هر جامعه‌ی متمدن است. هر گروه و جمعی برای برآورده شدن نیازهایش نیاز به سازمان‌دهی، ایجاد ارتباطات مؤثر و انسجام دارد که این امر جز با وجود یک مدیر و رهبر در تشکیلات میسر نمی‌شود. امام علی علیه السلام در بیان اهمیت حاکم و مدیر در اجتماع می‌فرماید: «مردم به زمامدار نیازمند هستند؛ خواه نیکوکار باشد یا بدکار، (اگر شایسته است حمایت کنند و اگر خائن است کسی دیگر را بجای او انتخاب نمایند) تا مؤمنان در سایه‌ی حکومتش به کار خویش مشغول و کافران نیز بهره‌مند شوند»^۲.

هر اجتماع و گروه بدون رهبر و مدیر، دچار هرج و مرج گشته، سرانجام آن، اضمحلال و نابودی خواهد بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«والی ستمگر، بهتر از هرج و مرج همیشگی است»^۳.

هم‌چنین می‌فرماید:

۲. نهج البلاغه، خ ۴۰.

۱. کلیات سعدی / ۴۰۱.

۳. مدیریت اسلامی / ۳۰.

«در حالی که برای مردم، رهبری بد یا خوب لازم است... اما در حکومت رهبر فاسد، انسان‌های بدکار، لذت جویی می‌کنند تا روزگارش به سرآید^۱».

مدیریت مؤثر، منجر به شکوفایی و تحقق سریع اهداف هر جمع و سازمانی خواهد گردید که در این بین نقش مدیر از بارزترین نقش‌هاست. در اهمّیت نقش مدیر در هر تشکیلات و سازمان از حضرت امیرالشیلا می‌خوانیم:

«مدیر مانند میله وسط آسیاب باید ساکن، استوار و محکم باشد تا تشکیلات، به درستی اطراف آن محور، طی طریق کند^۲».

از این رو حضرت امیرالشیلا هرگاه می‌خواست مردم را نفرین کند می‌فرمود: «خدا هر چه زودتر مرا از این‌ها بگیر و بر این‌ها همان کسی را مسلط کند که شایسته‌ی او هستند^۳».

و برعکس می‌فرماید:

«تدبیر و مدیریت خوب، سرمایه‌ی اندک را افزون می‌کند، اما مدیریت و تدبیر نادرست، سرمایه‌ی انبوه را نابود می‌کند^۴».

هم‌چنین امام رضا(علیه‌السلام) درباره‌ی سرپرستی در جامعه می‌فرماید:

«در مطالعه‌ی احوال بشر، هیچ گروه یا ملّتی را نمی‌یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد، مگر به وجود مدیر و سرپرستی که امور مادی و معنوی آنان را مدیریت نماید^۵».

«پیتر دراگر» در اهمّیت نقش مدیر در سازمان می‌گوید:

«همان‌طور که درختان از سر، فاسد می‌شوند و از بین می‌روند، یک

۱. نهج البلاغه، خ ۴۰.

۲. همان، خ ۳.

۳. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۱۸.

۴. همان / ۱۹.

۵. بحار، ج ۲۳، ص ۳۲.

سازمان نیز زمانی دچار اضمحلال و نابودی می‌گردد که مدیر آن سازمان، توانایی مدیریت را نداشته باشد^۱.

«آلفرد مارشال» یکی از دانشمندان عصر حاضر می‌گوید:

«اگر سرمایه‌های جهان و ابزار و ماشین‌آلات، یکباره نابود شوند، اما مدیران ماهر، زمام امور را به دست داشته باشند، توسعه و پیشرفت از قبل نیز شکوفاتر خواهد شد^۲».

جایگاه مدیر در تشکیلات

کار ملک است، آن که تدبیر و تأمل بایش^۳.

آن را که عقل و همت و تدبیر و رأی نیست

خوش گفت پرده‌دار، که کس در سرای نیست^۴

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شناخت جایگاه مدیر و رهبر در هر تشکیلاتی می‌فرماید:

«همانا موقعیت من همانند قطب وسط آسیاب است^۵».

در جایی دیگر می‌فرماید:

«موقعیت رهبر و فرمانده همانند نقش نخ تسبیح است که دانه‌ها را به هم پیوند می‌دهد، وقتی رشته پاره شد، دانه‌ها پراکنده می‌شوند و بدون نتیجه خواهند ماند و هیچ‌گاه در کنار یک‌دیگر جمع نخواهند شد^۶».

اگر سازمان را مانند بدن انسان فرض کنیم، مدیر سازمان، به مثابه مغز است. بدون مغز، انسان تنها دارای یک زندگی گیاهی است؛ فردی که سکنه‌ی مغزی کرده است، ممکن است اعضای بدنش فعالیت داشته

۱. مجله‌ی تدبیر، شماره‌ی ۲۳، ص ۴۱. ۲. آیین مدیریت/ ۲۵۵.

۳. دیوان حافظ/ ۱۷۴. ۴. کلیات سعدی/ ۲۸۱.

۵. نهج البلاغه، خ ۳. ۶. همان، خ ۱۴۶.

باشد، اما این فعالیت روز به روز سیر قهقرایی را تا زمان مرگ بدن می‌پیماید. سازمان با مدیریت ضعیف، مانند فردی است که سگته‌ی مغزی کرده است و روز به روز، سیستم به سوی اضمحلال و نابودی پیش می‌رود.^۱

تعریف مدیریت

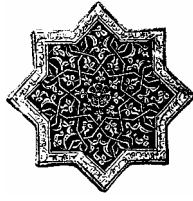
از مدیریت، تعاریف گوناگونی ارائه شده است:

۱. مدیریت، عبارت است از استفاده‌ی بهینه از منابع انسانی و غیر انسانی در جهت تحقق اهداف از پیش تعیین شده با توجه به قوانین حاکم.
۲. از دیدگاه خانم «فالت»، مدیریت یعنی کار کردن از طریق دیگران، یا هنر انجام دادن کارها از طریق دیگران.
۳. مدیریت، فرآیند به کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و بسیج منابع، هدایت و کنترل است.
۴. استاد مطهری، مدیریت را این‌گونه تعریف می‌کند: «مدیریت انسان‌ها و رهبری آن‌ها عبارت است از فنّ بهتر بسیج کردن و بهتر سامان دادن و بهتر کنترل کردن نیروهای انسانی و به کار بردن آنها»^۲.
۵. «فیدلر»، مدیریت را کارهای معینی می‌داند که مدیر برای رسیدن به اهداف گروه انجام می‌دهد.^۳

۲. امامت و رهبری / ۲۳۵.

۱. مدیر موفق / ۴.

۳. رفتار و مدیریت / ۱۱.



فصل سوم

وظایف مدیران

مدیریت و پذیرش مسئولیت

مدیریت و پذیرش مسئولیت اجتماعی، یک وظیفه است و هر کس باید در حدّ توان خود مسئولیت پذیر باشد. حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ی «شقشقیه» می‌فرماید:

«به خدایی که دانه را (شکافت) و جان را آفرید، اگر بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی‌کردند و خدا عالمان را نفرموده بود تا ستمکار شکمپاره را برنابند (تحمل نکنند) و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته‌ی این کار را از دست می‌داشتم (کنار می‌گذاشتم) و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم»^۱.

ابن عباس می‌گوید در «ذی‌قار» خدمت امام رسیدم که نعلین خود را وصله می‌زد به من فرمود: این حکومت شما بی‌ارزش‌تر از این نعلین است، جز آن‌که حقی را برپا دارم یا باطلی را ریشه‌کن سازم^۲. امام علی علیه السلام مدیریت را خدمت به خلق می‌دانستند نه ریاست بر مردم و در این باره می‌فرماید:

«آن کسی که به دنبال ریاست برود هلاک می‌شود».

در باره‌ی بی‌ارزش بودن ریاست می‌فرماید:

«حکومت بر اساس هواپرستی، آبی‌گندیده و لقمه‌ای گلوگیر است»^۳.

امام خمینی رحمته الله در اهمیت پذیرش مسئولیت می‌فرماید:

۲. همان، خ ۳۳.

۱. نهج البلاغه، خ ۳.

۳. نهج البلاغه، خ ۵.

«اگر به واسطه‌ی سوء مدیریت و ضعف فکر و عمل شما به اسلام و مسلمین، ضرری و خللی واقع شود و خود می‌دانیم، و به تصدی ادامه می‌دهید، مرتکب گناه عظیم و کبیره مهلکی شده‌اید که عذاب بزرگ الهی دامنگیرتان خواهد شد. هر کس در هر مقام، احساس ضعف در خود می‌کند، چه ضعف در مدیریت و چه ضعف اراده در مقاومت، در راه هوای نفسانی، بدون جوسازی، دلاورانه و با سرافرازی نزد صالحان، از مقام خود استعفا کند، که این عمل صالح، عبادت است و هر کس خود را مدیر و مدبر و خدمتگزار برای خَلق خدا می‌داند، کناره‌گیری او در این زمان، پشت (کردن) به خلق و خدای خلق است^۱».

وظایف مدیران

مدیران در سازمان، جهت هدایت نیروی انسانی به سمت اهداف از پیش تعیین شده، می‌بایست به یک سلسله اصول در مدیریت پایبند باشند. این اصول منجر به افزایش کیفیت کاری مدیر خواهد شد و رعایت نکردن آن‌ها باعث شکست مدیر در رسیدن به اهداف می‌گردد. امام علی علیه السلام یکی از عوامل سقوط و تباهی هر تشکیلاتی را ضایع کردن اصول اساسی می‌داند^۲.

مدیران در تمام سازمان‌ها بدون توجه به هدف و گستردگی کار، دارای وظایف مشابه و یکسانی هستند، این وظایف عبارت است از:

۱. برنامه‌ریزی

✓ «هیچ عقل و درایتی هم‌چون عاقبت‌اندیشی نیست^۳».

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱۹، ص ۱۰۱ - ۱۱۱.

۲. برگرفته از: مقاله‌ی فلسفه و اهداف حکومت اسلامی / ۱۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

✓ «دقت و ظرافت در برنامه‌ریزی از وسیله و امکانات، مهم‌تر است»^۱.
 برنامه‌ریزی، عبارت است از پیش‌بینی عملیات با توجه به منابع (انسانی و غیرانسانی) برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده.
 برنامه‌ریزی، مستلزم نگاهی جست‌جوگر به گذشته، نگاهی عمیق به اوضاع داخلی و تعمقی ژرف، در اطراف و نگاهی بس دورخیز، به آینده است. وظیفه‌ی اصلی هر مدیر در تمام سطوح، طراح‌ی محیطی است که اعضا بتوانند در آن به صورت گروهی فعالیت کنند و به هدف برسند.
 برنامه‌ریزی، آینده را به زمان حال می‌آورد؛ از این رو شما می‌توانید کاری درباره‌ی آن انجام دهید و برای دست یافتن به هدفی، باید قبل از تلاش فیزیکی، تلاش ذهنی (برنامه‌ریزی) انجام شود (برنامه‌ریزی، شالوده‌ی مدیریت است) امام علی علیه السلام در اهمیت برنامه‌ریزی قبل از انجام کار می‌فرمایند:

«کسی که بدون آگاهی به عمل می‌پردازد هم‌چون کسی است که از بیراهه می‌رود و چنین شخصی هر چه جلوتر می‌رود از سر منزل مقصود خویش بیش‌تر فاصله می‌گیرد»^۲.

برای انجام هر عملیاتی در سازمان، لازم است قبل از عمل، برنامه‌ریزی صحیح انجام داد تا منابع سازمان ضایع نگردد و سازمان بتواند با اثربخشی و کارایی لازم به تحقق اهداف خود، دست یابد. یکی از اندیشمندان علم مدیریت در اهمیت نقش برنامه‌ریزی می‌گوید:

۱. هر کاری مشکل‌تر، برنامه‌ریزی واجب‌تر.
۲. هر چیزی که به فکر آید، قابل برنامه‌ریزی است.
۳. اگر مسئولیت یک برنامه را به بیش از یک نفر بسپاریم، احتمال

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۱. ۲. نهج البلاغه، خ ۱۵۴.

شکست برنامه بیش تر است^۱.

مزایای برنامه ریزی

۱. احتمال رسیدن به هدف را بیش تر می کند.
۲. تمرکز بر روی اهداف ایجاد می کند.
۳. باعث هماهنگی بیش تر می شود.
۴. از اضطراب در محیط کاری جلوگیری می کند.
۵. به کار، معنا و مفهوم می بخشد.
۶. اعتماد به نفس را در مدیریت افزایش می دهد.

عواملی که ممکن است برنامه ریزی را با شکست مواجه کند، عبارتند از:

«تدبیر پیران، بالاتر از شمشیر جوانان است»^۲.

۱. به کارگیری افراد نامناسب

هر کسی را، بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند
در انجام هر عملیاتی، افرادی باید به کار گرفته شوند که مناسب انجام
آن کار هستند. استفاده از افراد نالایق، هر برنامه ای را با شکست مواجه
می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:
«عَجَبًا! مَنْ مَيَّ خَوَّاهُمْ بِهٖ وَسِيْلَهٗ شِمَا بِيْمَارِيْهَآ رَا مَدَاوَا كُنْمْ، اَمَّا شِمَا
خَوْدَ دَرْدَمَنْدِيْدٌ»^۳.

۲. آگاهی نداشتن

عدم شناخت درست از منابع، توانایی ها و تغییرات محیطی، هر
برنامه ای را با شکست مواجه می کند. حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

۱. مبانی مدیریت، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۶.

۳. همان، خ ۱۲۱.

«هیچ حرکتی نیست، مگر آن‌که به شناخت آن محتاجی^۱».

و در کلامی دیگر می‌فرماید:

«هر کس، کاری را بدون علم و آگاهی انجام دهد، فسادى که از آن کار

ناشی می‌شود، بیش از اصلاحی است که از آن به دست می‌آید^۲».

مدیرانی که در ارتباط مستمر با تحولات محیط نیستند قادر به تطبیق سیستم با وضع موجود نبوده، سیستم با اضمحلال و نابودی مواجه خواهد شد. امام علی علیه السلام پیرامون ضرورت آگاهی مدیر از تحولات می‌فرماید:

«به خدا سوگند از اخبار و روایات جاری کشور بی‌اطلاع نیستم تا مرا غافل گیر کنند^۳».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«به خدا سوگند من هم‌چون گفتار نیستم که با ضربات آرام و ملایم بر در لانه‌اش به خواب روم و ناگهان دستگیرش سازند؛ نه (من کاملاً مراقب مخالفان هستم)^۴».

عدم آگاهی منجر به عدم دقت در پیش‌بینی برنامه خواهد شد.

۳. تضاد و اختلاف نظر در برنامه

قسمت‌های مختلف یک برنامه نباید با هم در تناقض و تعارض باشند. ناسازگاری بین افکار باعث تحلیل و خنثی کردن نیروها خواهد شد. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

«ناسازگاری، رأی و نظر را از بین می‌برد. ناسازگاری بسیار، شقاق و پراکندگی است^۵».

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۵.

۴. همان/خ ۶.

۱. نهج البلاغه / ۵۴۹.

۳. نهج البلاغه، خ ۶.

۵. نهج البلاغه / ۲۱۰.

در جایی دیگر می‌فرماید:

«اختلاف رأی، عقیده را نابود می‌کند»^۱.

۴. مردّد بودن در اجرای برنامه‌ی مصوّب

برنامه‌ریزی، دو بخش دارد (بخش سیاستگذاری، بخش اجرایی) در اجرا نباید مردّد بود.

حضرت امیرالایمان^{علیه السلام} می‌فرماید:

«سستی یکی از اسباب ناکامی و حرمان است. با سستی و ضعف، وقت از دست می‌رود»^۲.

در جایی دیگر می‌فرماید:

«تصمیم قوی از دوراندیشی است»^۳.

۵. عدم مشارکت با کلیه‌ی دست‌اندرکاران برنامه

۷ «چگونه صبر خواهی کرد در برابر چیزی که نسبت به آن آگاهی نداری؟»^۴.
برای برنامه‌ریزی و اجرای هر تغییری لازم است ابتدا کارکنان را آگاه سازیم و ضرورت تغییر را برای آنان بیان کنیم. هم‌چنین آنان را از مشکلاتی که در صورت انجام نگرفتن تغییرات ایجاد خواهد شد، آگاه گردانیم. به عبارت دیگر، آن‌ها را با فرصت‌ها و تهدیدهای آتی ناشی از استقرار وضع موجود آشنا سازیم. عدم مشارکت با کارکنان، هر برنامه‌یی را با شکست مواجه خواهد نمود. امام علی^{علیه السلام} در باره‌ی مشورت و مشارکت با افراد می‌فرماید:

■ من همه‌ی کارها را با شما مطرح می‌کنم، جز اسرار جنگ^۵.

■ کسی که به رأی خود، پافشاری کند هلاک شود و کسی که با دیگران مشورت

۱. همان / ۲۵۳.

۲. همان / ۱۰۹.

۳. همان / ۱۰۹.

۴. سوره کهف / ۶۸.

۵. نهج البلاغه / کلام ۵۰.

کند در عقل و اندیشه‌ی آنان شریک شود.

- مشاورت، خوب پشتیبانی است و خودرأی بودن، آمادگی بدی است.^۱
- کسی که از اندیشه‌های خود به وجد آید، دشمنانش براو چیره خواهند شد.^۲
- کسی که تنها به رأی خود، احساس بی‌نیازی کند جان خود را به خطر انداخته است.^۳

■ کسی که به رأی خود، پافشاری کند دشمنانش می‌توانند او را آسان‌تر شکست دهند.^۴

- کسی که به رأیش بسنده کند، دچار لغزش شود.^۵
- هرگاه تصمیم‌کاری گرفتی، مشورت کن.^۶
- قبل از آن که اراده کنی مشورت نما و پیش از آن که قدم در کار بنهی فکر کن.^۷
- پیش از آن که به کاری تصمیم‌گیری بیندیش و پیش از اقدام به آن، مشورت نما و قبل از هجوم به کار تدبیر و سپاس‌گزاری کن.^۸

مدیران به دلایل زیر، ممکن است از مشورت با کارکنان خودداری کنند:

- مدیر، فکر می‌کند اطلاعاتش از کارکنان بیش‌تر است.
- مدیر برای زیردستان، ارزش قائل نیست.
- مدیریت تحت فشار زمان، ممکن است از مشارکت، روی گردان باشد.
- مدیر، فکر می‌کند با افزایش مشارکت در امور با کارکنان، توقع آن‌ها از وی زیاد می‌شود.
- مدیر می‌ترسد هنگام مشارکت، ناتوانایی‌هایش آشکار شود.
- مدیر، نگران آن است که به ناتوانی در تصمیم‌گیری مشهور گردد.

۱. جلوه‌های حکمت / ۳۳. ۲. همان منبع / ۳۳.
 ۳. همان منبع / ۳۳. ۴. جلوه‌های حکمت / ۳۳.
 ۵. همان. ۶. همان.
 ۷. همان. ۸. جلوه‌های حکمت / ۳۳.

- مغرور بودن مدیر.
- ناتوانی در ارتباط گسترده و صمیمی با کارکنان.
- مدیر، نگران است که در اثر افزایش مشورت با کارکنان، آن‌ها احساس نزدیکی بیش‌تری با مدیریت کرده، از این صمیمیت، سوء استفاده کنند.
- مدیریت، تصمیم‌گیری را حق خود می‌داند.
- عدم اعتماد به زیردستان.
- بی‌علاقگی به مشورت.
- ترس از دست دادن قدرت.
- آموزش غلط مدیر (مدیر زمانی که زیردست بوده است، با او مشورت نمی‌شده از این رو وقتی مدیر می‌شود فکر می‌کند مشورت کردن، کاری بی‌حاصل است.
- علاقه‌ی شدید به قدرت.
- قوانین در سازمان، اجازه‌ی مشورت در امور را نمی‌دهد.
- توجه به منافع فردی.
- شخصیت عجول مدیر، هنگام تصمیم‌گیری.

۹. اسیر مشاور بودن

«خدا رحمت کند آن کس را که چون سخن حکیمانه‌ای را بشنود خوب فراگیرد و چون به هدایت، ارشاد گردد، بپذیرد»^۱.

با توجه به گستردگی و افزایش واحدها و تنوع در تخصص‌ها، مدیران دیگر نمی‌توانند به تنهایی از همه‌ی مسائل سازمان، اطلاع کامل داشته تا بتوانند به طور سنجیده و مؤثر تصمیم بگیرند. بسیاری از مدیران به علل گوناگون (عدم تخصص، عدم آگاهی از محیط داخلی، عدم اطلاع از توان

۱. نهج البلاغه، خ ۷۶.

لازم و...) به جای مشورت کردن و تصمیم‌گیری، آلت دست مشاوران شده، آنان با تحمیل نظرهای خود، منافع جمع و سازمان را به خطر می‌اندازند، این در حالی است که مدیر باید اطلاعات را از مشاوران بگیرد و خود با تجزیه و تحلیل اطلاعات، تصمیم گیرنده‌ی نهایی باشد، نه آن که اسیر دست مشاور آنان شود. امام علی علیه السلام به ابن عباس می‌فرماید:

«تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم نهایی را بگیرم. اما اگر برخلاف نظر تو تصمیم گرفتم باید از من اطاعت کنی^۱».

۷. مشخص نبودن هدف

هدف، نتایج مطلوبی است که ما در انتظار آن هستیم، بیان انتظارات مطلوب، تقریباً شناخت و تعیین هدف بسیار مشکل است. هر هدف، خود وسیله‌ی برای رسیدن به یک هدف بالاتر است. یکی از مشکلاتی که سازمان با آن درگیر است آن است که کارکنان با اهداف واقعی آشنا نیستند، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که در طریق یک هدف نباشد، حيله‌های دیگران او را شکست می‌دهد^۲».

سازمان‌دهی

منظور از سازمان‌دهی، نظم و ترتیب دادن به کار و فعالیت و تقسیم آن به افراد به منظور انجام دادن کار و تحقق هدف‌های معین است که نتیجه‌ی آن، ایجاد ساختار سازمان است. ساختار سازمان، روابطی منظم و منطقی را که لازمه‌ی عملیات اعضای سازمان است به وجود می‌آورد. منظور از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۲. نهج البلاغه، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، سخن ۴۱۱.

فراگرد سازماندهی، تشخیص فعالیت‌های لازم برای رسیدن به اهداف و اجرای برنامه‌ها و گروه‌بندی فعالیت‌ها با توجه به منابع انسانی و مادی موجود و تشخیص بهترین طریقه‌ی استفاده کردن از آن‌ها و دادن حق اختیار عمل و حق دستور دهی و تصمیم‌گیری برای انجام هر کار به مسئول هر گروه و بالأخره ارتباط دادن واحدها به یکدیگر به صورت عمودی و افقی از طریق روابط اختیار و شبکه‌ی ارتباطی اطلاعاتی است. سازماندهی، فرایندی است که از طریق آن، تقسیم کار میان افراد و گروه‌های کاری و هماهنگی بین آن‌ها به منظور کسب هدف، صورت می‌گیرد. سازمان را می‌توان به یک رشته نقش، که بین بازیکنان، تقسیم شده است، تصوّر کرد. سازمان، یک سیستم اجتماعی پویا است که از همکاری افراد به منظور برآوردن نیازهای فردی و سازمانی به وجود می‌آید. حضرت علی (علیه السلام) در عهدنامه‌ی معروف مالک اشتر، جامعه را دارای طبقات اجتماعی دانسته، هر یک از آن‌ها را بر اساس نوع کار و چگونگی مسئولیت‌شان دسته‌بندی می‌کند و می‌فرماید:

«ای مالک! بدان که جامعه‌ی تحت نظارت تو، به طبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و کار هیچ گروهی دیگر به کمال نمی‌رسد و هیچ دسته‌ی از دسته‌ی دیگر بی‌نیاز نیست^۱».

سازماندهی از نخستین روزهای شکل‌گیری اسلام به شکل بارز و روشنی وجود داشته است. در اسلام، صف‌های منظم نماز جماعت، بهترین نوع سازماندهی را در جمع نشان می‌دهد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به جمعیتی فرمود^۲:

«ای مردم! صف‌های نماز جماعت را منظم و مساوی کنید و دوش به دوش بایستید تا فاصله و جدایی بین شما نیفتد و نامرتب نباشید که

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۲. ثواب الاعمال، ص ۵۲۰.

خدا دل‌های شما را از هم دور گرداند و بدانید که من شما را از پشت سر می‌بینم که چگونه نظم را در صف‌های جماعت برقرار می‌کنید^۱». حضرت علی‌علیه‌السلام در زمینه‌ی تقسیم کار و مسئولیت به فرزندش امام حسن‌علیه‌السلام می‌فرماید:

«برای هر یک از فرودستان و کارکنان خویش، کاری مشخص کن تا او را نسبت به همان کار مؤاخذه کنی؛ چرا که این روش سزاوارتر است تا انجام دادن کارهای تو را به یک‌دیگر واگذار نکنند^۲».

نکات مؤثر در سازمان‌دهی

برخی از اصول مهم و متداول در فرایند سازمان‌دهی به شرح زیر است:

۱. تفویض اختیار

بر شما دو نفر، مالک را فرمانده کل قرار دادم... او را زره و سپر خود قرار دهید^۳.

یکی از ویژگی‌های مورد توجه در سازمان‌دهی نیروها، مسئله‌ی اختیار است. پرورش منابع انسانی و کارکنان کارآمد، امروزه یکی از اهداف مدیریت است. مدیران جهت افزایش اثربخشی خود در محیط کاری و برای این که بتوانند به وظایف مهم و کلیدی خود برسند، باید قسمتی از اختیارات خود را به کارکنان تفویض نمایند. امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

«مالک را به مصر فرستادم برای جمع‌آوری مالیات... و آبادانی شهرها^۴».

۱. ثواب الاعمال / ۵۲۰.

۲. تحلیلی از مدیریت اسلامی در پنج سال رهبری امام علی‌علیه‌السلام / ۱۶۱.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۱۳.

۴. شورا / ۴۲.

حضرت موسی به برادرش هارون گفت:

«در میان قوم من جانشین من باش، کارها را اصلاح کن؛ و از راه تبهکاران پیروی مکن»^۱.

۲. ضرورت رعایت نظم

«نظم حیات اجتماعی شماس»^۲.

«من شما و تمام فرزندان و خاندانم و... را به نظم در امور خود سفارش می‌کنم»^۳.

در زندگی، چیزی خطرناک‌تر از بی‌نظمی نیست. ریشه‌ی نظم به معنای خوب و درست انجام دادن کار است. امام علی‌علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«عقل، کسی است که هر چیزی را در جای خود می‌گذارد»^۴.

تنها داروی شفادهنده‌ی دردها، نظم و خرد است. هر کار درست و منظم و هر فکر شایسته به چهره‌ی مدیریت، زیبایی می‌بخشد. نظم فیزیکی و نظم فکری، دو منبع اصلی مدیریت است، غلبه بر بی‌نظمی، شروع خردمندی و رعایت است. در یک کار گروهی، نظم و انضباط، کلید اصلی موفقیت است. برای اجرای وظایف در سازمان، استفاده‌ی بهینه از منابع انسانی و تجهیزات، حفظ ارزش‌های حاکم بر گروه و... باید نظم برقرار گردد.

۳. رعایت سلسله مراتب

«فرمان‌برداری، نجات می‌دهد و نافرمانی به زمین می‌افکند»^۵.

امام علی‌علیه‌السلام

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۲. همان، خ ۱۵۸.

۳. همان، کلام ۴۷.

۴. همان، حکمت ۲۳۵.

۵. جلوه‌های حکمت / ۳۶۶.

یکی از ویژگی‌های رفتاری زیرمجموعه با رؤسا، رعایت سلسله مراتب است. اهمیت این موضوع با توجه به لزوم نظم و پذیرش انضباط، مشخص بودن حیطه‌ی اختیار و عمل کارکنان و کارمندان است؛ به طوری که بدون رعایت آن، شیرازه‌ی امور از هم خواهد گسیخت و بسیاری از تلخ‌کامی‌ها و از بی‌نظمی نشأت می‌گیرد. به طور مثال زیان‌هایی که در جنگ احد در اثر نافرمانی عده‌ای نسبت به فرمان پیامبر اسلام ﷺ صورت پذیرفت، ناشی از همین مسأله بود. بنابراین، فرمان مافوق تا هنگامی که با موازین شرعی مغایرت نداشته باشد، باید مطاع باشد. حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«تو نگهبان و مسئول هستی برای کسی که از تو بالاتر است»^۱.

در جایی دیگر در اهمیت اطاعت از مافوق می‌فرماید:

«به یکی از فرمانداران خودسر می‌گوید: تو نیز باید مطیع مافوق باشی»^۲.

«بر شماست که از فرمان رهبر، سرپیچی نکنید... تا خدا امور شما را اصلاح کند»^۳.

«اگر به وظایف خود عمل نکنید، نزد من راه نجاتی نخواهید داشت»^۴.

یکی از مسائل مهم در کار گروهی، رعایت اصل رئیس و مرئوس بودن است. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید:

«وحدت فرماندهی از مسائل مهم سرنوشت ساز است که بدون آن، پیروزی میسر نیست و عدم مراعات آن، فاجعه آفرین است و کسانی که بدان سر نهند مسئول می‌باشند، اگر پایین دست‌ها از بالا دست‌ها

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۸۳۹. ۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵.

۳. همان، نامه‌ی ۵۰. ۴. همان، نامه‌ی ۵۰.

اطاعت نکنند وضع، آشفته می‌شود^۱».

۴. به کارگیری نیروها بر اساس معیار تعهد و لیاقت

اصولاً انسان استعدادها و ظرفیت‌های بالقوه‌ی فراوانی دارد، اما باید اعتراف کرد که به لحاظ ساخت فیزیولوژیکی و روانی برای انسان ضعف‌ها و محدودیت‌هایی نیز متصور است. حضرت امیر^{علیه السلام} در این زمینه می‌فرماید:

«هرگاه خواستی فرمانت اطاعت شود چیزی را بخواه که توانایی انجام آن باشد^۲».

در کلیله و دمنه آمده است:

«هرکه زمام مصالح به وزیری ناصح بسپارد، هرگز دست ناکامی به دامن اقبال او نرسد و پای حوادث ساخت سعادت او را نسپرد^۳».

هر مدیر به کارمندانی ورزیده و لایق نیازمند است تا هم مشاور و همکار خوبی برای مدیر باشند و هم در غیاب وی، سازمان را سرپرستی کنند. از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} نقل شده است:

«کسی از شما که سرپرستی کاری را عهده‌دار شود، اگر خداوند، خیر او را بخواهد، معاون شایسته‌ای برای او قرار می‌دهد، تا اگر کاری یا امری را فراموش کند، او را یادآور شود و اگر یاد داشته باشد، به او کمک کند^۴».

امام علی^{علیه السلام} یکی از علل تباهی هر تشکیلاتی را فرومایگان را مقدم داشتن و فرزنانگان را مؤخر قرار دادن می‌داند^۵.

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۲۶۳ - ۲۶۷. ۲. جلوه‌های حکمت / ۲۸۴.

۳. کلیله و دمنه / ۱۹۴. ۴. کنز العمال، حدیث ۱۴۶۳۰.

۵. مقاله‌ی فلسفه و اهداف حکومت اسلامی / ۱۷.

۳. هماهنگی

«از مشرکان نباشید؛ کسانی که دین خدا را قطعه‌قطعه کردند و فرقه فرقه شدند و هر حزبی به آن چه پیش آن‌هاست دلخوش شدند»^۱.

«از تفرقه بپرهیزید؛ چه این که افراد تکرو و جدا شده، دستخوش امیال شیطانی می‌شوند، همان طور که گوسفند تک افتاده، طعمه‌ی گرگ می‌گردد»^۲.

«مؤمنان برای یکدیگر چون سنگ و گل هستند که یکدیگر را استوار می‌سازند»^۳.

«تا زمانی که فکر شما پراکنده است، فراوانی تعداد شما سودی ندارد»^۴.

مورچگان را، چو بود اتفاق شیرِ ژیان را بدرانند، پوست^۵ ایجاد، تقویت، گسترش وحدت، انسجام و همبستگی ملی، امری لازم و ضروری در جامعه است. هر عامل آشوب‌زای درونی و یا عنصر مخرب بیرونی منجر به افزایش بی‌ثباتی و در نهایت باعث فروپاشی جامعه خواهد شد. امام علی علیه السلام در اهمیت وحدت در بقای جامعه و حکومت در وصف مردم عربستان در زمان اوج عزت و شوکت می‌فرماید:

«هنگامی که جمعیت شان متحد، خواسته های متفق، قلبها و اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و عزم‌ها و مقصودهای شان همه یکی بود آیا مالک و زمامدار و سرپرست اقطار زمین نبودند، آيا زمامدار جهان نگردیدند»^۶.

در ادامه سخن می‌فرماید:

«از آن طرف پایان کار آنان را نیز نگاه کنید آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفت‌شان رو به تشتت گرایید، در اهداف و در دل‌ها

۱. مؤمنون / ۵۲.

۲. نهج البلاغه / ۱۲۷.

۳. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۸۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶.

۵. گلستان / ۱۲۹.

۶. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

اختلاف پیدا شد... خدا لباس کرامت و عزّت را از تنشان بیرون کرد».^۱
 در ادامه امام علی (علیه السلام) می فرماید:
 «از اَمّت‌ها عبرت بگیرید».^۲

در درون جامعه، نهادهای گوناگون، نقش‌های متفاوتی دارند. کارآیی و کارآمدی ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در گروهی برقراری نوعی هماهنگی، ثبات، امنیّت، تعادل و همسازی اجزا با یکدیگر است.

هماهنگی و وفاق coordination

«شما یاوران حق هستید و برادران دینی، سپرهای روز گرفتاری و پیکار».^۳
 هماهنگی و وفاق در لغت به مفهوم، با یکدیگر همکاری کردن، سازگاری، سازواری و ضدّ نفاق معنا شده است.^۴ هماهنگی و وفاق در مفهوم، عبارت است از مجموعه‌ای از مکانیزم‌های ساختاری و انسانی که برای مرتبط کردن مؤثر اجزای هر سیستم (جامعه)، جهت تسهیل در کسب اهداف، طراحی می‌گردد.^۵
 انسان، موجودی اجتماعی است. در جامعه و سازمان‌ها تعداد بی‌شماری انسان زندگی می‌کنند که جهت تحقّق اهداف خود، نیازمند برقراری ارتباط با یکدیگر هستند تا بتوانند با انجام یک سری عملیات به نتایج مطلوب و مورد انتظار خود برسند و این امر جز با هماهنگی و ایجاد وفاق، تحقّق نخواهد یافت. بنابر عقیده‌ی «برج» «هماهنگی عبارت است از، توازن و نگهداری درست افراد یک تیم».^۶ برای انجام بهتر کار، باید

۱. همان منبع، خ ۱۹۲.
 ۲. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.
 ۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۸.
 ۴. فرهنگ فارسی عمید/ ۱۱۹۳.
 ۵. مدیر موفق/ ۱۱۵.
 ۶. جامعه‌شناسی سازمان‌ها/ ۹۷.

بین افکار، فعالیت‌ها و عملیات گروه، هماهنگی وجود داشته باشد. هماهنگی یعنی در هم آمیختن فعالیت‌های افراد و سازمان‌دهی درست بین انسان‌ها و تخصیص درست منابع غیرانسانی در جهت تحقق هدف. یک ارکستر سمفونیک را در نظر بگیرید که در آن تعداد بسیاری متخصص سازهای مختلف، زیر نظر یک فرد به خلق یک اثر مهم می‌پردازند. یک تیم اکروبات هوایی را در نظر بگیرید، اگر آن‌ها با هم هماهنگی لازم را نداشته باشند، چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد؟ در یک مسابقه‌ی قایق‌رانی چند نفره، راز موفقیت در توانایی فردی افراد نیست، بلکه موفقیت در گروهی هماهنگی بین آن‌هاست. یکی از مهم‌ترین وظایف مسئولان، ایجاد هماهنگی بین افراد، واحدها، معاونت‌ها و ارتباط درست سازمان با تحولات محیطی است. در اهمیت این موضوع حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «بهترین مدیران و فرمانروایان کسانی هستند که استعدادها و سلیقه‌های گوناگون را زیر چتر مدیریت، گرد آورند و بدترین مدیران کسانی هستند، که مجموعه‌ای همسو و هماهنگ را متفرق سازند^۱». همچنین حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «رسیدن به حقوق بدون تعاون و کمک، میسر نیست^۲».

و در جایی دیگر می‌فرماید: «همبستگی و وحدت در راه حق، گر چه کراهت داشته باشی از پراکندگی در راه باطل اگر چه مورد علاقه‌ی شما باشد بهتر است^۳».

آثار مثبت وفاق و هماهنگی در جامعه

وحدت، هماهنگی و وفاق در جامعه منجر به رشد و شکوفایی آن

۱. نکات مؤثر در مدیریت کارآمد / ۱۸۰. ۲. گنج حکمت / ۵۰.

۳. نهج البلاغه، کلام ۱۷۶.

خواهد گردید. برخی از مزایای وحدت و هماهنگی در جامعه عبارت است از:

۱. افزایش امنیّت در جامعه

زندگی فردی و اجتماعی انسان در ارتباط نزدیک با امنیّت است. برخی دانشمندان، آن را در ردیف دومین نیاز بنیادی بشر پس از رفع احتیاجات فیزیکی مانند گرسنگی قرار می‌دهند.^۱ و برخی آن را شرط به سعادت رسیدن جامعه می‌شمارند.^۲ عده‌ای برقراری امنیّت را از وظایف حکومت می‌دانند.^۳ امام علی (علیه السلام) در اهمیّت امنیّت و نقش آن در زندگی انسان می‌فرماید:

«کسی که در پیروی مکتب من یکی از صفات پسندیده را در وجود خود پایدار و محکم سازد او را با آن یک خصلت خوب می‌پذیرم و از این که فاقد سایر صفات خوب است چشم می‌پوشم، ولی بی‌خردی و بی‌دینی برای من قابل گذشت نیست و از آن چشم‌پوشی نخواهم کرد؛ چه این که بی‌دینی، مایه‌ی ناامنی است و زندگی بدون امنیّت تلخ و ناگوار است و بی‌خردی از دست دادن حیات انسانی است و انسان بی‌خرد جز با مردگان قابل مقایسه و سنجش نیست».^۴

امام خمینی (رحمه الله) امنیّت را در پناه هماهنگی و وفاق اجتماعی می‌دانست و در تعریف جامعه‌ی توحیدی می‌فرمود:

«معنای آن این است که همه با هم پیوست باشند که آسیب نبینند، که یکی بشوند؛ کأنه یک موجود».^۵

از این رو صاحب نظران همواره بر تأمین امنیّت تکیه دارند و جوامع

۱. چکیده‌ی روان‌شناسی / ۱۸۲.

۲. تاریخ فلسفه‌ی سیاسی، ج ۲، ص ۵۹۴ و ۵۸۷.

۳. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۲، ص ۷۵۵، ۷۴۷، ۸۲۹، ۸۱۸.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷. ۵. صحیفه‌ی نور، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

انسانی را از آشوب برحذر داشته‌اند. امنیت به معنای ایمنی در مقابل حمله، استواری و نفوذ ناپذیری، قابلیت اعتماد، اطمینان از عدم شکست و یا تسلیم و از طرفی به معنای عدم اضطراب از تشویش و خطر می‌باشد. انسان علاقه‌مند است در تمامی ابعاد زندگی از امنیت برخوردار باشد:

- امنیت فردی؛ حالتی است که فرد فارغ از ترس آسیب رسیدن به جان، مال و آبروی خود زندگی کند.^۱

- امنیت اجتماعی؛ فراغت همگانی از تهدیدی است که کردار غیرقانونی دولت یا دستگاهی یا فردی یا گروهی در بخش یا تمامی جامعه پدید آورد.^۲

- امنیت فرهنگی؛ انسان‌ها در زبان، گویش، نژاد و هنر سلیقه و بینش‌های متفاوت دارند، این تفاوت‌ها به نص قرآن کریم، برای شناخت است و امتیاز نیست. تنها امتیاز انسان‌ها در نزد خداوند، درجه‌ی تقوا است. بنابراین خاک، خون، آداب، زبان و مذهب آحاد مردم محترم است (تا زمانی که زیانی پیش نیاید)^۳.

- امنیت سیاسی؛ هرکس حق دارد در سرنوشت جامعه‌اش دخالت کند و هیچ کس را نمی‌توان به داشتن باور سیاسی خاصی وادار کرد یا از باور سیاسی خاصی باز داشت.^۴

- امنیت اقتصادی؛ تعیین سیاست‌های کلی و نهادینه نمودن الگوی عملی در بعد اقتصادی، از مسائل اساسی جامعه است و بدون آن، سرمایه‌گذاری، برنامه‌ریزی تولید و کارآفرینی در جامعه تهدید می‌شود.^۵

۱. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۲، ص ۳۹.

۲. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۲، ص ۳۶.

۳. نقش امنیت در تحقق قانون‌گرایی در جامعه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی (شماره‌ی یازدهم و دوازدهم، ص ۹۸).

۴. همان / ۵۷.

۵. همان / ۴۱.

- امنیت قضایی؛ احترام و التزام به قانون از نخستین شرایط قوام جامعه است و همه افراد در برابر قانون مساویند. اعتماد شهروندان به قوه قضاییه توانمند و سالم، موجب عدالت اجتماعی می‌شود.^۱

- امنیت اداری؛ امنیت شغلی یا امنیت اداری یعنی این که هر کس بتواند کار شایسته‌ای داشته باشد و کسی را نتوان از شغل دلخواهی که شایستگی‌اش را دارد، منع کرد. امنیت شأن فردی، احترام به مقام و منزلت اجتماعی هر فرد است.^۲ در اهمیت مسئله‌ی امنیت حضرت رسول خطاب به حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«خیری در وطن نیست مگر این که با امنیت و شادمانی همراه باشد»^۳.

در جایی دیگر می‌فرماید:^۴

«پنج خصلت است که اگر یکی از آنها نباشد زندگانی همیشه ناقص،

عقل زایل و قلب همیشه مشغول می‌شود:

۱. سلامت و صحت بدن ۲. امنیت ۳. گسترش روزی

۴. یار همراه ۵. جمع بین این خصلت‌ها»

۲. موفقیت و پیروزی بر دشمن

امام علی (علیه السلام) در مورد اهمیت نقش اتحاد در دفاع از کيان مسلمان می‌فرماید:

«هان، که من شما را شبان و روزان در آشکار و نهان به جنگ این مردم

نادان فرا خوانده‌ام. (منظور قوم معاویه و شامی‌ها) و به شما گفتم که با

آنها بجنگید پیش از آن که آنها با شما بجنگند، که به خدا سوگند

هیچ قومی در اندرون خانه او با او جنگ نشد مگر این که قوم، خوار

شدند و شما کارزار را به دوش یکدیگر انداختید و به خواری کشانیدید

۱. همان / ۵۸.

۲. نقش امنیت در تحقق قانون‌گرایی در جامعه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی (شماره‌ی یازدهم و دوازدهم، ص ۴۰).

۳. الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۰.

۴. الخصال، ص ۲۸۲.

تا این که این یورشگران و غارت گران (قوم معاویه) به شما حمله کردند و ملک و سرزمین شما را گرفتند و این غامدی (فرمانده لشکر معاویه) لشکرش به شهر وارد شده و حاکم شهر یعنی حسان بن حسان بکری را کشته‌اند و لشکر شما را از محلّ نگهبانی خود بیرون کرده‌اند. حتّی به گوش من رسیده است که یک فرد از لشکر معاویه بر یک زن مسلمان و نیز یک فردی که در ذمه‌ی مسلمانان بوده است وارد شده است و خلخال و گردنبند و گوشواره و دستبند از دست و گوش و پا و گردن آنها درآورده است و این دو زن، چاره‌ای جز التماس کردن نداشتند. سپس لشکر معاویه با مال فراوان بدون آن که خونی از آنها ریخته شود به محلّ خود بازگشتند. شگفتا به خدا سوگند که از اتحاد این قوم و مردم (قوم معاویه) و پراکندگی شما در گرفتن حق خود که دل را می‌میراند و اندوه به بار می‌آورد، پس زشت باد روی شما! بدشگون باد ای مردم کوفه! که شما در این هنگام مورد هجوم قرار گرفته‌اید، به شما حمله می‌برند و شما حمله نمی‌کنید، با شما به جنگ پرداخته می‌شود و شما دست به کارزار نمی‌زنید و معصیت خدا انجام می‌شود و دل بدان خوش می‌دارید... اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. اما، آن را که فرمان نبرند سر رشته‌ی کار از دستش برون است^۱.

امام علی علیه السلام راز موفقیت بر دشمن را اتحاد و همبستگی می‌دانست و در نکوهش کوفیان و علل شکست و نابودی آنان می‌فرماید^۲:

۱. آنها (شامیان) در یاری کردن باطل خود وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقید.

۲. شما امام خود را در حق، نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل،

۱. نهج البلاغه، شهیدی، خطبه‌ی ۳۸. ۲. نهج البلاغه، شهیدی، خطبه‌ی ۳۹.

فرمان بردارند.^۱

چیزی جز، درون پلید و تیت زشت، شما را از هم جدا نساخته است، شما برادران دینی یکدیگرید.^۲

مؤثرترین متغیر در جنگ، ایجاد هماهنگی در بین افراد است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«گروه مسلمانان، ترس از پروردگار را شعار دارید و برون را پوشیده به آرامش و وقار و در میدان کارزار دندان‌ها را سخت بر هم فشارید که شمشیرها را باز می‌دارد از رسیدن به کاسه‌ی سر و ساز و برگ جنگ را آماده سازید، هر چه بهتر و نیکوتر و پیش از کشیدن شمشیر آن را در نیام بجنبانید. از گوشه‌ی چشم بنگرید و ضربت را از چپ و راست رانید. با تیزی شمشیر بزنید و با یاری گفتن از گام‌های خویش ضربت تیغ را کاری‌تر کنید».^۳

آثار و مشکلات عدم هماهنگی در جامعه

عدم هماهنگی در هر سیستم منجر به اضمحلال آن خواهد شد و آثار ناگواری را بر جامعه‌ی مسلمانان تحمیل خواهد کرد. برخی از این مشکلات عبارت است از:

۱. از بین رفتن ارزش‌های اسلامی

یکی از اهداف بزرگ دشمنان از بین بردن ارزش‌های مثبت فرهنگ اسلامی است و این امر میسر نمی‌گردد مگر با از بین رفتن وفاق ملی. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«شیطان، راه‌های خود را به شما آسان می‌نماید و می‌خواهد گره‌های

۱. همان، خطبه‌ی ۲۵.

۲. همان، خطبه‌ی ۱۱۳.

۳. همان، خطبه‌ی ۶۶، ص ۵۱.

استوار دینتان را یکی پس از دیگری بگشاید و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید^۱».

تفرقه و عدم هماهنگی در جامعه منجر به افزایش مفاسد اخلاقی خواهد شد. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:
«در هنگام پراکندگی، خدا لباس کرامت و عزّت را از تن افراد بیرون خواهد کرد^۲».

۲. افزایش تضاد و درگیری بین افراد، نهادها، سازمان‌ها و...

اگر در جامعه‌ای معیارهای ناسازگار و متضاد حاکم باشد، همبستگی و وابستگی فرد و جامعه را متزلزل کرده، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، نفوذ خود را از دست می‌دهند و جامعه به سوی تباهی کشیده خواهد شد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«ای مردم! امواج کوه پیکر فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات (علم، ایمان، اتحاد) در هم شکنید. خود را از راه اختلاف و پراکندگی کنار بکشید^۳».

۳. افزایش کارشکنی

هنگام اختلاف، هر گروه سعی می‌کند تصمیمات گروه دیگر را تخریب کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«اختلاف، تصمیم‌گیری را نابود می‌کند^۴». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می‌فرماید:

«محبوب‌ترین افراد شما در پیشگاه خدا کسانی هستند که با دیگران الفت برقرار می‌کنند و هم مألوف دیگران واقع می‌شوند و مغفورترین افراد شما نزد خداوند کسانی هستند که سخن‌چینی و کارشکنی می‌کنند

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۲، ص ۱۲۰. ۲. همان، خطبه‌ی ۱۹۲.

۳. همان، خطبه‌ی ۵. ۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۵.

و میان ما و برادران دینی تفرقه و اختلاف ایجاد می‌کنند^۱».

۴. خنثی کردن فعالیت‌های یکدیگر

۵. ایجاد نارضایتی در بین افراد

۶. افزایش هزینه‌ها در جامعه

۷. افزایش دوباره کاری‌ها و کارهای موازی

۸. تلف شدن وقت مسئولان جامعه

۹. جزئی‌نگری، توجه به اهداف جزئی به جای اهداف کلی

۱۰. کارکنان لایق، قادر نخواهند بود لیاقت‌های خود را به عرصه‌ی ظهور

برسانند.

چگونه می‌توان وحدت و وفاق ملّی را در جامعه ایجاد کرد؟

عوامل انسجام دهنده در جامعه از نظر امام علی علیه السلام عبارت‌اند از:

۱. مکتب: آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد^۲؟

۲. اطاعت از رهبری: امام علی علیه السلام یکی از عوامل مؤثر در پیروزی و

دفاع از وفاق و اتحاد و پیروی از رهبری می‌دانستند و در این مورد در نکوهش کوفیان در جنگ با لشکریان معاویه می‌فرماید:

«ای مردم دست از افکار پراکنده و نظرات فاسد بردارید و دست از

پیروی هوس‌های سرکش بردارید و از گرد پیشوای خود پراکنده نشوید

که سرانجام خویشان را مذمت خواهید کرد... به جان خودم سوگند

حوادث دردناکی در پیش است که مؤمن در شعله‌هایش هلاک می‌شود

اما غیر مسلمان از آن سالم می‌ماند^۳».

یکی از عوامل مؤثر در انسجام و وحدت جامعه پیروی از رهبر است.

امام علی علیه السلام در اهمّیت نقش رهبر در وحدت گروه‌ها می‌فرماید:

۱. محبّة البیضاء، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۳۸۸. ۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۰.

۳. همان، خ ۱۸۷.

«موقعیت زمامدار هم‌چون ریسمان است که مُهره‌ها را در نظام می‌کشد و آن‌ها را جمع کرده و ارتباط می‌بخشد، اگر ریسمان از هم بگسلد مهره‌ها پراکنده می‌شوند^۱».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«از گرد من پراکنده می‌شوید و راه تشّت و تفرقه را پیش می‌گیرید. فرمان مرا اطاعت نمی‌کنید؟^۲».

۳. عواطف و احساسات:

«شما را به یاری با برادران تان می‌خوانم^۳».

۴. غرور ملی:

«آیا غیرتی نیست که شما را به سوی دشمن بسیج کند؟^۴».

۵. خداگرایی:

«در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟^۵».

امام علی علیه السلام به اندازه‌ای از عدم هماهنگی نیروهای خود و هماهنگی کفّار در رنج بود که در جایی می‌فرماید:

«به خدا سوگند دوست دارم معاویه، شما را با نفرات خود مبادله کند هم‌چون مبادله دینار به درهم من حاضرم ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آن‌ها را به من بدهد^۶».

هم‌چنین در وصف یاران بی وفای خود می‌فرماید:

«شما مانند شتران بی‌ساربانید که از هر سو جمع‌شان کنند از طرف دیگر پراکنده می‌شوید^۷».

عوامل دیگری که می‌تواند در انسجام جامعه و سازمان و نهادها ما را

۱. همان، خطبه‌ی ۱۴۶.

۲. همان، خطبه‌ی ۱۸۰.

۳. همان، خطبه‌ی ۱۸۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۰.

۵. همان.

۶. همان، خ ۹۷.

۷. همان، خ ۹۷.

یاری دهند، عبارت است از:

۶. اعتقاد به الگوی واحد در جامعه‌ی اسلامی^۱

چنانچه جامعه‌ی اسلامی در پیروی از این الگوی جامع و کامل هم صدا و هم آوا باشد، جامعه به سوی وحدت، گام برخواهد داشت. هنر بزرگ مردان بزرگ تاریخ از جمله امام بزرگوار این بود که شاگرد و دنباله‌روی امام علی (علیه السلام) بودند.

الف: ویژگی‌های حکومتی امام علی (علیه السلام)

۱. مدیر (اهل تدبیر در امور)
۲. قانون‌مند و حافظ ضابطه و قانون (به طوری که حاضر نبودند به هیچ وجه قانون توسط خود و یا دیگران نقض شود)
۳. پایبند به عهد و پیمان
۴. رازدار
۵. قاطع در برابر دشمنان، ضمن این که با دشمنان بی خطر، آسان‌گیر و با دشمنان خطرناک، سخت‌گیر بودند.
۶. عادل.

ب: ویژگی‌های فردی و اجتماعی امام علی (علیه السلام)

۱. امانت‌داری
۲. صبر و بردباری
۳. جوانمردی
۴. نظافت و آراستگی در عین سادگی
۵. خوش خلقی
۶. پیشگام در سلام کردن به همگان؛ حتی کودکان
۷. زهد و پارسایی

۸. اهل عبادت بودن تا حدی که پاها از ایستادن در محراب ورم می‌کرد
۹. مهربان و پُرگذشت
۱۰. خوش سخنی و پرهیز از تلخ زبانی و گزنده‌گویی
۱۱. شجاعت در برابر دشمن در همه‌ی جبهه‌ها
۱۲. صراحت و صداقت در بیان حقایق
۱۳. بخشندگی در مال و انتقام
۱۴. باحیا، عفیف و پاکدامن در محیط فاسد عریستان قبل از اسلام
۱۵. رعایت ادب در گفتار در خلوت
۱۶. بشاش در جمع و محزون در خلوت
۱۷. مدافع حقوق ستمدیدگان
۱۸. رؤوف به همه به خصوص ضعیفان و کودکان
۱۹. ارتباط درست با اصحاب خود
۲۰. دوری از غیبت و دشنام

۷. اعتقاد به ارزش‌های واحد^۱

- انقلاب اسلامی ایران، انقلاب ارزش‌ها بود و تحقق ارزش‌ها و پاسداری از آن، ثمره‌ی ایثارها و جانبازی‌هاست که همه‌ی گروه‌های وفادار به انقلاب باید خود را در این تحقق و پاسداری، سهیم بدانند.
۱. ایمان و اعتقاد مردم و پرهیز از بی‌بند و باری و بی‌ایمانی
 ۲. توجه به عدالت در همه‌ی سطوح زندگی
 ۳. مردم سالاری و مردم محوری (دخالت مردم در امور حکومت؛ به عبارتی حکومت مردمی)
 ۴. دینداری و دین‌محوری در همه‌ی سطوح جامعه
 ۵. ساده زیستی و پرهیز از اسراف و تجمل به ویژه در سطح

زمامداران.

۶. سلامت دینی و اخلاقی زمامداران

۷. توجه به آزادی فکر و بیان

۸. رواج اخلاق فاضله (برادری، محبت، همکاری، صبر، بخشش،

دستگیری از ضعیفان، گفتن حق، و...)

۹. استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی

۸. توجه به وظایف مشترک

بدیهی است گروه‌های وفادار به انقلاب برای رسیدن به اهداف بلند جمهوری اسلامی که تحقق و پایداری از ارزش‌ها و پیگیری روند اصلاحات از جمله‌ی آن اهداف مقدس است، ضمن داشتن سلايق مختلف، وظایف مشترکی دارند که توجه به آن، جامعه را به وحدت نزدیک می‌کند.

۱. اهتمام و توجه جدی به تحقق و حراست از ارزش‌های والای

انقلاب اسلامی

۲. نگاه مجموعی کردن به ارزش‌ها؛ زیرا توجه تک‌بعدی به ارزش‌ها

موجب می‌شود به استقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی توجه بشود، اما

به دینداری توجه نشود و یا به آزادی فکر و بیان توجه بشود، ولی به حفظ

دین و ایمان مردم توجه نشود و یا بالعکس.

۳. ضرورت توجه همه‌ی گروه‌ها به حرکت رو به جلو، به این معنا که

سکون و سکوت موجب جمود، و از دست رفتن کارایی ارزش‌ها

می‌شود.

۴. بنا نهادن اصلاحات، پیشرفت و نوآوری بر مبنای ارزش‌های

انقلاب که در غیر این صورت، جامعه دچار ناکامی می‌شود.

۵. تعریف مرزبندی جدید، واضح و آشکار گروه‌ها بین خودشان و

بین خود و بیگانگان.

نکته: توجه به وظایف مشترک باعث می‌شود جناح‌ها و گروه‌های درون نظام، مکمل یکدیگر در جهت اهداف نظام اسلامی حرکت کنند. به این ترتیب وجود آن‌ها نه تنها به ضرر جامعه نیست، بلکه به نفع جامعه نیز خواهد بود.

۶. پیروی از ولایت مطلقه‌ی فقیه عادل زمان‌شناس، بر اساس ضرورت فقه و قانون اساسی که ثمره‌ی آن این است که اولاً دین و ارزش‌ها همواره راهنمای مسئولان جامعه باشد، ثانیاً حرکت عدالت‌خواهانه‌ی نظام ادامه یابد، ثالثاً تمام توطئه‌های دشمنان نقش بر آب شود.

۷. تحمل گروه‌های دیگر.

۹. توجه به خطرهای مشترک و هشدارهای لازم

هرگاه انقلابی در نوع خود بی‌نظیر و بی‌بدیل باشد و دست چپاولگران را از منافع بزرگی کوتاه سازد، دشمنان از هیچ تلاشی برای سرنگونی و یا انحراف آن و در نهایت رسیدن به مطامع خود فروگذار نخواهند کرد. از جمله تلاش‌های موفق در انقلاب‌های دیگر، اختلاف افکنی، انحراف در ارزش‌ها، ایجاد روحیه‌ی یأس و ناامیدی به آینده و مسئولان و... بوده است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این روند، مستثنی نبوده، در این میان چنانچه گروه‌ها و جناح‌ها از خطرهایی که آن‌ها را تهدید می‌کند، غافل باشند، ناخودآگاه زمینه را برای تلاش و موفقیت دشمنان فراهم ساخته‌اند.

۱. خطر تحجرگرایی برای آن‌ها که به ارزش‌ها توجه می‌کنند، ولی تحوّل و تغییر و پیشرفت را نادیده می‌گیرند.

۲. خطر انحراف برای آن‌ها که به تحوّل و تغییر توجه می‌کنند و

ارزش‌ها را در درجه‌ی اوّل قرار نمی‌دهند.

۳. خطر نفوذ دشمن در همه‌ی جناح‌ها، و به این بیان که در یک طرف به بهانه‌ی ارزش‌گرایی، با هرگونه تحوّل مخالفت کند و از طرف دیگر به بهانه‌ی تغییر و تحوّل و پیشرفت، با اساس ارزش‌ها و با اصل اسلام و اصل تدبّین و اصل عدالت اجتماعی مخالفت کنند و کشور را در دام سرمایه‌داری غربی قرار دهند.

۱۰. پای بندی به نظم و قانون

«من شما و تمام فرزندان و خاندانم و... را به نظم در امور خود سفارش می‌کنم»^۱.

همان طور که هر جاننداری در اثر عدم رعایت موارد بهداشتی، دچار ویروس و میکروب می‌گردد و بیمار می‌شود، جامعه نیز در اثر بی‌نظمی دچار بیماری گشته، و کارآیی خود را از دست می‌دهد، نظم، جامعه را به سوی جاودانگی هدایت می‌کند و بی‌نظمی و بی‌خردی، مرگ زودرس را به ارمغان می‌آورد. در زندگی چیزی بدتر و خطرناک‌تر از بی‌نظمی نیست. زندگی اجتماعی بدون رعایت نظم و قانون محکوم به انحراف و نابودی است. امام خمینی رحمته‌الله می‌فرماید:

«در اسلام، قانون مطرح است. همه تابع قانون‌اند و قانون هم قانون خداست»^۲.

و در باره‌ی حاکمیت قانون در بین تمام افراد می‌فرماید:

«در همه‌ی ممالک اسلامی یک حکومت باشد... که برای قانون متواضع باشد؛ یعنی سرپیش قانون فرود بیاورد. قانون هر چه گفت متواضع باشد، نه این که قانون برای مردم عادی باشد، قدرتمندان از قانون

۱. نهج البلاغه، کلام ۴۷.

۲. صحیفه‌ی نور، ج ۹، ص ۴۱.

مستثنی باشد^۱».

همچنین در اهمیت نظم می‌فرماید:

- تخلف از انضباط مطلوب، موجب مسئولیت و تعقیب است.^۲
- از ثمرات انضباط، اطاعت از فرماندهان است.^۳
- تا نظم نباشد، انسجام نیست.^۴

۱۱. احیای فرهنگ مشارکت

«همراه جمعیت باشید و از پراکندگی بپرهیزید»^۵.

دوری از فردگرایی و احیای فرهنگ توحیدی و وحدت‌گرایی در جوامع اسلامی و احیای سمبل‌ها و عوامل و مظاهر وحدت که بسیاری از احکام اجتماعی و سیاسی و عبادی اسلام بر همین فلسفه تشریع شده‌اند نظیر بازیابی فلسفه و روح واقعی کنگره‌ی عظیم و جهانی حج، نماز جمعه، نماز جماعت، روح تعاون و اهتمام بر امر مسلمانان، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک وظیفه‌ی همگانی و دیگر احکام و شعائر از این قبیل^۶.

۱۲. ارتباط دائم بین مسئولان و افراد، برپایی جلسات جهت هماهنگی در

امور، در کار تیمی مفیدترین کار جلسه است.

۱۳. آگاه کردن افراد از فلسفه‌ی انجام کار.

۱۴. نظارت بر کار افراد.

۱۵. دریافت بازخورد انجام کار به طور دائم.

۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۵۱ - ۲۵۶.

۲. همان/ ۸ - ۱۰.

۳. همان/ ۸ - ۱۰.

۴. همان، ج ۱۱، ص ۱۴۵ - ۱۵۰.

۵. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۲۰.

۶. آوای وحدت (گزیده‌ی مقالات فارسی هفتمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی)، مقاله‌ی وحدت در اندیشه امام خمینی.

۱۶. به کار گروهی پاداش دادن، نه کار فردی.

۱۷. آموزش کارکنان.

هدایت و رهبری

طی این مرحله، بی‌همری خضر مگن

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

نقش رهبری در سازمان در شمار مهم‌ترین نقش‌هاست.^۱ سازمان موفق مشخصه‌ی دارد که به وسیله‌ی آن از سازمان ناموفق شناخته می‌شود و آن مشخصه، رهبری پویا و اثربخش آن است.^۲ رهبران، تأثیری اساسی بر عملکرد گروهی دارند. سعدی می‌گوید: سه چیز پایدار نمی‌ماند؛ مال بی‌تجارت، علم بی‌بحث و ملک بی‌سیاست.^۳

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باب مدیریت می‌فرماید:

«تدبیر و مدیریت خوب، سرمایه‌ی اندک را افزون کند، اما مدیریت و

تدبیر نادرست، سرمایه‌ی انبوه را نیز نابود می‌کند».^۴

امام خمینی (رحمه الله) می‌فرماید:

«یک جامعه را هدایت کن (رهبر) لازم است و جامعه باید به آن

هدایت عمل کند، وقتی هدایت صحیح باشد و عمل، عمل صحیح باشد،

یک جامعه را، راه می‌اندازد».^۵

از رهبری، تعاریف گوناگونی شده است. جمعی، رهبری را فرایند

نفوذ در فعالیت‌های فرد یا گروه به منظور کوشش جهت رسیدن به هدفی

در موقعیتی مشخص دانسته‌اند.^۶ هدف از رهبری و فرماندهی، راهنمایی

۱. مدیریت رفتار سازمانی / ۱۳۸. ۲. مدیریت رفتار سازمانی / ۱۳۸.

۳. گلستان سعدی / ۱۹۴. ۴. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۱۹.

۵. صحیفه‌ی نور، ج ۷، ص ۲۶ - ۲۸. ۶. مدیریت رفتار سازمانی / ص ۷۱.

زیردستان در جهت فهمیدن هدف سازمان و برانگیختن آنان به کار و فعالیت مؤثر است.^۱ پیروزی و شکست هر تشکیلاتی بستگی تام به رهبری آن دارد.^۲ امام علی (ع) یکی از عوامل مؤثر در پیروزی هر تشکیلاتی را پیروی از رهبری می‌دانستند. به عبارت دیگر، وظیفه‌ی رهبری، تأثیر گذاری بر مردم است، جهت وادار کردن آن‌ها به کوششی دلخواه جهت تحقق هدف‌های گروهی.^۳ شما می‌توانید حضور فیزیکی یک انسان را خریداری کنید، اما شور و اشتیاق او را نمی‌توانید بخرید. نقش رهبر، روحیه دادن به کارکنان است. رهبران بدون توجه به مسائل انسانی قادر به هدایت انسان‌ها نیستند، این ماشین آلات و تجهیزات نیستند که ارزش افزوده ایجاد می‌کنند، بلکه نیروی انسانی با انگیزه است که می‌تواند از امکانات به نحو احسن استفاده کند، از این رو می‌بایست برای تک‌تک کارکنان ارزش قائل بود و به آن‌ها توجه کرد. در بین تمام وظایف مدیران (برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، هماهنگی، هدایت و رهبری و کنترل و نظارت) رهبری، جایگاه ویژه‌ی خود را دارد. در این مسئولیت، مدیریت باید، انسان‌ها را بشناسد و بتواند با ایجاد یک سیستم مطلوب، با آن‌ها ارتباط درست برقرار نماید. بین مدیران ابزاری، که تنها به فکر تحقق هدف سازمان (بدون توجه به نیازهای کارکنان) هستند و مدیران مؤثر (مدیرانی که رهبری نیز می‌کنند) تفاوت اساسی وجود دارد. منبع رهبری، حاکمیت نیست. یک رهبر نه فقط گروه را راهنمایی می‌کند، بلکه خود نیز جزئی از گروه است.

۱. فرهنگ سازمانی / ۴۶.

۲. میچل، مردم در سازمان‌ها / ۴۵۱.

۳. مدیریت رفتار سازمانی / ۱۳۹.

حق رهبر نسبت به زیردستان

■ طاعت و فرمانبرداری، سپر رعیت؛ و عدل و داد، سپر دولتهاست.^۱

■ همانا نافرمانی از دستور نصیحت کننده‌ی مهربان، دانا و باتجربه موجب پشیمانی و حسرت است.^۲

درست است که فرمان دادن در ظاهر، امری مربوط به رئیس است، ولی تحقق فرمان و دستور در واقع به پذیرش زیردستان بازمی‌گردد. لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«برای کسی که از او اطاعت نمی‌شود رأی نیست».^۳

هم‌چنین می‌فرماید:

«تدبیر کسی که از او اطاعت نمی‌شود، نتیجه‌ی ندارد».^۴

امیر مؤمنان، نقش پیروان را در فرایند رهبری این گونه بیان می‌نماید:

«رسول خدا هنگام حیاتش به من فرمود، اگر مردم اطرافت جمع شدند دستور مرا اجرا کن (خلافت را بگیر) وگرنه سینه‌ی خود را به زمین بچسبان (حرکت مکن). وقتی که مردم از اطراف من پراکنده شدند، این سختی‌ها را متحمل شدم. چشمم را مانند کسی بستم که در داخل چشمش خار باشد و سینه‌ی خود را نیز به زمین چسباندم».

این فرمایش بیانگر آن است که هر چند رهبری، توانمندی بسیار قوی داشته باشد، تا زمانی که پیروان، ظرفیت پذیرش او را نداشته باشند رهبری امکان‌پذیر نیست.^۵ در جایی دیگر می‌فرماید:

«ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی است... (حق من بر شما آن است) هر فرمان که دادم اطاعت کنید».^۶

۱. جلوه‌های حکمت / ۳۶۹.

۲. نهج البلاغه، خ ۳۵.

۳. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۱۴.

۴. نهج البلاغه، خ ۲۷، ص ۹۶.

۵. فصلنامه‌ی مصباح، شماره‌ی ۲۵، ص ۱۷۲.

۶. نهج البلاغه، خ ۳۴.

اما حقوق من بر شما عبارت است از^۱:

۱. بر بیعت خویش استوار باشید.
۲. به امور عمومی و فعالیت‌های دولت و زمامدار، خیرخواه باشید.
۳. هر گاه شما را به اطاعت از فرامین الهی و همکاری و مساعدت و همیاری دعوت کردم، مرا اجابت کنید.
۴. هنگامی که برای انجام امور، فرمانی صادر کردم گوش فرا دهید. مطالعات مختلف نشان می‌دهد، رهبران کارآمد در بیش‌تر مواقع، دارای ویژگی‌های مشابه هستند و تحت عنوان ابزار ریاست عبارت‌اند از^۲:

۱. تحمل بالا در شداید^۳

- سعه‌ی صدر^۴
- بردباری^۵
- تحمل آزار و اذیت^۶
- بدترین چیز در ریاست خشونت و درشتی است.^۷

۲. برخورد منصفانه با کارمند

- مملکت از عدل شود پایدار کار تو از عدل بگیرد قرار
- کسی که عادل است دستور و حکمتش نافذ است.^۸
- رهبر عادل، پاسدار الهی در زمین است.^۹
- عدالت، زینت فرمانروایی است. برترین پیشوا کسی است که نامش به دادگری باقی بماند و راهش را کسی که بعد از او آمده ادامه دهد.^{۱۰}

۱. همان.
 ۲. نهج البلاغه/ ۴۵۶.
 ۳. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۱۲.
 ۴. نهج البلاغه/ ۲۰۵.
 ۵. همان/ ۳۴۰.
 ۶. رهبری در سازمان‌ها/ ۷۰.
 ۷. همان، حکمت ۱۷۶.
 ۸. تصنیف غرر الحکم/ ۲۸۶.
 ۹. تصنیف غرر الحکم/ ۳۴۰.
 ۱۰. نهج البلاغه/ ۳۹۳.

- همانا همه‌ی شما با من در حق یکسانید.^۱
- ثبات و پایداری دولت‌ها به برپایی عدالت است.^۲
- عدل و انصاف، اختلاف را از بین می‌برد و الفت و برادری را به بار می‌آورد.^۳
- در نگاه‌ها و نیم‌نگاه با مردم به تساوی برخورد کن.^۴
- به شخصی که یک جوجه‌ی کامل به شما داده است، از دادن یک بال جوجه خودداری نکنید.^۵

۳. توجه به وضع معیشتی کارکنان

امام علی علیه السلام در باره‌ی وضع اقتصادی کارکنان می‌فرماید:

«سپس به معیشت آنان توسعه و گشایش بخش؛ زیرا این روش آنان را بر اصلاح خود نیرو می‌بخشد و ایجاد انگیزه بر پاکسازی خود می‌نماید و از تجاوز و دست درازی به بیت‌المال که در اختیار دارند بی‌نیاز می‌کند»^۶.

۴. مصمّم در اجرا

همان گونه که قبلاً بیان شد، رفق و مدارا یکی از ویژگی‌های مهم در ارتباطات مدیر با کارکنان محسوب می‌شود، در عین حال مدارا کردن با قاطعیت، منافات ندارد. قاطعیت از ریشه‌ی قطع و به معنای بُرش داشتن است. مدیر شایسته کسی است که کم‌تر دچار تردید و ضعف شود. هر چند که ممکن است بعضی تصمیم‌ها، درست نباشد؛ زیرا انسان‌ها معصوم و مصون از خطا نیستند، اما آنچه با کوشش و صلاح اندیشی حاصل گردد باید با قاطعیت مورد اقدام واقع شود؛ زیرا تزلزل مدیر، موجب سستی و کاهش نیروهای زیر نظر وی می‌شود.

۱. همان / نامه‌ی ۵۰.

۲. همان / ۳۹۴.

۳. همان / ۶۸.

۴. همان / ۲۷.

۵. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۱۸۱.

۶. فرمان حکومتی / ۴۵.

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی خود به مالک اشتر در باره‌ی ملاک‌های انتخاب قضات می‌فرماید:

«قاطع‌ترین آن‌ها هنگامی که حکم، معلوم شد و کسانی که توصیه می‌کنند که جو سازی‌ها آن‌ها را (پس از مشخص شدن حکم) تحت تأثیر قرار ندهد^۱».

- کارهای لهُو و بیهوده، تصمیم‌های جدّی را تباه می‌سازد^۲.
- هرگاه در کارهای خیر، تصمیم گرفتید به سوی آن‌ها بروید^۳.
- هرگاه اراده با دور اندیشی توأم گردد، سعادت و نیک‌بختی، کامل شود^۴.

- اساس اراده، دور اندیشی و نتیجه‌ی آن پیروزی است^۵.
- خداوند، پشتیبان هر تصمیم مردانه و حق خواهان است^۶.

در مدیریت، فرض بر این است که انسان قبل از اجرای تصمیم باید با تفکّر و شناخت درست از مشکل به جمع‌آوری اطلاعات و ارزیابی راه حل‌ها پردازد. در این مرحله تردید نسبت به راه حل‌ها مفید است؛ زیرا منجر به بررسی دقیق راه حل‌ها می‌گردد. اما بعد از تصمیم‌گیری باید تصمیم بدون تردید، اجرا گردد؛ زیرا تردید در زمان اجرا بسیار خطرناک است. امام خمینی رحمته الله علیه در این زمینه می‌فرماید:

«بعد از تصمیم، هیچ به خودتان تزلزل و سستی راه ندهید؛ برای این که چنانچه انسان تصمیم به یک امری گرفت ولی متزلزل باشد، این که آیا می‌تواند این کار را درست تا آن جا که می‌خواهد و آرزو دارد عمل کند، این تصمیم‌گیری با این تزلزل نمی‌تواند کار را درست انجام بدهد^۷» و

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵۳، ص ۱۰۱۰.

۲. فرهنگ موضوعات نهج البلاغه / ۴۰۰. ۳. همان / ۴۰۰.

۴. همان.

۵. همان.

۶. صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۱۶ - ۲۱. ۷. صحیفه‌ی نور، ج ۱۴، ص ۵۰.

در جایی دیگر می‌فرماید:

«یکی از جنود ابلیس، یأس است. در اموری که انسان باید با امید و طمأنینه و تسلیم، عمل کند و شیاطین ایجاد یأس می‌کند و با این ایجاد یأس، جوان‌های ما را در آن مسائلی که باید با تصمیم جدی پیش ببرند گاهی سست می‌کنند»^۱.

۵. توانایی انسجام دهی و حفظ گروه^۲

■ از تفرقه پرهیزد؛ چه این که افراد تکرو و جدا شده، دستخوش امیال شیطانی می‌شوند، همان طور که گوسفند تک افتاده، طعمه‌ی گرگ می‌گردد.^۳
■ مؤمنان برای یکدیگر چون سنگ و گِل هستند که یکدیگر را استوار می‌سازند.^۴

■ تا زمانی که افکار شما پراکنده است، فراوانی تعداد شما سودی ندارد.^۵

۶. نظم

آراستگی و پیراستگی را که شامل نظم، پاکیزگی، زیبایی، ایمنی، بهداشت و انضباط می‌شود، در محیط کار اعمال کنید. این پدیده موجب بالا رفتن روحیه و در نتیجه افزایش بهره‌وری و کیفیت می‌شود. اساساً سازمان را عبارت از یک رشته روابط منظم و عقلایی بین افراد^۶ دانسته‌اند. فراگرد را می‌توان جریان منظم و متوالی فعالیت بشری برای انجام دادن کاری یا شغلی از ابتدا تا انتها، بیان کرد. امام علی (علیه السلام) در اهمیت نظم می‌فرماید:

■ تقوا، پیشه سازید و کارهای خود را نظم دهید.^۷

■ فرزندان و خاندانم و... را به نظم در امور خود سفارش می‌کنم.^۸

۱. همان، ج ۸، ص ۱۸۵ - ۱۹۲.

۲. مدیریت، ج ۳، ص ۹۹۶.

۳. نهج البلاغه / ۱۲۷.

۴. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۸۳.

۵. نهج البلاغه، خ ۶/۱۱۹.

۶. اصول و مبانی مدیریت / ۳۹.

۷. نهج البلاغه / ۹۷۷.

۸. همان، کلام ۴۷.

■ نظم، حیات اجتماعی شماس^۱.

■ به آنچه تعهد کرده‌ام، وفادارم.

۷. متعهد به هدف

برای گردش کار سازمان باید هدف‌گذاری برنامه‌ریزی سنجیده و سازمان‌دهی عاقلانه داشته باشیم و به آن متعهد باشیم. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که در طریق یک هدف نباشد، حیل‌های دیگران او را شکست می‌دهد»^۲.

هم‌چنان که ناپلئون می‌گوید:

«راه‌گريز را قبل از ستيز بايد جست»^۳.

۸. توانایی شناخت درست از خود^۴

یکی از عوامل موفقیت در اداره‌ی یک سازمان، خودشناسی است.

امام علی‌علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«خدایش رحمت کند کسی را که قدر خود بداند و پا را از گلیم خود بیرون نگذارد»^۵.

و در کلامی دیگر می‌فرماید:

«آن که از روی آگاهی و علم، عمل می‌کند مانند رهروی است که در جاده‌ی روشن قدم برمی‌دارد، پس باید بنگرد پیش می‌رود یا به عقب باز می‌گردد»^۶.

۹. هوشیار نسبت به محیط اجتماعی

۱. همان، خ ۱۵۸.

۲. نهج البلاغه، ترجمه‌ی مصطفی رحمانی، سخن ۴۱۱.

۳. نکات مؤثر در مدیریت کارآمد، ص ۱۸۱.

۴. مدیریت رفتار سازمانی / ۱۴۳. ۵. غرر الحکم / ۴۰۸.

۶. نهج البلاغه / ۴۳۱.

امام علی‌علیه السلام در باره ضرورت آگاهی از تحولات می‌فرماید:
 «به خدا سوگند من هم‌چون گفتار نیستم که ضربات آرام و ملایم بر در
 لانه‌اش به خواب رَوَد ناگهان دستگیرش سازند نه (من کاملاً مراقب
 مخالفان هستم)»^۱.

عدم آگاهی منجر به عدم دقت در پیش‌بینی برنامه خواهد شد.

۱۰. آشنا به تکلیف

امام علی‌علیه السلام در باره انجام تکلیف در امر حکومت می‌فرماید:
 «به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌هاست به من
 دهند تا خدا را نافرمانی کنم در این که پوست جویی را از دهان
 مورچه‌یی نارواگیرم چنین نخواهم کرد»^۲.

۱۱. پاکسازی محیط از چابلوسان و تملق‌گویان

ستایش سرایان، نه یار تواند نکوهش کنان، دوستدار تواند
 «بی‌تردید کسی سزاوار آقایی است که چابلوسی نکند و مورد مکر و حيله واقع
 نشود و مغرور آرز و طمع‌ها نگردد»^۳.

یکی از ویژگی‌های ارتباطی و رفتاری زیردستان نسبت به رؤسا را که
 باعث تباهی رؤسا و هم‌چنین اصلاح نشدن امور می‌باشد، تملق و یا
 چابلوسی می‌داند و می‌فرماید:

«و با من سخنانی که با گردنکشان «برای خوشامد آن‌ها» گفته می‌شود،
 نگویند و آن‌ها را از مردم خشمگین (بر اثر خشم آن‌ها) خودداری کرده،
 پنهان می‌نمایند از من پنهان مکنید و به مدارا و چابلوسی و رشوه دادن
 به زبان با من آمیزش نکنید»^۴.

انسان، موجودی است که نیاز به احترام دارد و می‌خواهد تا مورد

۱. همان، خ ۶. ۲. نهج البلاغه، خ ۲۱۵.

۳. فرهنگ موضوعات نهج البلاغه / ۱۳۶. ۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام / ۶۸۶.

توجه قرار گیرد؛ ولی اگر این مقصود در چارچوب روابط خاص و منطقی سازمان واقع نشود، محیط کار در اختیار چاپلوسان و تملق‌گویان قرار خواهد گرفت و دیگر جایی برای افراد کاردان و دلسوز باقی نخواهد ماند؛ از این رو، سازمان به مرور از وجود آنان خالی خواهد شد که منجر به تحلیل رفتن بنیه‌ی انسانی سازمان می‌شود.

۱۲. داشتن رفتار ملایم

«محبّت و لطف بر رعیت را در قلب خود جای ده و بر آنان درنده‌ایی خونخوار مباح که خوردن آن‌ها را مغتنم شماری^۱».

«خشم بیش از حد، وحشت آورد و لطف بی‌وقت، هیبت برد».

منظور از وفق و مدارا نرمش و انعطاف‌پذیری با کارکنان در شرایط مختلف می‌باشد. چنان چه در مفهوم واژه‌ی رفیق که از همین ریشه است ملاحظه می‌شود این واژه به معنای کسی است که بسیار اهل مدارا و رفق است و اطلاق رفیق به خداوند متعال نیز از این باب است که با بندگان خود بسیار مدارا می‌کند.

حضرت علی علیه السلام رفق را باعث آسان شدن دشواری‌ها دانسته آن‌جا که می‌فرماید: «الرَّفْقُ يُيسِّرُ الصَّغَابَ»^۲ اصولاً کسی که رئیس دیگران است، نیازمند به آن است که دیگران از او تبعیت داشته باشند و این امر در پرتو رفق میسر است.

مدیری که با دیگران رفتاری خشن داشته باشد، تشخیص درستی نخواهد داشت؛ تعادل قوای روحی را از دست داده، واقعیت‌ها را درست نمی‌فهمد، دستورهای غیر منطقی صادر کرده، به جای حل مشکلات، بر مسائل می‌افزاید. چنین شرایطی باعث ایجاد بحران در سازمان و نفرت

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵۳، ص ۹۹۳.

۲. میزان الحکمة، حدیث ۷۲۹۴.

اعضا از او و اختلال در ارتباطات خواهد گشت. از این رو خشم که اگر به طور معقول به کار گرفته شود می‌تواند قوه‌ی مفیدی باشد و برای بقای انسان لازم است، جنبه‌ی تخریبی پیدا می‌کند. کاربرد صحیح خشم در سازمان، به کار وادار کردن تن‌آسایان و مؤاخذه‌ی برتری جویان است، همان گونه که بیان شد اگر از کنترل خارج شود منشأ بحران می‌شود. حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می‌فرماید^۱:

«بر آتش خشم خویش و بر توفان حمله و تیزی زبان خود چیره باش و در تندگویی و ناسزا، خوشتن‌داری کن».

محبت و تعلق خاطر به یکدیگر، باعث استحکام روابط انسانی در سازمان می‌شود و سازمان را از وحدت برخوردار می‌سازد. اصولاً تنها انجام وظایف در قالب‌های خشک کارساز نیست. با محبت و علاقه به یکدیگر، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد و اعضا در رفع نقایص یکدیگر همکاری کرده به نحو ممکن انجام کارها را تسهیل می‌کنند و از انعطاف لازم برخوردار می‌گردند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«مؤمن، الفت گیرنده با مردم و مألوف و مهربانی کننده با ایشان است»^۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«دلها به اقتضای فطرت آن کسی را که به آنها نیکی کند، دوست می‌دارند و به کسانی که به آنها بدی می‌کنند، کینه می‌ورزند»^۳.
هم‌چنین در قرآن کریم آمده است:

«یاران پیامبر با هم روابط محبت‌آمیز دارند»^۴.

حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.
۲. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۵.
۳. نهج الفصاحة / ۲۷۶.
۴. فتح / ۲۹.

«سپس درستی و عدم مراعات آداب سخن گفتن آنان را تحمل کن و مگذار آنان در تنگنای هیبت فرمانروایی و شخصیت تو، به سختی بیفتند، تا خدا درهای رحمتش را بر روی تو بگشاید و پاداش طاعت و فرمانبری را به تو ارزانی فرماید^۱».

مدیر به اندازه‌ایی که می‌تواند در قلب کارکنان رسوخ کند، در کار خود موفق است و این ممکن نیست مگر به این که برای آنان رحمت باشد. خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ما ارسلناک للعالمین»^۲ نفرستادیم تو را مگر این که رحمت باشی برای عالمیان. در شرایط فعلی که ابزارهای مادی مدیریت به طور کامل در اختیار نیست، نقش حاکمیت بر قلب‌ها که نتیجه‌ی اعتقاد و عمل به ارزش‌های اخلاقی است، در اعمال مدیریت بارزتر می‌شود.

اما محبت و مهربانی با کارکنان این نیست که با هر کس طبق میل و خوشایند او عمل گردد، یا طوری رفتار شود که او راضی باشد. محبت آن است که با حقیقت توأم باشد، محبت خیر رساندن است. در غیر این صورت، نفاق و دورویی است. دیگر این که مدیر ضمن برخورداری از حالت جاذبه باید از حالت دافعه نیز در جای خود غافل نباشد.

۱۳. مشورت در امور

اصولاً تصمیم‌گیری، یکی از مهم‌ترین وظایف مدیران است و در این جهت لازم است آنان تصمیمات صحیحی را اخذ نمایند. انسان خود محور و کسی که بدون فراهم آوردن مقدمات و بدون هیچ واهمه‌یی از احتمال اشتباه، تصمیم بگیرد، مرتکب خطا خواهد شد. روح مشورت، نشأت گرفته از رحمت الهی و موجب بهره‌گیری از عقل دیگران و پالایش

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵۳، ص ۱۰۲۱.

۲. انبیاء/ ۱۰۷.

اندیشه و ایجاد پشتیبان است و خودمحموری باعث قطع ارتباط معنوی و صمیمیت با کارکنان می‌باشد و موجب نادیده انگاشتن شخصیت آنان می‌شود. از این رو در مسائلی که به مصالح عمومی کارکنان در سازمان مربوط می‌شود، باید مشورت مورد بهره‌گیری قرار گیرد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

■ عاقل از مشورت با دیگران بی‌نیاز نیست.^۱

■ کسی که بر رأی خود پافشاری کند، هلاک شود و کسی که با دیگران مشورت کند در عقل و اندیشه‌ی آنان شریک شود.^۲

■ مشاورت، خوب پشتیبانی است و خود رأی بودن، آمادگی بدی است.^۳

■ کسی که از اندیشه‌های خود به وجد آید، دشمنانش بر او چیره خواهند شد.^۴

■ کسی که تنها به رأی خود احساس بی‌نیازی کند، جان خود را به خطر انداخته است.^۵

■ کسی که به رأی خود، پافشاری کند، دشمنانش می‌توانند او را آسان‌تر شکست دهند.^۶

■ کسی که به رأیش بسنده کند، دچار لغزش شود.^۷

۱۴. انتقادپذیری

جز آن کس ندانم نکو گوی من

که روشن کند بر من آهوی^۸ من

آینه، گر عیب تو بنمود راست

خود شکن، آینه شکستن خطاست

انتقاد از ماده‌ی نقد است. و به واریسی کردن و جدا کردن، گفته

۱. غرر الحکم، ج ۶، ص ۲۸۹. ۲. همان.
 ۳. همان. ۴. همان.
 ۵. غرر الحکم، ج ۶، ص ۲۸۹. ۶. همان.
 ۷. همان. ۸. عیب، ایراد.

می‌شود. «نقدت الدّراهم» یعنی درهم‌ها را واریسی کردم تا این که خوب را از بد جدا کنم. انتقاد، عمل جداسازی است.^۱ حضرت علی‌علیه السلام در اهمّیت انتقادپذیری مدیر می‌فرماید:

■ خوشا به حال کسی که از پندگویی کسی که هدایت می‌کند، اطاعت کند و از گمراه کننده و راهزنی که او را به گودال گمراهی درمی‌افکند بپرهیزد.^۲
■ برخوردت با کارگزاران، به گونه‌ای باشد که آنان جرأت آن را داشته باشند که عیوب تو را متذکر شوند.^۳

■ انتقاد از روی خیرخواهی باشد، نه قصد برتری جویی.^۴

معمولاً کسی از انتقاد می‌گریزد که:

الف. به خود و توانایی‌هایش اعتماد ندارد.

ب. ضعف‌ها و خطاهایی دارد.

ج. کوتاه فکر است.

د. گمان می‌کند پذیرش به منزله‌ی شکست است.

و. تصوّر می‌کند با انتقاد، شخصیت و مرتبه‌اش پایین می‌آید.^۵

امام جوادعلیه السلام در باره‌ی تذکر و انتقادهای مثبت می‌فرماید:

«مؤمن، نیازمند توفیق از خداست و اندرزگویی، از خویشتن خود، و

پذیرش از کسی که او را نصیحت می‌کند».^۶

۱۵. رعایت اعتدال در امور

میان‌ه‌روی، شرط موفقیت و پیروزی است.^۷ اعتدال باید در همه‌ی مسائل و شرایط مراعات شود. افراط و تفریط باعث ایجاد مشکلاتی در سازمان خواهد شد که برطرف کردن آن‌ها سخت خواهد بود. حضرت

۱. اخلاق کارگزاران / ۱۱۱. ۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۶۵، شماره ۹.

۳. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵۳، ص ۹۹۹.

۴. اخلاق کارگزاران / ۱۱۳. ۵. اخلاق کارگزاران / ۳۰۷ - ۳۰۸.

۶. تحف العقول / ۳۳۷. ۷. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۲۵۸.

علی‌السلام در اهمّیت امر اعتدال در مدیریت می‌فرماید:

«بر شما باد به اعتدال و میانه‌روی در کارها؛ زیرا تندروها به آن

بازمی‌گردند و عقب ماندگان به آن می‌رسند^۱».

و در کلامی دیگر می‌فرماید:

«نادان، همیشه تندرو است یا کندرو^۲».

۱۶. اعمال مدیریت تشویق و تنبیه*

■ ما تو را به حق، برای بشارت و بیم فرستادیم^۳.

■ من از سوی او برای شما، بیم‌دهنده و بشارت دهنده‌ام^۴.

خنده از لطفش حکایت می‌کند

گریه از قهرش شکایت می‌کند

این دو پیغام مخالف در جهان

از یکی دلبر روایت می‌کند

حضرت علی‌السلام می‌فرماید:

«مبادا نیکوکار و بدکردار نزد مساوی باشند؛ زیرا در این صورت،

نیکوکاران در کار نیک خود، سرد و بدکاران، به بدی کردن تشویق

می‌شوند. هر یک از آنان را به آنچه گزیده است، جزا ده^۵».

قرآن کریم می‌فرماید:

«پس هر کس به اندازه‌ی ذرّهای نیکی کند، در نظر گرفته می‌شود و به

نتیجه‌ی آن می‌رسد و هر کس به اندازه‌ی ذرّهای بدی کند در نظر گرفته

می‌شود و به سزای آن می‌رسد^۶».

۱. نهج البلاغه / ۶۰۰.

۲. نهج البلاغه، مصطفی زمانی، سخن ۶۸.

(*) - برای اطلاعات بیش‌تر به کتاب تشویق و تنبیه از دیدگاه قرآن کریم، فرشته کاشانی‌ها،

مراجعة شود.

۳. فاطر / ۲۴.

۴. هود / ۲.

۵. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۶. زلزله / ۷ و ۸.

بنابراین تشویق یکی از راه حل‌ها و زمینه‌ها برای بازدهی بیشتر و بهتر است. تشویق، سوخت و انرژی حرکت است. اگر بین کار و تشویق، رابطه‌ای نباشد، سعی و تلاش از بین می‌رود. امام علی علیه السلام در زمینه‌ی پاداش می‌فرماید:

«خطاکار را به وسیله‌ی پاداش دادن به نیکوکار، تنبیه کن»^۱.

اگر فردی کارش را خوب انجام داد، نباید فقط به حساب وظیفه‌اش گذاشت، بلکه باید بی‌درنگ او را تشویق کرد و اگر روزی نیز کارش را انجام نداد، طلبکارانه توبیخش نکرد. اگر از خدمات افراد، قدرشناسی نشود، بعد از آن کار مهمی انجام نخواهند داد. قدردانی و تشویق در هر وضعیتی و به هر مقداری، باید انجام شود؛ زیرا عاملی برای دلگرمی افراد و اهمیت و شخصیت دادن به آن‌ها می‌باشد و همچنین نشانگر توجه مدیر به عمل افراد است.

ناکامی‌ها و شکست‌ها در مدیریت و سازمان، همواره ناشی از تنبلی کارکنان، پایین بودن سطح تخصص، ضعف نظام کار، کمبود سرمایه و ابزار، وجود رقیبان و دشمنان داخلی و خارجی، استعمار و استکبار و... نیست، بلکه گاهی ناشی از مسائلی به ظاهر ساده، مانند چگونگی تشویق و تنبیه است. برای مثال، اگر به کسی پاداش ناحق داده شود و به کسی که حق اوست، پاداش مناسب داده نشود، همه‌ی افراد با مدیریت و سازمان، مخالف و نسبت به کار و زندگی، دلسرد می‌شوند؛ زیرا:

الف. کسی که پاداش نابجا گرفته است، دچار خودبینی و غرور می‌شود.

ب. کسی که پاداش، حق او بوده است، مأیوس می‌شود.

ج. دیگران نیز نسبت به کار و سازمان بی‌تفاوت می‌شوند؛ زیرا

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۷.

آنان در عمل می‌بینند که تلاش و ایثار کردن بی‌نتیجه است. نکته‌ی کلیدی در امر تنبیه آن است که تنبیه باید دارای تأثیر تربیتی باشد. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«به درستی که انسان به وسیله‌ی تربیت، وظیفه شناس و نصیحت‌پذیر می‌شود»^۱.

۱۷. حفظ اسرار کارکنان

حفظ اسرار و مسائل و مشکلات کارکنان و افشا نکردن آن از ویژگی‌های رهبران کارآمد است. هم‌چنان که امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«پیروزی در سایه‌ی دوراندیشی و احتیاط است؛ احتیاط به تفکر و تفکر به حفظ اسرار است»^۲.

من همه‌ی کارها را باید با شما مطرح کنم، جز اسرار جنگ^۳.

هم‌چنین امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«خداوند پیامرزد کسانی را که برای ما همانند چراغ فروزانند، با اعمال شایسته و تمام توان خویش به سوی ما دعوت می‌کنند، به کسانی نمی‌ماند که به افشای اسرار ما می‌پردازند»^۴.

۱۸. آینده‌نگری

«هر که از پیش به استقبال رود، بینا می‌شود و هر کس به آن‌ها پشت کند، سرگردان می‌ماند»^۵.

«خردمندترین مردم کسی است که بیش‌تر در عاقبت کارها بنگرد»^۶.

همان‌طور که اسلام، مسلمانان را به شناخت گذشته، توصیه و تشویق

۲. جلوه‌های حکمت / ۲۸۹.

۴. تحف العقول / ۳۱۲.

۶. جلوه‌های حکمت / ۳۸۳.

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳/۵۰.

۵. الحیة، ج ۱، ص ۳۹۲.

می‌کند، به همان اندازه نیز آینده‌نگری را مورد توجه قرار می‌دهد؛ زیرا این همه تأکید و تشویق برای شناخت گذشته به خاطر آینده است. و ما اگر سرگذشت پیشینیان و رویدادهای اقوام و ملل مختلف جهان را بخوانیم و از زیبایی‌های آن در زندگی و آینده‌سازی خویش بهره نگیریم، نه تنها تاریخ را به عنوان سرگرمی و وقت‌گذرانی خوانده‌ایم، بلکه تا حدی کار لغو و بیهوده انجام داده‌ایم. مدیری که بر مسند مدیریت نشسته است، نباید هرگز خود را از نگرش به آینده جدا سازد؛ چون او وقتی می‌تواند در مسیر حرکت، با شتاب بیش‌تر، اشتباه و خسارت کم‌تر، روح آرام‌تر و امید فراوان‌تر به موفقیت و پیروزی دست یابد، که آینده را شناخته و برای هر لحظه‌اش برنامه و آهنگی متناسب را آماده کرده باشد. مدیران آینده‌نگر، پیوسته از زمان، جلوتر حرکت می‌کنند و نیازها و مشکلات کار را بررسی، و امکانات لازم را از پیش تدارک می‌بینند و در نتیجه، میزان موفقیت آنان بیش‌تر می‌گردد. حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«چشم دل انسان خردمند، پایان کارش را می‌بیند و نشیب و فراز خویش را می‌شناسد»^۱.

آن حضرت یکی از خصلت‌های مؤمنان را آینده‌نگری می‌داند و می‌فرماید:

«مؤمنان کسانی هستند که آینده‌ی خویش را می‌شناسند»^۲.

اسلام برای عاقبت‌نگری در کارها، که در واقع نوعی نگرش بر آینده است و از اصل آینده‌نگری سرچشمه می‌گیرد، اهمیت فراوانی را قائل است.

مولوی، در همین زمینه می‌گوید:

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵.

۱. نهج البلاغه، خ ۱۵۳.

گر همی خواهی سلامت از ضرر

چشم زاوّل بند و، پایان را نگر^۱

بنابراین بخشی از موفقیت‌های مدیر به این موضوع بستگی دارد که برای آینده تا چه مقدار برنامه‌ریزی و فکر کرده است و به عبارت دیگر، نفوذ اندیشه و شعاع دیدگانش تا چه مسافتی را نسبت به آینده، زیر پوشش قرار داده است. یکی از نتایج عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری مدیران در سازمان، آرامش خاطر و جلوگیری از پشیمانی است. حضرت امام علی علیه السلام در امر تربیت و تعلیم می‌فرماید:

«خداوند از دانشمندان، پیمان تعلیم دادن گرفته است^۲».

در کلامی دیگر می‌فرماید:

«آگاه باش، برترین بندگان در نزد خداوند، پیشوای عادل است که خود هدایت یافته باشد و دیگران را نیز هدایت نماید^۳».

گاهی مدیر از ترس این که جانشین، جای او را بگیرد یا رقیبی برای وی شود، از تربیت جانشین خوب، سرباز می‌زند. گاهی نیز برای این که توانایی و شایستگی خود را در حدّ بالایی نشان دهد و ثابت کند هیچ کس غیر از او توانایی اداره‌ی سازمان را ندارد، از تربیت جانشین خوب خودداری می‌کند و برای این مقصود، کارکنان خود را به طور پیوسته تغییر می‌دهد یا از امور مهم دور می‌سازد تا نتوانند شایستگی‌های خود را نشان دهند. مدیری که هدایت و سرپرستی سازمان را به خود وابسته می‌سازد، سازمانش در بلند مدّت گرفتار «بحران» می‌شود و فرو می‌پاشد؛ چون سرانجام، مدیر کنار می‌رود و در غیاب او کسی نمی‌تواند سازمان را اداره کند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

۱. مولوی، دفتر ششم، ص ۵۶۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۷.

۳. همان، حکمت ۱۴۷.

«مَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ عَمَلًا فَأَرَادَ بِهِ خَيْرًا جُعِلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا إِنَّ نَسِيَّ ذِكْرَهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ»

کسی از شما که سرپرستی کاری را عهده‌دار شود، اگر خداوند خیر او را بخواهد، معاون شایسته‌ای برای او قرار می‌دهد، تا اگر [کاری یا امری را] فراموش کند، او را یادآور شود و اگر یاد داشته باشد، به او کمک کند.^۱ مدیران بزرگ، همگی دارای جانشینان و معاونان برجسته‌ای بوده‌اند. جانشین حضرت موسی علیه السلام، هارون بود که او به مقام پیامبری رسید، رسالت حضرت عیسی علیه السلام را حواریون، که از یاران نزدیک وی بودند، ادامه دادند، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام بود که در مقام امامت و خلافت بود و... معاون نیز باید دارای ویژگی‌ها و وظایفی باشد که برای مدیر ذکر شده است، حضرت علی علیه السلام در باره‌ی ویژگی‌های یاور خوب در مدیریت به مالک اشتر می‌گوید:

۱. وزیر بدکار و ستمکاران نبوده باشد.
۲. یاور و شریک گناهکاران نبوده باشد.
۳. مهربانی و دوستی‌اش با مدیر بیشتر است.
۴. سخن حق را هر قدر هم تلخ، به مدیر می‌گوید.
۵. مدیر را از آنچه خداوند ناپسند می‌دارد، باز می‌دارد.
۶. پارسا و پرهیزگار است.
۷. تملق مدیر را نمی‌گوید.
۸. مدیر را در کارهای ناپسند، یاری نمی‌دهد.

۱۹. پرورش نیروی انسانی

«اگر افراد لایقی می‌یافتیم به آن‌ها تعلیم می‌دادم»^۲.

۱. کنز العمال، حدیث ۱۴۶۳۰. ۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

باران که در لطافت طبعش، خلاف نیست

در باغ، لاله روید و در شوره‌زار، خس
اگر سازمان بخواهد به اهدافی که در نظر دارد دست یابد می‌بایست به تربیت و پرورش کارکنانش خود مبادرت ورزد، تا هر کدام از آنها بر اساس شایستگی خود توان خود را در تحقق اهداف سازمان به کار گیرند. سازمان موفق، مانند یک گروه غاز عمل می‌کند نه مانند یک گروه بوفالو^۱. انسان‌ها باید پیوسته در جهت اصلاح خود بکوشند. قرآن کریم می‌فرماید:

«موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش، کارها را اصلاح کن؛ و از راه تبهکاران پیروی مکن^۲».

آموزش، تنها راه شکوفایی همکاران و اعتماد بخشی به آنان در کارهای اجرایی و رفتار سازمانی است^۳. مدیران لایق به آموزش و پرورش همکاران خود اهمیت می‌دهند و آن را نه مقطعی و با فاصله، بلکه با برنامه و به طور همیشگی تعقیب می‌کنند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. بوفالوها و غازها هر دو حیوانات اجتماعی هستند و به صورت گروهی زندگی و عمل می‌کنند. اما در سیستم زندگی گروهی آنان با هم تفاوت بسیار فاحشی وجود دارد، در گروه بوفالوها، تنها بوفالوی جلودار می‌داند کجا می‌رود (آشنایی با هدف) و دیگر بوفالوهای گروه، تنها مقلد هستند و فعالیت آن‌ها آگاهانه نیست، اگر بوفالو جلودار چپ یا راست برود یا خود را به درّه بیندازد، دیگر اعضای گروه نیز همان کار را خواهند کرد. اگر بوفالوی جلودار خسته و یا مریض شود دیگر اعضای گروه قادر به یافتن هدف و حرکت نیستند. اما در گروه غازها هنگامی که در اثر پرواز، غاز جلودار خسته شود، به عقب می‌رود و غاز دیگری از گروه جای او را اشغال می‌کند؛ زیرا هر کدام از «غازهای عضو گروه» مانند رهبر به طور دقیق از ماهیت هدف و جهت، اطلاع کامل را دارند و اگر غازی از گروه عقب بیفتد قادر است در دراز مدت خود را به گروه برساند، در حالی که اگر بوفالویی از گروه عقب بیفتد، گرفتار شکارچی خواهد شد.

۲. شورا/ ۴۲.

۳. مجله تدبیر، ش ۵۲، ص ۲۰ - ۲۱، خرداد ماه ۷۴.

«همانا انسان به شدت نیازمند به تربیت و اصلاح خویش است»^۱. یکی از ویژگی‌های مورد توجه در سازمان‌دهی نیروها، مسأله‌ی پرورش منابع انسانی و کارکنان کارآمد است. مدیران جهت افزایش اثربخشی خود در محیط کاری و برای این که بتوانند به وظایف مهم و کلیدی خود برسند، باید قسمتی از اختیارات خود را به کارکنان تفویض نمایند و این امر جز با داشتن نیروی انسانی کارآمد امکان‌پذیر نیست. تربیت نیروی انسانی شایسته، یکی از بزرگ‌ترین وظایف مدیران در سازمان است. این امر موجب رضای الهی و نیز ضامن موفقیت و پیشرفت سازمان می‌شود. هیچ مدیری برای همیشه در مقامش باقی نمی‌ماند. برکناری، مرگ یا علل دیگر، مقام موجود را از وی می‌گیرد، بنابراین، اگر مدیر، حسن نیت داشته باشد، باید به تربیت جانشین خوب اقدام کند. علی‌علیه می‌فرماید:

«عاقبت‌اندیشی پیش از شروع کار، تو را از پشیمانی در امان می‌سازد»^۲.

هر که اول، بنگرد پایان کار

اندر آخر، او نگردد شرمسار

هم‌چنین مطالعات نشان می‌دهد عوامل زیر، باعث کاهش قدرت رهبری شده، اثربخشی او را در هدایت گروه، کاهش می‌دهد^۳:

۱. تکبر و ریاست طلبی

امام علی‌علیه می‌فرماید:

«اگر بامقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از توست بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات دهد و تندروی تو را فرونشاند»^۴.

۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۲۴. ۲. مستدرک، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. مدیریت رفتار سازمانی / ۱۴۴. ۴. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

اصولاً مردم از این که برای انجام کارها بر آنان مَنّت گذاشته شود، بسیار آسیب می‌بینند. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«از این که برای احسان بر رعیت بر آنان مَنّت گذاری، بپرهیز؛ زیرا این کار مغایر با روح خدمتگزاری به آحاد جامعه است»^۱.

ریشه‌ی تکبر در واقع، حقارت درونی است که فرد متکبر داراست و به وسیله‌ی آن قصد تفوق‌طلبی در او به وجود می‌آید. در صورتی که این ویژگی خلقی و رفتاری در مدیر وجود داشته باشد، مفاسدی در سازمان پدید می‌آید، از جمله روح تکبر در سازمان فراگیری شود و افراد در پی تسلط بر دیگران و منفعت شخصی و فراموش کردن اهداف اصلی سازمان خواهند بود. به همین دلیل از آن‌جا که پست و مقام می‌تواند غرورآفرین باشد، در روایات با تأکید بسیاری نسبت به آن، انداز داده شده است. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «أَفْبَحَ الْخَلْقِ التَّكَبُّرُ»^۲: تکبر از زشت‌ترین اخلاق انسان است. امام صادق‌علیه السلام درباره‌ی انداز از ریاست طلبی می‌فرماید:

«از این رئیسان که به دنبال ریاست می‌روند بپرهیزید؛ زیرا به خدا سوگند کفش‌ها پشت سر کسی به صدا درنیامده، مگر این که هلاک شد و به هلاکت افکند»^۳.

حضرت علی‌علیه السلام هنگام لشکرکشی به شام با کشاورزان آزاد شده‌ی ایرانی مواجه گردید. آن‌ها به آیین ایران قدیم، صف بسته بودند تا موبک امام علی را هم‌چون شاهنشاهان ایران با سجده و تعظیم استقبال کنند. در این هنگام امیرمؤمنان فرمود:

«شما پاکدل و پاکیزه جانید، قلبی حسّاس و عشقی آتشین دارید اما

۱. همان / ۱۰۳۱. ۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۰.

اظهار نظر شما در حضور کسی که همانند و هم‌شان خودتان است و تنها وظیفه‌ی پاسداری و پرستاری شما را برگردن دارد هرگز قبول نمی‌کنم^۱».

تکبر و ریاست‌طلبی باعث سرکوب استعدادهای زیردستان و عدم رشد آنان خواهد شد و میزان خطر و آسیب‌پذیری در تصمیمات و اقدامات را به دلیل عدم برخورداری از آراء کارکنان در برخواهد داشت. حضرت علی‌علیه‌السلام در این باره به مالک اشتر می‌فرماید:

«و هرگز مگو که به من امارت داده شده است، پس امر می‌کنم و باید مرا اطاعت کنند؛ زیرا این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و نزدیک شدن به تغییر و زوال نعمت‌ها می‌گردد^۲».

۳. بی‌احساسی نسبت به دیگران

- بر رهبر، واجب است با دوستانش مهربان باشد^۳.
- به گونه‌ای باش که ضعیفان از عدل تو ناامید نگردند^۴.
- در قدردانی از لشکریان کوتاهی نکن؛ که سست را تقویت می‌کند^۵.

۴. سردی، انزواطلبی، تکبر

امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: یکی از پست‌ترین حالات زمام‌داران فخر فروشی است^۶.

۵. دوری جستن از مردم

- از مردم به صورت طولانی فاصله نگیر^۷.
- اصولاً از امتیازات حکومت اسلامی، مردمی بودن آن است. بنابراین،

۱. نظام‌نامه‌ی حکومت / ۱۷.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۵۳، ص ۹۹۳.

۳. همان، نامه‌ی ۵۰. ۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۲۷.

۵. همان، نامه‌ی ۵۳. ۶. همان، خ ۲۱۶.

۷. همان، نامه‌ی ۵۳.

فاصله گرفتن کارکنان و مسئولان در سازمان‌ها از مردم باعث بی‌اطلاعی آنان از وقایع و مشته شدن حق و باطل نزد آن‌ها می‌گردد. بنابراین لزوم تسهیل در ارتباطات و وجود ارتباط مستقیم مسئولان و مردم در متون ارزشی مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«و نباید بین تو و مردم سفیر به غیر از زبانت و حاجبی به جز صورت باشد و مبادا که درخواست کننده‌ای را از ملاقات خود بازداری؛ زیرا اگر در ابتدا از ورود آن حاجب جلوگیری شود، برآورده کردن بعدی تو ستوده نخواهد بود^۱».

۶. خیانت در امانت

■ به من خبر دادند که به امانت خود خیانت کردی^۲.

۷. ناتوانی در انجام وظائف

■ آفت و بلای کارها ناتوانی کارگزاران است^۳.

امام علی علیه السلام یکی از علل تباهی هر تشکیلاتی را تقدّم فرومایگان و مؤخر قرار دادن فرزنانگان می‌داند^۴.

امروزه رسیدن به اهداف سازمانی بدون داشتن افراد متخصص تقریباً غیر ممکن است. امام خمینی رحمته الله علیه در این زمینه می‌فرماید:

«دولت بدون گزینش اشخاص متعهد و متخصص در رشته‌های مختلف موفق نخواهد شد، دولت‌مردان در گزینش همکاران به کاردانی و تعهد آنان... تکیه کنند... نه بر دوستی و آشنایی و حرف شنوی بی‌تفکر^۵ کراراً گفته‌ام، سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به

۱. همان، خ ۱۰۲۴.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه‌ی ۴۰.

۳. تصنیف غررالحکم / ۳۴۵.

۴. مقاله‌ی فلسفه و اهداف حکومت اسلامی / ۱۷.

۵. صحیفه‌ی نور، جلد ۱۹، ص ۱۰۱ - ۱۱۱.

انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب شوند^۱».

و در جایی دیگر در اهمّیت تخصّص و مهارت می‌فرماید:

«اسلام در رأس ادیانی است که از علم و تخصّص، تمجید کرده است^۲».

هم‌چنین در نیاز و ضرورت استفاده از متخصصان می‌فرماید:

«اگر علوم اسلامی، مردانی متخصص نداشت، تاکنون آثار دیانت محو

شده بود و اگر پس از این نداشته باشد، این سدّ عظیم مقابل اجانب

منهدم می‌شود. اگر دانشگاه‌ها خالی از مردانی دانشمند و متخصص

شوند اجانب منفعت طلب، چون سرطان در تمام کشور، ریشه دوانده و

زمام امور اقتصادی و علمی ما را به دست می‌گیرند^۳».

۸. وابستگی به مشاوران و اطرافیان

امام علی‌علیه‌السلام به ابن عباس می‌فرماید:

«تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم

و تصمیم نهایی را بگیرم. اما اگر بر خلاف نظر تو تصمیم گرفتم باید از

من اطاعت کنی^۴».

— به گونه‌ای باش که بزرگان و سرمایه‌داران در تو طمع نکنند^۵.

— هر رهبری، نزدیکان خاصی دارد؛ مبادا از تو امتیاز خواه باشد^۶.

۹. توجّه به اهداف فردی

تحقیقات نشان می‌دهد یکی از عواملی که باعث کاهش قدرت رهبری

شده و اثربخشی او را در هدایت گروه کاهش می‌دهد دور شدن مسئول از

اهداف اصلی و توجّه به منافع فردی است؛ هم‌چنان که امام علی‌علیه‌السلام در

این باره می‌فرماید:

۱. همان، ج ۱۳، ص ۵. ۲. همان، ج ۱۴، ص ۲۳۲ - ۲۳۵.

۳. صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۴۸۲ - ۴۵۲. ۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۵. همان، نامه‌ی ۲۷. ۶. همان، نامه‌ی ۵۳.

«من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید»^۱.

۱۰. جُمُود و خشکی مقرّرات

درست است که حاکمیت مقرّرات صحیح، یک ارزش بوده و نادیده گرفتن آن‌ها به بهانه‌های مختلف، شایسته‌ی کارکنان نیست، ولی در عین حال باید دانست قوانین و مقرّرات برای انسان‌ها و آسایش آنان وضع شده‌اند، نه آن که انسان‌ها برای مقرّرات به وجود آمده‌اند. اصولاً از جمله انتقادهای وارد بر سازمان‌های دیوان سالارانه، جمود و خشکی قوانین می‌باشد^۲. بنابراین انعطاف‌پذیری لازم در قوانین باید برای خدمت به مراجعان باشد.

۵. نظارت و کنترل

- سلام بر میزان سنجش اعمال^۳.
- و برای آنان ناظرانی بگمار، که نسبت به تو وفادار و راستگو باشند^۴.
- هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت مساوی باشند^۵.
- برنامه‌ها و طرح‌ها آن گونه که شما پیش‌بینی کرده‌اید، اجرا نخواهد شد، پس کنترل لازم است^۶.

وظیفه‌ی هر مدیری، مراقبت دائم از این امر است که برنامه‌ها به خوبی در حال اجرا باشند، سازمان رو به راه و کارها، به گونه‌ای مؤثر جریان داشته باشد. هر برنامه‌ای بدون کنترل، محکوم به انحراف و شکست است. هم‌چنین کنترل کردن کارکنان بدون داشتن برنامه و هدف، موجب نارضایتی و صرف هزینه می‌باشد. امام علی علیه السلام اصل بازرسی را

۱. نهج البلاغه، خ ۱۳۶.
 ۲. اصول و مبانی مدیریت/ ۶۳ و ۱.
 ۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۹۲.
 ۴. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.
 ۵. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۹۲.
 ۶. نکات مؤثر در مدیریت کارآمد/ ۷۸.

به عنوان یک روش الزامی در محیط کار، لازم می‌داند.^۱ و در اهمّیت نقش نظارت در مدیریت می‌فرماید:

«...سپس تمام کارهای کارگزارانت را تحت نظر بگیر و بازرسانی مخفی از کسانی که اهل صدق و وفا هستند بر آنان بگمار؛ زیرا در نظر داشتن امور کارگزارانت به صورت پنهان و مخفی، آنان را وادار به امانت داری و مدارا با رعیت می‌نماید و از تشکیل شبکه‌های خلافتکاری باز می‌دارد. چنانچه یکی از آنان دست به سوی خیانت گشود بازرسان مخفی تو با اتفاق کلمه، آن خیانت را تأیید کردند نیاز به شاهد دیگری نخواهی داشت و اطلاعات بازرسان جهت اثبات جرم، بسنده می‌کند و در مقام کیفر بر می‌آیی، اما کیفر:

۱. عقوبت و شکنجه‌ی بدنی بر او اجرا می‌نمایی.
۲. نسبت به آن چه خیانت نموده است از او بازپس می‌گیری.
۳. وی را به موقعیت ذلت و خواری می‌کشانی و با نشان خیانت او را مشخص می‌نمایی و ننگ تهمت را بر او آویزان می‌کنی.^۲»

در کلامی دیگر می‌فرماید:

«...و برای آن‌ها ناظرانی بگمار، که نسبت به تو وفادار و راستگو باشند»^۳.

این که از ناظران به عنوان «عیون» یعنی چشم‌ها یاد شده^۴، به این دلیل است که چشم، اشتباه یا خیانت نمی‌کند و آن چه را می‌بیند به طور دقیق منعکس می‌کند. به علاوه، کار چشم تجزیه و تحلیل نیست، بلکه انتقال موارد دیده شده است. کار تجزیه و تحلیل به عهده‌ی مغز است و در سازمان نیز کار تحلیل به عهده‌ی مدیر می‌باشد. امام خمینی رحمته الله به کنترل

۱. فرمان حکومتی / ۹۳.

۲. همان / ۹۲.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۴. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۱۲۵.

در امر اصلاح و جلوگیری از انحراف، اعتقاد داشتند، اما تأکید بیش‌تر ایشان به کنترل همگانی و علاقه‌مند به خود کنترلی در انجام کارها بود تا کنترل بیرونی. از این رو فرمود:

«خداوند قاهر و قادر را حاضر و ناظر بدانید»^۱.

و در جایی دیگر، در این باره می‌فرماید:

«البته نظارت لازم است. انتقاد هم لازم است، لکن کارشکنی نکنید»^۲.

هم‌چنین در ضرورت امر کنترل می‌فرماید:

«همه‌ی ملت موظفند به این که نظارت داشته باشند»^۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی همگانی بودن کنترل می‌فرماید:

«همه‌ی شما نگهبان و مسئول یکدیگر هستید؛ پس امام مسئول امت و

مرد، مسئول خانواده و زن مسئول امور خانه و فرزندان است. پس

همه‌ی شما در منصب مدیریت، مسئول کسانی هستید که زیر نظر شما

کار می‌کنند»^۴.

تعریف کنترل

کنترل، عبارت است از مقایسه آنچه انجام شده (عملکرد) با آنچه باید انجام گیرد. (استانداردها) جهت شناخت نقاط ضعف و قوت برنامه. به عبارت دیگر نظارت و کنترل، معرف اقدامات و فعالیت‌های سازمان است که تا چه اندازه برای رسیدن به اهداف پیش رفته‌اند و این که آیا مطابق با موازین پیش‌بینی شده است یا نه؟ با نظارت و کنترل می‌توان تغییرات یا اصلاحاتی در هدف‌ها، برنامه‌ها و خط و مشی‌های سازمان صورت داد. نظارت و کنترل، وسیله و روش مناسبی برای حصول اطمینان

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱۱، ص ۲۶۰. ۲. همان، ج ۲۰، ص ۳-۶.
۳. همان، ج ۲۰، ص ۳-۶. ۴. مدیران جامعه‌ی اسلامی / ۱۳۱.

از تحقق هدف‌هاست^۱.

هزایای کنترل

جلوگیری از انحراف برنامه

- اصلاح به موقع برنامه
- ایجاد نظم هدف‌دار در انجام وظایف
- شناسایی نقاط ضعف و قوت برنامه
- ایجاد سیستم عادلانه‌ی پاداش و تنبیه
- کنترل و تخصیص درست منابع
- ایجاد امنیت خاطر در ذهن مدیریت نسبت به انجام و پیشرفت برنامه

- کاهش ضایعات

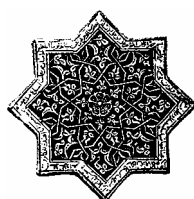
- افزایش بهره‌وری

مشخصات یک کنترل مؤثر

- کنترل باید به موقع باشد.
- کنترل کننده باید متخصص و متعهد در امر کنترل باشد.
- کنترل کننده باید نقاط کلیدی و حیاتی را در برنامه، شناسایی کرده باشد (شناخت گلوگاه‌ها در برنامه)
- هدف کنترل، اصلاح است نه تنبیه
- کنترل کننده باید مورد پذیرش کنترل شونده باشد
- کنترل باید واقع بینانه باشد
- کنترل باید برای همه باشد

۱. مدیران جامعه‌ی اسلامی/ ۱۲۵.

- کنترل، امری پویا و مداوم است، نه مقطعی و موردی
- کنترل باید مقرون به صرفه باشد (فایده‌ی کنترل باید بیش‌تر از هزینه‌ی کنترل باشد)
- کنترل باید برنامه‌ریزی شده باشد
- مزایای کنترل باید برای همه آشکار باشد.



فصل چهارم

وظایف اصلی دولت و حکومت

اینکه هر حکومت و ساختار سیاسی بر اساس اهدافی مشخص شکل می‌گیرد و بر پایه‌ی همان اهداف بلند مدت، میان مدت و کوتاه مدت، با تدوین برنامه‌های دقیق، به تبیین وظایف خود در بخش‌های مختلف می‌پردازد، امری بدیهی و مسلم است. همچنین در اینکه دولت و حکومت در بخش‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، چه در بُعد داخلی و چه در بُعد بین‌المللی باید براساس وظایف خود، نقش‌هایی را ایفا کند، جای شک و شبهه‌ای نیست. آنچه مورد بحث نظریه پردازان عالم سیاست است، تعیین محدوده وظایف و مصادیق آن در بخش‌های مختلف است. امام علی ابن ابیطالب علیه السلام وارث و وصی خاتم پیامبران الهی - که بر اساس دستورات مکتب اسلام تشکیل حکومت داده -، علی رغم اینکه مدت حکومت ایشان، از لحاظ زمانی کوتاه بوده است، ولی در عمل و گفتار، همه وظایف حکومت و مردم را در ابعاد مختلف متذکر شده که این تحقیق این وظایف جامع را در پنج محور دسته بندی نموده است.

محورهای پنجگانه فرهنگ سازی، مشروعیت سازی، توزیع قدرت، نظم و امنیت و توزیع کالا و خدمات (رفاه و آسایش) از این جهت که جامع وظایف حکومت دیده می‌شد، به عنوان چارچوبی بحث در خط مشی‌های عمومی حکومت انتخاب شده چرا که نظریه پردازان عمده، کارویژه‌های دولت و حکومت را در همین محورهای مذکور و یا به عبارتی در محورهای وظایف فرهنگی سیاسی و اقتصادی، پیرامون

مشروعیت و قدرت، نظم و امنیت و رفاه عمومی بیان می‌کنند.^۱ از طرف دیگر با توجه به اینکه اولاً، وسعت و گستردگی کار حکومت در مقایسه با کارها و فعالیت‌های مهم بشر امری واضح است؛ ثانیاً این گستردگی با کار سازمان‌های خصوصی حتی آنها که در عرصه جهانی کار می‌کنند، قابل مقایسه نیست؛ ثالثاً این گستردگی و وسعت کار حکومت علیرغم فلسفه متفاوت حکومت‌ها می‌باشد، - یعنی هرچند فلسفه سیاسی و اجتماعی حکومت‌ها در اختلاف شکل وظایف و شیوه‌ی اجرای آن، تأثیر بسزایی دارند ولی این گستردگی و وسعت کار را منکر نیستند -؛ رابعاً پیشرفت تکنولوژی و پیچیدگی حیات فرهنگی و معنوی جامعه، موجب گستردگی و وسعت بیشتر این وظایف نیز می‌شود، باید گفت که:

الف - حکومت هیچگاه یک عامل مختار نیست که بدون تأثیر پذیرفتن از عوامل دیگر، فعالیت‌های خود را با نیازمندی‌های زمان وفق دهد، بلکه هر حکومت در یک کشمکش بغرنج میان صاحبان منافع و علایق قرار دارد و در این کشمکش از پاره‌ای گروه‌ها جانبداری می‌کند و به اقتضای موفقیت این گروه یا آن گروه روش خود را تغییر می‌دهد، و برای تحصیل امتیاز، تدبیر به کار می‌برد و بالاخره می‌کوشد تا همچنان بر مسند قدرت باقی بماند.

ب - شرایطی که سیاست‌های حکومت را معین می‌کند، و روشی‌هایی که مورد استفاده دستگاه سیاسی برای اجرای سیاست‌ها بکار برده

۱. ر.ک. مک آیور، **جامعه و حکومت**، ترجمه ابراهیم علی کنی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، و آلموند، بینه‌گام، چونیور، رابرت جی مونت، **چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی**، ترجمه علیرضا طیب، مرکز آموزش مدیریت دولتی، و رونالد چیلکوت، **نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای**، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، موسسه خدمات فرهنگی رسا و موریس دورژ، **جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه ابوالفضل قاضی، دانشگاه تهران.

می‌شود، اقدامات مؤثر حکومت را محدود می‌سازد.

ج - تماس حکومت با مردم، تماس شخصی نیست و این نشان دهنده یکی دیگر از جنبه‌های عمومی حکومت است زیرا همه افراد یک جامعه بدون توجه به عقاید و ارزش‌های اخلاقی آنها در حوزه اقتدار دولت قرار دارند.

د - چون سیاست‌های حکومت در معرض مجادله‌های سخت و پایان‌ناپذیر گروه‌های متضاد می‌باشد، تقاضاهای حکومت ناگزیر قطعی و بی‌چون و چرا خواهد بود و متکی به قدرت مجبور کننده‌ای که تنها حکومت در اختیار دارد، می‌باشد. لذا این گمان تقویت می‌شود که حکومت یک قوه خارجی است که به زندگانی روزمره مردم تحمیل شده است، هرچند این گمان در دولت‌های اولیگارش‌ی نسبت به کل حکومت و در دولت‌های دموکراتیک نسبت به دستگاه اداری حکومت می‌باشد.^۱

وظایف و کار ویژه‌های یک نظام سیاسی، در واقع همان فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ساختارهای مختلف یک نظام اعم از قانونگذاری، اجرایی و قضایی، می‌باشند، که نظام سیاسی را قادر به تدوین و اجرای خط مشی‌های لازم می‌سازند.

این را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که هر نظام سیاسی با دو محیط داخلی و خارجی که تأثیر متقابل نسبت به یکدیگر دارند، درگیر می‌باشد. نظام سیاسی از این دو محیط (داخلی و خارجی) به صورت تقاضاها و پشتیبانی‌ها،^۲ را دریافت می‌کند و با تلاش خود^۳ را به این دو محیط

۱. رک. رم. مک آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۷۷.

۲- in put.

۳- out put.

(داخلی و خارجی)، تحویل می‌دهد.

۱- فرهنگ سازی

از جمله کار ویژه‌های مهم یک نظام سیاسی، فرهنگ سازی، یعنی شیوه آشنا کردن آحاد مختلف جامعه با ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگی می‌باشد. این فرهنگ سازی از دیدگاه نظریه پردازان مکتب ساختاری - کارکردی، تحت عنوان جامعه پذیری سیاسی در بخش کار ویژه‌های سیستمی مورد بحث قرار گرفته است. این گروه از نظریه پردازان قائلند که هر نظام سیاسی سه دسته کار ویژه اساسی دارد: کار ویژه‌های سیستمی، کار ویژه‌های فرآیندی و کار ویژه‌های سیاستگذاری.^۱

از جمله مواردی که تحت عنوان کار ویژه‌های سیستمی مطرح می‌کنند جامعه‌پذیری^۲ و جامعه پذیری سیاسی^۳ است. این گروه در ادامه، به نقش خانواده، مدرسه، رسانه‌های ارتباطی، نهادهای مذهبی، گروه‌های نفوذ، احزاب سیاسی و... اشاره می‌کنند که چگونه در ارائه ارزش‌ها و ایستارها به افراد جامعه به خصوص قشر کودکان، نوجوانان و جوانان، فعالیت و تلاش می‌کنند. گروهی دیگر از این فرهنگ سازی تحت عنوان، وظایف فرهنگی دولت، یاد می‌کنند و آن را شامل دو بخش می‌دانند: الف: مسایل مربوط به مذهب. ب: تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش عمومی).^۴

۲- مشروعیت سازی

مشروعیت و مقبولیت سیاسی هر نظام از درجه ی اهمیت بالایی برخوردار است. براین اساس است که نظام‌های سیاسی از طرق مختلف سعی دارند که حکومت و حاکمیت خود را برای افراد جامعه مشروع و

۱. ر.ک گابریل.ا. آلموند. جی، بینگهام پاول، پیشین، صص ۱۵ - ۱۲.

۲- socialization.

۳-Political Socialization.

۴. ر.ک. ر.م. مک آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، پیشین، ص ۳۷۷.

مقبول جلوه دهند و چنانچه در این راستا، توفیق کمتری داشته باشند، نظام سیاسی خود را، در معرض بحران‌های مختلف خواهند دید. لذا طرق ایجاد مشروعیت از وظایف عمده و کارویژه‌های اساسی هر حکومت و نظام سیاسی به شمار می‌آید.

لذا می‌توان گفت که در هر نظام سیاسی، نوعی اجبار مشروع، پشتیبان تصمیمات آن حکومت است و از همین رهگذر، اطاعت از آن تصمیمات بر افراد جامعه امری لازم می‌گردد. مشروعیت در نظام‌های مختلف از شدت وضعف برخوردار است و قوت مشروعیت، موجب ثبات و پایداری نظام و ضعف مشروعیت می‌تواند سبب فروپاشی سازمان سیاسی و حکومت را فراهم سازد. در دیدگاه ساختاری کار کردی، هم در بخش کار ویژه‌های سیستمی آنجا که صحبت از جامعه پذیری سیاسی و ارتباط‌گیری سیاسی می‌شود، اشاره به طرق ایجاد مشروعیت دارد و هم در بخش کار ویژه‌های فرآیندی، آنجا که بحث از (تصریح منافع^۱ ← تألیف منافع^۲ ← سیاستگذاری^۳ ← اجرای سیاست‌ها و قضاوت^۴) می‌شود، به نحوی، مشروعیت سازی مورد توجه قرار گرفته و هم در بخش کار ویژه‌های سیاستگذاری، جایی که تنظیم رفتار انسان را از راه اقناع و یا اجبار جهت تأمین متابعت افراد از دستورات نظام را مطرح می‌کند، اشاره به نوع برخورد نظام با طرق ایجاد مشروعیت دارد و هم جایی که عملکرد نمادین را بحث می‌کند.

همچنان‌که گفته شد، این مکتب، وظایف عمده‌ی نظام سیاسی را در سه بخش به عنوان کارویژه‌های سیستمی، فرآیندی و سیاستگذاری مورد بحث قرار می‌دهد جامعه پذیری سیاسی همان پای بندی‌های آگاهانه و

۱-interest articulation.

۲-interest aggregation.

۳-Policy making.

۴-adjudication.

غیر احساسی، افراد به نهادهای سیاسی و حکومتی می‌باشد که در ارکان نظام و فرآیند دستورات آن‌ها را برای افراد، موجه جلوه می‌دهد و به تبع همراهی با نظام را بدنبال خواهد داشت.

ارتباط‌گری سیاسی^۱ هم از آن جهت که ناظر بر جریان یافتن اطلاعات در دل جامعه و ساختارهای مختلف تشکیل دهند، نظام سیاسی است، به مشروعیت بخشی ارتباط دارد. چنانچه فرآیند اطلاعات در جامعه بر اساس اعتماد متقابل بین مردم و حکومت باشد و صراحت و صداقت را معیار و اساس قرار دهد و در جهت دادن آگاهی لازم به اقشار مختلف باشد نه برای تحریک احساسی، به یقین نوع نگاه مردم و جامعه به حکومت را مورد تأثیر قرار خواهد داد.

کار ویژه‌های فرآیندی (تصریح منافع، تألیف منافع، سیاستگذاری، اجرای سیاست‌ها و قضاوت) از آن جهت که در تدوین خط مشی‌ها، نقش مستقیم و ضروری دارند، به مشروعیت‌سازی ارتباط پیدا می‌کند. چون فرآیند سیاسی هنگامی آغاز می‌شود که منافع افراد و گروه‌ها، بیان و تصریح شود. و از آنجا که باید این منافع بیان شده، اثر بخشی بیشتری داشته باشند، باید در قالب سیاست‌های بدیلی با هم تألیف شده تا از حمایت سیاسی بیشتری برخوردار گردند. در این مرحله است که آراء مردم و مشارکت مردم، یکی از خط مشی‌های ائتلافی را حمایت بیشتر می‌کند و آن را تبدیل به سیاستگذاری آمرانه می‌گرداند. از آنجا که هر سیاستی باید تنفیذ گردد، این خط مشی تبدیل شده‌ی به سیاست مورد قبول مردم، به اجراء گذاشته می‌شود، و در صورت بروز مخالفت‌هایی در برابر آن یا نقض آن، فرآیند قضاوت، مطرح می‌شود.

آنچه مورد نظر است اینکه در مواردی که به عنوان کارویژه‌های

۱- communication.

فرآیندی مطرح شد، توجه به مشروعیت سازی و طرق ایجاد مشروعیت مشهود است. نظامی که در آن منافع به خوبی بیان نشود و قدرت تألیف پیدا نکند و در معرض آراء عمومی برای تبدیل به سیاست واحد قابل اجرا و معیار عمل برای همه جامعه، قرار نگیرد، به گونه‌ای که از اجرای آن سیاست‌ها، حمایت شود و در مقابل نقض آن‌ها، ایستادگی شود، نتوانسته از مشروعیت و مقبولیت لازم برخوردار باشد.

کارویژه‌های سیاست گذاری، که همان برون‌دادها یا نمودهای اجرایی فرآیند سیاسی است، هم به طور عام، از آن جهت که چگونگی برآورده شدن نیازها و تقاضاهای جامعه را متضمّن است، بر روند مشروعیت سازی، تأثیر دارد و هم از جهت اینکه، تنظیم رفتار انسان‌ها با استفاده از اجبار و یا اقناع و عملکرد نمادین، را مطرح می‌کند. هر نظام سیاسی، نسبت به خروجی‌های خود (توزیع منابع، قدرت، رفاه و آسایش) رفتار متعادل را از جامعه، می‌طلبد. این رفتار از طریق ترغیب، اقناع اخلاقی، پاداش، جریمه‌های مالی، محرومیت‌ها، مجازات‌ها، هدایت‌ها و یا اجبار قابل تنظیم می‌باشد که چنانچه قدرت اقناع یک نظام برای تأمین متابعت افراد بیشتر باشد، این نظام از مشروعیت بیشتری برخوردار است.

عملکرد نمادین نیز همان استفاده رهبران از سخنرانی‌های سیاسی، تعطیلات، مراسم، بناهای یادبود و... است، که به تعبیری به عنوان شعائر دینی و یا شعائر ملی مطرح می‌شود. این استفاده از شعائر برای ترغیب شهروندان برای اتخاذ رفتار مطلوب، ارائه الگوهای الهام بخش، آموزش دادن مردم و جامعه‌پذیر ساختن افراد به خصوص جوانان می‌باشد. بدیهی است که این کارویژه نیز، هم در ایجاد و هم در بقاء و دوام مشروعیت، مؤثر می‌باشد.

۳ - توزیع قدرت

حکومت دارنده‌ی قدرت سیاسی در جامعه است که از این قدرت برای ایفای نقش‌های اساسی حکومت و انجام وظایف استفاده می‌کند. با توجه به اینکه قدرت، منابع مختلفی دارد و چنانچه بصورت متمرکز باشد زمینه‌های استبداد و دیکتاتوری را بوجود خواهد آورد، بحث توزیع قانونی آن مطرح می‌شود. تفکیک قوا، دخالت دادن جامعه از طریق انتخابات، جایگاه قانونی دادن به احزاب و گروه‌ها از نمودهای این توزیع قانونی می‌باشد. دیدگاه ساختاری - کارکردی در بخش کارویژه‌های سیستمی به گزینش کارگزاران سیاسی اشاره می‌کند، که این گزینش نمودی از توزیع قدرت می‌باشد. چنانچه گزینش افراد برای فعالیت‌های سیاسی و مناصب حکومتی بر اساس شایسته سالاری، عدالت، مصلحت عمومی جامعه نه مصلحت فرد یا گروه خاص، تبعیض‌ستیزی، ملاحظه شود، قدرت به صورت منطقی، توزیع خواهد شد و از تمرکز آن که موجب فساد می‌شود، جلوگیری شده است.

۴- نظم و امنیت

کلمه‌ی نظام، اشاره به سازمان و تشکیلاتی دارد که با محیط در کنش و واکنش متقابل است، یعنی هم بر آن اثر گذاشته و هم از آن تأثیر می‌پذیرد، ضمن اینکه در درون خود اجزای متعددی دارد که باهم در تعاملند. آنچه که این مجموعه را به صورت یک واحد درآورده است، نظم آن می‌باشد. پس هر نظامی برای حفظ و بقاء خود، نیازمند ثبات این نظم درونی و بیرونی می‌باشد که از عوامل مهم این ثبات، وجود امنیت در ابعاد مختلف آن جامعه می‌باشد و به تبع، فقدان امنیت، بیشترین مشکل را برای حفظ و بقاء این نظم و در نتیجه برای نظام سیاسی، بوجود می‌آورد. دیدگاه ساختاری - کارکردی، مجموعه کارویژه‌های سیستمی (جامعه‌پذیری سیاسی، ارتباط‌گری سیاسی و گزینش کارگزاران سیاسی) را تعیین

کننده‌ی تغییر یا حفظ نظم می‌داند.

برخی با تشبیه جامعه به بدن یک انسان که به ضرورت انسجام را برای حفظ حیات خود لازم دارد، حفظ نظم و همگونی را به معنای استقرار وابستگی متقابل میان اجزاء و اعضای یک جامعه، می‌دانند^۱ و تأکید می‌کنند که، همگونی فرآیند متحد کردن یک جامعه است، فرآیندی که می‌کوشد تا جامعه را به جامعه‌ای هماهنگی سازد و بر نظمی استوار کند که توسط اعضای آن جامعه به صورت منظم حس شده باشد.^۲ جالب اینکه این دیدگاه^۳ سهم قدرت متشکل (دولت در جامعه‌ی کل) در این فرآیند را به عنوان همگونی سیاسی مطرح می‌کند و در نتیجه به دو جنبه همگونی اشاره دارد: الف - امحاء تعارض‌ها، ب - گسترش همبستگی‌ها. بدیهی است که با محدودیت پیکارها و برقراری سازش‌ها، تعارض‌ها و به تعبیری ناامنی‌ها، محو می‌شود و زمینه برای گسترش همبستگی‌ها که مولد نظم و امنیت است، فراهم می‌گردد. در فصل ششم، بیان خواهد شد که این همگونی سیاسی، ابزار و وسایلی نیاز دارد که در اختیار قدرت متشکل یعنی دولت و حکومت است.

۵- توزیع کالا و خدمات (تأمین رفاه و آسایش)

نظام سیاسی در تعامل با دو محیط داخلی و خارجی خود، درون‌دادهایی را از این دو محیط دریافت می‌کند، و برون‌دادهایی را نیز به این دو محیط تحویل می‌دهد. تأمین رفاه و آسایش در جامعه، نتیجه‌ی تحویل درست بخشی از برون‌دادها می‌باشد، چون منبع این تأمین، پول، کالا و خدماتی است که در جامعه به گردش در می‌آید و چنانچه این

۱. موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷،

ص ۲۹۳ و ۲۹۴. ۲. همان، ص ۳۵۸.

۳. همان، ص ۳۷۳.

منابع، به درستی، عادلانه و بدون هیچ‌گونه تبعیضی در جامعه توزیع شود و هم افراد جامعه، از آن بهره‌مندی درست داشته باشند، رفاه و آسایش عمومی و مطلوب، محصول آن خواهد بود.

دیدگاه ساختاری - کارکردی، کارویژه‌های سیاستگذاری را همان برون‌دادهای سیستم معرفی می‌کند و دو کارویژه مهم یعنی، استخراج منابع (پول، کالا، اشخاص و خدمات) از محیط داخلی و خارجی و توزیع منابع (پول، کالا و خدمات) را برای نظام سیاسی مطرح می‌کند.

تمامی نظام‌های سیاسی حتی ساده‌ترین آن‌ها، منابعی را از محیط خویش برمی‌گیرند، که رایج‌ترین شکل استخراج منابع در کشورهای امروزی، دریافت مالیات می‌باشد. مالیات همان گرفتن پول یا کالا از اعضای یک نظام سیاسی برای مقاصد حکومت است.

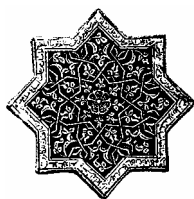
عملکرد توزیعی هر نظام سیاسی همان تقسیم انواع مختلف پول، کالا، خدمات، افتخارات و فرصت‌ها توسط سازمان‌های دولتی در میان افراد و گروه‌های موجود در جامعه است.

برخی دیگر از نظریه‌پردازان سیاسی، بخشی از وظایف دولت را تأمین رفاه عمومی دانسته و با تبیین وظایف مربوط به نظارت اقتصادی از قبیل: تعیین معیار ارزش معاملات (پول) تعیین حقوق و تعهدات قانونی بستنکاران و بدهکاران، نظارت بر نحوه و نوع استفاده از منابع ملی، کنترل انحصارها بوسیله قانون ثبت اختراعات، بدست گرفتن خدمات عمومی در شرایط خاص، به بحث تأمین رفاه و آسایش به عنوان یکی از اصلی‌ترین کارهای حکومت اشاره می‌کنند.^۱

۱. برگرفته از، جامعه و حکومت، ص ۲۸۲ الی ص ۴۳۰.

فصل پنجم

اهداف حکومت



اهداف حکومت در نهج البلاغه

حکومت در دیدگاه مکتب اسلام و فرهنگ حکومت علوی از مهمترین وسایل نیل جامعه به کمال و تعالی است. چون حیات بشری در این دنیا، از منظر فرهنگ اسلامی، ابزار برای رسیدن به کمال می باشد و آنچه برای انسان اصالت دارد، کمال جاویدان است، لذا حکومت نیز می تواند وسیله مناسبی برای نیل به این هدف باشد، به جهت اینکه حکومت، هم امکانات این رشد و تعالی را به گونه ای جامع در اختیار دارد و هم می تواند زمینه استفاده از هر نوع امکانی را فراهم سازد.

از تعبیر حضرت علی علیه السلام اینگونه استفاده می شود که حکومت وقتی می تواند مسیر رسیدن به کمال را راهنما باشد، که خود در مسیر عدالت، تحقق امنیت، تأمین رفاه و زمینه سازی تربیت انسانی، گام بردارد؛ و الا اگر حکومت به سمت بی عدالتی و خودکامگی گام بردارد و در آن از امنیت های مختلف که زمینه ساز آرامش درونی و بیرونی انسان ها است، خبری نباشد و توان تأمین رفاه و آسایش مردم را با تدبیر درست در زمینه های مختلف اقتصادی نداشته باشد و همچنین در جهت خود سازی و انسان سازی قدم برندارد، نه تنها وسیله ای برای نیل جامعه به سوی اهداف عالی نیست، بلکه به مانعی بزرگ برای رشد بشر تبدیل می شود. نگاه به تاریخ حکومت ها، گواه براین مدعاست که صدها نوع آن در شرق و غرب این عالم آمدند و رفتند و تمدن های مختلف را پایه گذاری کردند و این تمدن ها، مسیر صعود و نزول خود را پشت سر گذاشتند. و در عین داشتن پیشرفتهایی در زمینه های مادی، هنوز تمدن بشری دارای علم

بدون اخلاق، قدرت منهای عدالت و مادیت فاقد معنویت است. امام علی علیه السلام حکومت را وسیله برای تحقق عدالت، امنیت، رفاه و تربیت جامعه، ضروری می‌داند و چنانچه به این پیام امام المتقین علیه السلام عمل می‌شد، تاریخ شاهد انحراف انسان از مسیر هدایت الهی نمی‌گشت، تمدن امروز بشری با شاخصه علم همراه با اخلاق، مادیت عجین با معنویت و قدرت آمیخته با عدالت، شناخته می‌شد.

عدالت، امنیت، رفاه و آسایش و تربیت از عمده‌ترین اهداف حکومت از دیدگاه نهج‌البلاغه است که اهداف دیگر را پوشش می‌دهد.

۱- عدالت

محوری‌ترین، اصلی که امام علیه السلام آن را مبنای قبول حکومت معرفی می‌کند و آن را برای هر حکومتی لازم می‌داند، عدالت می‌باشد، لذا می‌فرماید:

«لولا حضور الحاظ ... وما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم، لا لقيت حبلها على غاربها، و لسقيت آخرها بكأس اولها»^۱ و اگر خداوند از عالمان پیمان سخت نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی تأمل رشته‌ی حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم، و چون گذشته، خود را به کناری می‌کشیدم.

از این کلام به خوبی فهمیده می‌شود که نفس حکومت برای امام علیه السلام هدف نبوده، بلکه از باب تحقق عدالت، اقامه حق و ازاله باطل به حکومت به عنوان وسیله‌ای کارساز، می‌نگرد. در جای دیگر، وجود

۱. نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۳.

مودّت و همدلی در جامعه که نشان از رابطه متقابل میان حکومت و مردم است و مشروعیت یک نظام را مشخص می‌نماید، را نتیجه اقامه عدل معرفی نموده و می‌فرمایند:

«و انّ افضل قُرّة عين الولاية استقامة العدل في البلاد، و ظهور مودة الرعية. و انّه لا تظهر مودّتهم الاّ بسلامة صدورهم و لا تصحّ نصيحتهم الاّ بحيطتهم على ولاة الامور، و قلّة استثقال دُولهم، و ترك استبطاء انقطاع مدّتهم».^۱ همانا برترین چشم روشنی زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به رهبر است، که محبّت دل‌های رعیت جز با پاکی قلبها پدید نمی‌آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر مردم ناگوار نباشد.

تاکید دیگر از کلام آن حضرت علیه السلام که حکومت را فقط و فقط برای برقراری عدل می‌خواست، تا در سایه آن جامعه به کمال راه یابد، قضیه برخورد عبدالله بن عباس با ایشان است هنگامی که کفش خود را پینه می‌زند. حضرت علیه السلام از ابن عباس می‌پرسد: «ما قيمة هذا النعل؟ و ابن عباس جواب می‌دهد: لا قيمة لها!».

از جواب ابن عباس معلوم می‌شود که کفش خیلی کهنه بوده است، ولی امام علیه السلام بیانی دارند که ارزشی حکومت بدون عدالت را به همه می‌فهمانند:

«والله لاهی احبّ الیّ من امرتکم الاّ ان اُقیم حقّاً او ادفع باطلاً»^۲
سوگند به خدا که همین کفش کهنه و پاره‌ی بی‌ارزش، نزد من از

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقّی را با آن بپا دارم، یا باطلی را دفع نمایم.

مردم از مکنونات قلبی انسان‌ها، کمتر با خبر هستند، لذا نسبت به انجام بعضی کارها، یکدیگر را متهم می‌کنند. از جمله کارهایی که در ذهن مردم، انسان‌ها را متهم می‌کند. تلاش برای کسب قدرت و رسیدن به حکومت است، اما خداوند تبارک و تعالی از خطورات قلبی انسان نیز آگاه است و انسان نمی‌تواند در پیشگاه خدای متعال مکنونات قلبی خود را غیر از آنچه که هست، معرفی کند، لذا حضرت ﷺ برای اینکه نیت واقعی و قلبی خود را از قبول حکومت بدرستی بیان کرده باشد، آن را در پیشگاه خداوند، اینگونه بیان می‌فرماید:

«اللّٰهُمَّ اِنِّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الذّٰى كَانَ مَتًا مُنَافَسَةً فِى سُلْطَانٍ، وَ لَا التَّمَّاسِ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنُرْدَ الْمَعَالِمِ مِنْ دِيْنِكَ وَ نَظْهَرِ الْاَصْلَاحِ فِى بِلَادِكَ، فَيَأْمَنُ الْمَظْلُوْمُوْنَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تَقَامُ الْمَعْظَلَةُ مِنْ حُدُوْدِكَ».^۱ خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت، حکومت دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بنده‌گان ستم‌دیده‌ات در امان و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده‌ی تو بار دیگر اجرا گردد.

در ادامه‌ی این کلام، حضرت ﷺ با بیان صفات و ویژگی‌های لازم برای جانشینی پیامبر ﷺ، اولویت‌های خود را در احراز این جایگاه بیان می‌فرماید:

«اللّٰهُمَّ اِنِّى اَوَّلُ مَنْ اَنَابَ، وَ سَمِعَ وَ اجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِىْ اِلَّا رَسُوْلُ

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱.

الله ﷺ بالصلاة، و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالى على الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام و امامة المسلمين البخیل، فتكون فى اموالهم نهمته. و لا الجاهل فیضللهم بجهله، ولا الجافى فيقطعهم بجفائه، و لا الحائف للدول فيتخذ قوماً دون قوم، و لا المرتشى فى الحكم فيذهب بالحقوق، و يقف بها دون المقاطع، و لا المعطل للسنة فيهلك الامة.^۱

خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روى آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز، کسی از من جز رسول خدا ﷺ پیشی نگرفت، همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین. ولایت و رهبری باید، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستم‌کار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم، حق مردم را غضب و عطاهاى آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد، زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال، و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند، و آن کسی که سنت پیامبر اکرم ﷺ را ضایع می‌کند، لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.

وقتی هدف، تحقق عدالت باشد، بخیل، نادان، ستم‌کار، غیر عادل، رشوه خوار و ضایع‌کننده‌ی سنت پیامبر ﷺ، نمی‌توانند این جایگاه را عهده‌دار باشند. این افراد، هر کدام به نوعی، حق این منصب را ضایع خواهند کرد، لذا انتخاب ایشان برای عهده‌دار بودن این منصب، مصداق،

«وضع الشی فی موضعه» که معنای عدالت است، نخواهد بود. اهدافی که حضرت‌المصلح در این خطبه به عنوان فلسفه‌ی حکومت بیان فرمودند (باز گرداندن نشانه‌های دین در جایگاه خود، ظهور اصلاح در سرزمین‌ها، امنیت بندگان ستم دیده، اجرای مقررات و حدود تعطیل شده و فراموش شده‌ی دین که جز در بستر عدالت و در سایه عدالت فراگیر، محقق نخواهد شد.^۱

در واقع جامعه‌ای که عدالت در آن برپا نیست، فاقد حیات انسانی و زندگی معنوی است، (العدل حیة)^۲ و دیانتی که در آن اهتمام به برقراری عدالت نیست، مایه گمراهی است. (العدلُ حیاة الاحکام)^۳ و حکومتی که عدالت هدف آن نیست و در راه برقراری عدالتی همه جانبه و فراگیر گام نمی‌زند، در مسیر هلاکت است. (عدل السلطان حیاة الرعية و صلاح البرية)^۴.

امام‌المصلح هدف اساسی حکومت، والاترین ارزش در جامعه، اصل بنیادی در جهت‌گیری‌های حکومتی، را عدالت می‌داند، و عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت قضایی را بهترین خدمت به جامعه معرفی می‌نمود، حتی امام‌المصلح در مقایسه بین عدل و جود، عدل را افضل معرفی می‌نماید که عدل، حرکت مطابق اصل و قابل تحقق توسط همگان است، اما جود، مسیر خاصی و برای گروه خاص می‌باشد. امام‌المصلح عدالت را سبب عافیت، سلامت و کرامت جامعه معرفی

۱. همین معنا را حضرت‌المصلح در کلام دیگری بیان می‌فرماید: «جعل الله سبحانه العدل قوام الانام، و تنويعاً من المظالم و الآثام او تسنیه لاسلام، و یا در جای دیگر می‌فرماید: «بالعدل تصلح الرعية»، (همان ص ۲۳۷).

۲. سیدجلال الدین محدث، شرح فارسی غرر و درر آمدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ج ۷، ص ۲۳۶. ۳. همان.

۴. همان.

می فرماید:

«و البستکم العافیة من عدلی؟»^۱ مگر پیراهن عافیت را با عدل

خود به اندام شما نپوشانیدم؟

نکته قابل توجه اینکه از کلام امام علیه السلام فهمیده می شود که، عدالت یک نمود درونی دارد، و یک نمود بیرونی، کسی می تواند، عدالت را در نمود بیرونی آن، یعنی در جامعه، به خوبی تحقق بخشد، که نسبت به اجرای آن در درون خود، به موفقیت رسیده باشد. حضرت علیه السلام در توصیف بهترین بندگان خدا، می فرمایند:

«(بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که) خود را به

عدالت واداشته، و آغاز عدالت او، آن که هوای نفس را از دل

بیرون رانده است، حق را می شناساند و به آن عمل می کند.»^۲

عدالت در دیدگاه امام علیه السلام آن قدر ارزش دارد، که بهایی همچون جان

مولا را می طلبد، و مولا، این بها را برای بیان

ارزش عدالت می پردازد.^۳

۲- امنیت

برقراری امنیت در تمام ابعاد، از اهداف میانی مهم حکومت اسلامی

است که در سایه ی آن، تحقق اهداف عالی و رسیدن به رشد و کمال

انسانی، میسر خواهد بود. در جامعه ای که امنیت فردی، اجتماعی،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶

۲. همان.

۳. تاجایی که درباره مولا گفته شده: «قُتل فی محرابه لشدّة عدله» مرتضی مطهری، بیست گفتار، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش، ص ۳) و یا ام هیشم نخعی از اصحاب امام علی علیه السلام و از مفاخر زنان شاعر شیعه می گوید: «یقیم الحق لا یرتاب فیه و یعدل فی العدی و الاقربینا» حق را بی هیچ تردیدی بر پا می دارد، و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتاری می نماید (سید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه بیروت، ج ۳، ص ۴۸۹).

سیاسی، فکری، معنوی، فرهنگی، اقتصادی، شغلی، قضایی و مرزی و فراهم نباشد، نیل به سعادت، ممکن نیست. اینکه امام علی (ع) از جمله منادیان بزرگ امنیت در جامعه به شمار می‌آید از موارد ذیل به عنوان اهتمام امام (ع) به مسأله امنیت، استفاده می‌شود:

۲/۱- نوع پذیرش حکومت که اگر اصرار مردم بر پذیرش حکومت از سوی امام (ع) نبود و تقاضای بیعت آزادانه مردم نبود، امام (ع) همانند زمان خلفای ثلاث به وظایف دیگر مشغول می‌شد و در حاشیه حکومت قرار می‌گرفت.^۱

۲/۲- استناد امام (ع) به اینکه بیعت با ایشان یک امر اجباری و از روی نا آگاهی نبوده است.^۲

۲/۳- آزادی و تضمین امنیت افرادی که از بیعت با امام (ع) سرباز زدند، همچون، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسیلمه بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمة، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، رافع بن خدیج، فضالة بن عبید، کعب بن حجره و...^۳

۲/۴- بیان صریح امنیت به عنوان یکی از اهداف پذیرش حکومت.^۴

۲/۵- بیان اینکه در سایه رونق دین و بر پای علایم دیانت و حفظ حدود و مرزهای شریعت، امنیت فکری، فرهنگی و معنوی و دیگر امنیت‌ها به درستی فراهم خواهد شد.^۵

۱. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۳ (لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...) و نهج البلاغه، نامه ۶۳.

۲. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، (لم تکن بیعتکم ابائی فلتة).

۳. ر.ک. مصطفی دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، تهران، خانه اندیشه جوان، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۸۲، به نقل از انساب الاشراف و مناقب خوارزمی.

۴. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، (...اللهم انک تعلم... فیأمن المظلومون من عبادک).

۵. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵ (الحمد لله الذی شرع الاسلام، فسَهّل شرایعه لمن ورده، واعزّ ارکانه علی من غالبه، فجعله امناً لمن عقله و سلماً لمن دخله).

۲/۶ - بیان پیوند بین مقوله‌های مختلف در امنیت با یکدیگر، به این معنا که امنیت سیاسی و اجتماعی، با امنیت معنوی و فرهنگی و یا امنیت شغلی و اقتصادی در ارتباط هستند و آسیب در یکی موجب آسیب در دیگری می‌شود. لذا به فرمانداران و کارگزاران حکومت سفارش حفظ امنیت سیاسی، اجتماعی را دارند.^۱

۲/۷ - نفی روحیه خودکامگی که مانع ثبات امنیت می‌شود.^۲

۲/۸ - تأکید بر حفظ امنیت اقتصادی در برخورد با مردم در ادای واجبات مالی و پرداخت مالیات‌ها و همچنین در توجه به صاحبان صنایع و تجار و جایگاه ایشان.^۳

۲/۹ - تأکید بر امنیت قضایی به عنوان چتر حمایتی نسبت به سایر امنیت‌ها در جامعه.^۴

۲/۱۰ - اظهار نگرانی و ناخشنودی از وقایعی که موجب ناامنی در جامعه را فراهم می‌کند.^۵

۲/۱۱ - اهتمام به امور ارتش و سپاهیان به عنوان حافظان امنیت مردم و جامعه.^۶

۲/۱۲ - اهتمام حضرت‌الاشرف^{علیه السلام} به تأمین امنیت جهانی.^۷

۱. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۵۳، (و اجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرّج لهم فيه شخصک... و تقعد عنهم جندک و اعوانک و احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلم غیر متتبع).

۲. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷، (فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة).

۳. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۲۵، (و لاتروعن مسلماً و لا تجتازن علیه کارها...) و نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات...).

۴. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک...).

۵. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ که معروف به خطبه جهادیه است و در زمانی ایراد شد که یاران معاویه با حمله به شهر آنبار و قتل و غارت، موجبات ناامنی مردم را فراهم کرده بودند.

۶. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۵۳، (فالجند باذن الله، حصون الرعية... و سبل الامن...).

۷. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ولا تدفعن صلحاً دعاک الیه عدوک و لله فيه رضی، فان فی

۳- رفاه و آسایش

هر حکومت با هر ایده و شکلی، تحقق کفاف در زندگی برای عموم جامعه و فراهم آوردن رفاه و آسایش همگانی، را در زمره اهداف اساسی خود قرار می‌دهد. در حکومت اسلامی که هدف اصلی نیل جامعه و آحاد مردم به سوی تعالی و کمال می‌باشد، تأمین رفاه و آسایش در اولویت قرار می‌گیرد، به جهت اینکه با تأمین رفاه و آسایش مسیر تعالی انسان‌ها هموار خواهد شد.

با توجه به اینکه در فصول بعد، به جزئیات این بحث خواهیم پرداخت، لذا در این مقام، تنها به ذکر نمونه‌هایی از توجه امام‌المؤمنین (علیه السلام) به رفاه و آسایش در جامعه، اکتفا می‌کنیم:

- ۳/۱- اصلاح امور مردم و اصلاح (عمران و آبادانی) شهرها و در واقع تأمین رفاه و آسایش مردم از اهداف عمده حکومت به شمار می‌آید.^۱
- ۳/۲- توزیع درست درآمدها و صرف کردن آن‌ها در عمران و آبادانی، زمینه‌ی رفاه همگانی فراهم می‌شود.^۲
- ۳/۳- در عصر حکومت حضرت امام‌المؤمنین (علیه السلام)، اهتمام بر تأمین حداقل رفاه و معیشت برای مردم بوده است.^۳
- ۳/۴- آبادسازی زمین از اوامر الهی^۴ و از رسالت‌های انبیاء شمرده شده است، که در سایه این آبادانی، رفاه و آسایش تأمین خواهد شد.^۵
- ۳/۵- از وظایف امام و حاکم جامعه اسلامی، رساندن سهم آحاد

الصّٰلِح ... امنًا لبلادک).

۱. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، (اللّٰهُمَّ اِنَّکَ تعلم ... و نظهر الاصلاح فی بلادک).

۲. ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۵۳، (و تفقّد امر الخراج بما یصلح اهله ...).

۳. ر. ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷، (ما اصبح بالکوفة احداً الا ناعماً، انّ ادناهم منزلةً لیاکُل البَرّ و یجلس فی الظلّ و یشرب من ماء الفرات).

۴. (هو الذی) انشأکم من الارض و استعمرکم فیها، (هود، ۶۱).

۵. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۰، (... فاهبطه بعد التوبة لیعمر ارضه بنسله).

جامعه از بیت‌المال و منابع عمومی درآمد می‌باشد، که شرط اساسی تحقق رفاه همگانی است. و چنانچه حکومت برای توزیع منابع مالی برنامه درست و جامعی نداشته باشد، بخش زیادی از ثروت‌ها و منابع درآمدزا، در اختیار اقلیتی قرار خواهد گرفت و غلبه غنا بر فقر، مانع تحقق رفاه عمومی خواهد شد.^۱

۳/۶- بیان اینکه از حقوق واجبه‌ی مردم که برعهده‌ی حکومت است، صرف کردن بیت‌المال برای مصارف عمومی جامعه به جهت فراهم آمدن رفاه و آسایش می‌باشد.^۲

۳/۷- تأکید بر تأمین رفاه از راه تقسیم درست ارزاق عمومی به‌خصوص برای کارکنان حکومت، برای جلوگیری از فساد مالی.^۳

۳/۸- تأکید بر تأمین رفاه و آسایش، سپاهیان که سامان یافتن ایشان به رفاه آنها خواهد بود.^۴

۴- تربیت

انسان‌سازی از اصلی‌ترین اهداف بعثت انبیاء و تشریع مکاتب الهی می‌باشد.^۵ مکتب نورانی اسلام که خاتم ادیان الهی است بر این مهم بیش

۱. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴، (أنه ليس على الامام ألا ما حُمِّل من امر ربه: ... و اصداؤ السهمان على اهلها).

۲. ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۳۴، (فأما حَقَّكم على ... و توفيرُ فينكم عليكم).

۳. ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة لهم على استصلاح انفسهم و غنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم).

۴. ر. ک: نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ثم لا قوام للجنود الا بما يُخرج الله لهم من الخراج الذي يقعدون به على جهاد عدوهم ...).

۵. همه آیاتی که در باب بعثت انبیاء وارد شده است تعبیر «يُزَكِّيهِمْ و يَعْلَمُهُم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» دارد و همچنین جمله معروف پیامبر اکرم ﷺ دال بر این معناست که فرمودند: «أني بعثت لأتمم مكارم الاخلاق».

از مکاتب دیگر، اهتمام ورزیده است و حکومت را نیز بهترین ابزار و وسیله برای رسیدن به این هدف مهم می‌داند. بنابراین مهمترین هدف حکومت در دیدگاه فرهنگ اسلامی که نهج‌البلاغه تبلور کلمات الگوی کامل این فرهنگ است، تربیت می‌باشد. با تربیت می‌توان زمینه‌ی رشد و تعالی فرد و جامعه را فراهم نمود تا استعدادها و توانایی‌ها در جهت کمال مطلق شکوفا شود.

خطبه‌های حضرت علیه السلام و نامه‌ها و مکاتبات ایشان و کلمات قصار ایشان، در واقع منشور انسان‌سازی است، چون از لسان انسان کامل صادر شده است. از باب نمونه، به بعضی فرازها از سخنان حضرت علیه السلام در باب تربیت و اهتمام ایشان به این مهم، اشاره می‌کنیم:

۴/۱ - تربیت اسلامی از وظایف مهم و واجبات برعهده امام و رهبر جامعه می‌باشد.

بر امام و رهبر واجب است که بر اهل ولایت خویش حدود اسلام و ایمان را تعلیم دهد (ایشان را در مسیر تربیت اسلامی قرار دهد).^۱ و همچنین می‌فرمایند: اما شما نیز بر من (امام) حقوقی دارید: (از جمله) اینکه شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید.^۲

انسان‌سازی، خودسازی، آگاهی دادن، زدودن ظلمت جهل و زایل کردن حیرت ضلالت انسان‌ها از اهداف مقدس همه صالحین و حکومت‌های صالح بوده است.

۴/۲ - تربیت و انسان‌سازی را باید زمامدار از خود آغاز کند؛

«من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره،

۱. ر. ک: شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه، و معلّم نفسه و مؤدّبها احقّ بالاجلال من معلم الناس و مؤدّبهم»^۱ هر که خود را پیشوای مردم قرار دهد، باید پیش از تعلیم و تربیت دیگران به تعلیم و تربیت خویش بپردازد، و باید این تربیت، پیش از آنکه با زبان باشد، با سیرت و رفتار باشد، و آن که خود را تعلیم دهد و تربیت نماید، شایسته‌تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و تربیت نماید.

این یک حقیقت است که تبلیغ و تربیت عملی، تأثیر بیشتری نسبت به تبلیغ و تربیت زبانی دارد، لذا امام علیه السلام با تربیت کامل خویش و فرزندان و اطرافیان و یاران خویش، هم جایگاه تربیت را در اندیشه و فرهنگ اسلامی، احیا نمود و هم هدف بودن تربیت در حکومت اسلامی را ظاهر نمود.

لذا در این باره می‌فرماید:

«ایّها النّاس انّی والله ما احثکم علی طاعة الاّ و اسبقکم الیها، ولا انهاکم عن معصية الاّ و اتناهی قبلکم عنها»^۲ ای مردم، به خدا سوگند من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز آنکه خود پیش از شما به گزاردن آن بر می‌خیزم. و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم.

چه تربیتی مؤثرتر از اینکه امام و رهبر جامعه، پیشاپیش مردم در آن مسیر گام بردارد.

۴/۳ - آنچه لازمه‌ی تربیت بود برای شما گفتم؛

«ایّها النّاس، انّی قد بثتُ لکم المواعظ الّتی وعظ الانبیاء بها

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

أُمَمُهُمْ وَاذِيتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مِنْ بَعْدِهِمْ».^۱ ای مردم! من اندرزهایی را که پیامبران به امت‌هایشان دادند، بر شما گفتم، و آنچه را که اوصیا، به (مردمان) پس از خود رساندند، (من نیز به شما) رساندم.

بر جامعیت دین اسلام این کلام امام علیه السلام دلالت دارد که آنچه که اسلام به عنوان مبانی، اصول و روش‌های تربیت فردی و اجتماعی بیان می‌کند، محصول همه تلاش و مواظبت انبیاء عظام الهی در این باب بوده است. حضرت علیه السلام درباره‌ی اینکه تمام مرزهای حلال و حرام الهی و لوازم تربیت درست بشر را بیان نموده است، چنین می‌فرماید:

«الْمِ أَعْمَلْ فَيَكُم بِالثَقْلِ الْأَكْبَرِ وَ اتْرَكْ فَيَكُم بِالثَقْلِ الْأَصْغَرِ، قَدَرُ كَزَتْ فَيَكُم رَايَةِ الْإِيمَانِ، وَ وَقَفْتُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَ الْبَسْتُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَ فَرَشْتُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعَلِي وَ أَرَيْتُمْ كِرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي».^۲ مگر من در میان شما براساس ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم؟ و ثقل اصغر (عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) را در میان شما باقی نگذاشدم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهیتان ندادم؟ مگر پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم؟ و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟

در فرهنگ نهج البلاغه همه تباهی‌ها از فقدان تربیت صحیح نشأت می‌گیرد. از این رو توجه به امر تعلیم و تربیت در جایگاه ویژه‌ای قرار دارد: «عَدَمُ الْأَدَبِ سَبَبُ كُلِّ شَرٍّ»^۳ فقدان ادب و تربیت، علّت هر شرّ و بدی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳. نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۸.

است. این همان معنا به تعبیر دیگری است که می‌فرماید: «لا دین لمن لا ادب له»^۱ کسی که ادب و تربیت ندارد، دین ندارد، گویی می‌خواهد بیان کند که هدف دین، تعلیم آداب به بشریت می‌باشد.

۴/۴ - اقامه سنت‌ها، جلوگیری از بدعت‌ها، ابلاغ در موعظه و تلاش در نصیحت مردم، از وظایف عمومی رهبران جامعه است؛
«فاعلم انّ افضل عباد الله امام عادل هُدی و هدی، فاقام سنّة معلومة، و امارت بدعة مجهولة»^۲ بدان که بهترین بندگان خدا نزد او، پیشوایی است عادل و دادگر، هدایت شده و هدایت کننده، پس سنت‌های معلوم را برپا دارد، و بدعت‌های مجهول را به‌میراند.
و یا در جای دیگر می‌فرمایند:

«انه ليس على الامام الا ما حُمِّل من امر ربّه: الابلاغ في الموعظة، والاجتهاد في النصيحة»^۳ همانا بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده‌ی او واگذار شده است، کوتاهی نکردن در پند و موعظه، و کوشیدن در نصیحت.

در نظر امام علی‌علیه‌السلام تربیت صحیح بنیان همه سعادت‌هاست و هر امری در سایه‌ی تربیت درست به سامان می‌رسد. از این‌رو تربیت از اهداف عمده حکومت علوی است که سعادت این جهان و آن جهان را تأمین خواهد نمود، لذا می‌فرماید:

«من کمال السّعادة السّعی فی صلاح الجمهور»^۴ کمال سعادت (سعادت دنیوی و اخروی) تلاش کردن در صلاح امور همگان و تربیت جمهور مردم است.

بهترین شاهد بر اینکه تربیت از اصلی‌ترین اهداف امام‌السلام بوده است.

۱. همان.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۳.

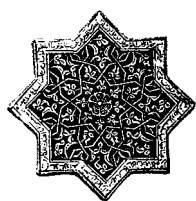
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۴. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۳۰.

اهتمام حضرت به تربیت الگوهای از قبیل مالک اشتر نخعی، عمار یاسر، ابوذر غفاری، محمد بن ابی بکر و... و ارائه خود به عنوان الگوی عملی، عینی و قابل دسترس می باشد. در کلمات امام علیه السلام می بینیم که ایشان خطاب به کارگزاران، مردم، عوام و خواص جامعه، گاه از زهد خود، نگاه به دنیا، چگونگی استفاده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، برخورد با دیگران و... را بیان می فرماید. خطاب حضرت به عثمان بن حنیف نمونه بارزی از این موارد می باشد:

«الا و انّ امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ.
الا و انکم لاتقدرون علی ذلک، و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و
عفة و سداد»^۱

آگاه باشید، امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.



فصل ششم

خط مشی کلی حکومت

خط‌مشی‌های کلی و فروع آن

۱- خدامحوری

این حقیقت در کلام حضرت علیه السلام وجود دارد، هم آنجا که در صحنه اخلاق، صفات متقین را برای هم‌ام ذکر می‌فرماید:

«عَظُمَ الخالقُ فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم»^۱

(مؤمنین) ژرفای روح‌شان را عظمت آفریدگار لبریز کرده است، و هرچه جز او باشد، در نگاه‌شان کوچک است. و هم آنجا که در صحنه سیاست، نوع برخورد با زمامدار را تبیین می‌فرماید:

«انَّ من حقٍّ من عَظُمَ جلالُ الله سبحانه فی نفسه، وجلَّ موضِعُه من

قلبه، أن یصغر عنده لعظم ذلک کُلُّ ما سواه»^۲

کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ و منزلت او در قلبش بالاست، سزاوار است که هر چیز جز خدا را کوچک بشمارد، این کلام را در مقابل ثناگویی مردی از اصحاب، ایراد می‌فرماید که به او بفهماند، در فرهنگ اسلامی، جز در برابر خداوند نباید ثناگوی دیگران (و لو زمامدار حق) بود، چرا که عظمت مخلوق قابل قیاس با عظمت خالق نیست و کسیکه عظمت خالق را در نظر داشته باشد، مقهور عظمت مخلوق نمی‌شود.

در فصل سوم به نمودهای این خدامحوری در عینیت فرهنگ و سیاست، اشاره خواهد شد.

در این بخش به بررسی اصولی که مبتنی بر خدامحوری (حاکمیت اله) است، می‌پردازیم.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۱/۱- حق مداری و حق محوری

معانی حق:

از آنجا که برای کلمه حق معانی مختلف مطرح شده است، بدیهی است باید به چگونگی حق مداری بر اساس معانی چهارگانه در سیاست مولی الموحدین علیه السلام پرداخت.

الف) حق به معنای خدا: اگر حق به معنای خدا باشد، حضرت علیه السلام فانی در خداست، هم رفتار، کردار، گفتار و نیات حضرت فانی در خداست، جنگ خندق بهترین شاهد بر این خدا محوری (حق محوری) حضرت علیه السلام می باشد.

گفت من تیغ از پی حق می زنم

بسندهی حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوی

فعل من بر دین من باشد گوا^۱

در کلام حضرت علیه السلام چنین آمده است:

«به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهاست به

من دهند تا خدا را نافرمانی کنم در اینکه پوست جوی را از

مورچه ای ناروا بگیریم، چنین نخواهم کرد.^۲

بر اساس همین اصل، اساس نگاه خود و دیگران را به سیاست چنین

می فرماید:

«من شما را برای خدا می خواهم، شما مرا برای خودتان

می خواهید».^۳

۱. مثنوی مولوی.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

و دیگر کلام اینکه همو می‌فرماید:

«لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۱ مخلوق را طاعتی نیست
آن جا که خالق را نافرمانی آید.

(ب) حق به معنای قرآن: اگر حق به معنای قرآن باشد باز علی‌علیه از همگان
حق محورتر (قرآنی‌تر) می‌باشد و این اساس را در جریان حکمیت
تحمیلی اثبات فرمود:

«وَأَمَّا حَكْمُ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنَ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ
وَأَحْيَاءُ الْجَمَاعِ عَلَيْهِ وَأَمَاتَتْهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ، فَإِنْ جَرَّنا الْقُرْآنَ إِلَيْهِمْ
اتَّبَعْنَاهُمْ وَانْجَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا»^۲ اگر به آن دو نفر (ابو موسی و
عمرو عاص) رأی به داوری داده شد، تنها برای این بود که آنچه
را قرآن زنده کرد، زنده سازند، و آنچه را قرآن مرده خواند،
بمیرانند، زنده کردن قرآن این است که دست وحدت به هم دهند و
به آن عمل نمایند. و میراندن، از بین بردن، پراکندگی و جدایی
است. پس اگر قرآن ما را به سوی آنان بکشاند آنان را پیروی
می‌کنیم و اگر آنان را به سوی ما سوق داد باید اطاعت کنند.

(ج) حق به معنای مصطلح و رایج حقوقی: اگر حق به معنای مصطلح و رایج
حقوقی باشد باز هم علی‌علیه به هیچ قیمتی و حتی به اندازه‌ی ذره‌ای از آن
عدول نمی‌کند. جریان نامه شدید اللحن امام‌المؤمنین علی‌علیه به یکی از فرمانداران و
همچنین قضیه برخورد با عقیل بهترین شاهد بر این مدعی است. به امام
علیه خبر دادند که فرماندار بصره^۳ مقداری از بیت المال مسلمانان را

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۳. اختلاف است که مخاطب نامه عبدالله بن عباس بوده و یا عبیدالله بن عباس (ترجمه
نهج البلاغه، محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علی‌علیه ۱۳۷۹ قم، ص ۵۴۷،
ذیل ترجمه نامه ۴۱).

برداشته، به مکه گریخته و به ناحق خورده است، امام علیه السلام نامه شدید
اللحنی به او نوشتند:

«فاتق الله و اردد الى هؤلاء القوم أموالهم فانك ان لم تفعل ثم
امكنني الله منك لأعذرنَّ الى الله فيك ولأضربنَّك بسيفي الذي
ما ضربتُ به احداً الا دخل الثَّار والله لو انَّ الحسن والحسين فعلا
مثل الذي فعلت، ما كانت لهما عندي هوادة ولا ظفراً مني بارادةٍ
حتي آخذ الحقَّ منهما...»^۱

پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی، و
خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم. تو را کیفر خواهم کرد، که
نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به
هرکس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا اگر حسن و حسین
چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خودش نمی‌دیدند و
به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان بازپس ستانم.

نقل دو حکایت از زبان امام علیه السلام در این باره، شاهد بر اهتمام حضرت
نسبت به رعایت حقوق می‌باشد، اول حکایت برخورد امام علیه السلام با برادر
نابینا و ناتوان خود، عقیل بن ابیطالب که به جهت کثرت افراد تحت تکفل و
ناتوانی جسمی، به شدت در مضیقه قرار داشت و از امام علیه السلام تقاضای
بیش از حق خود را داشت و دوم حکایت فردی که سعی داشت با اهدای
هدیه‌ای، نظر امام را در قضیه‌ای به خود جلب کند.

در خطبه ۲۲۴ آمده است:

«به خدا سوگند، برادرم عقیل^۲ را دیدم که به شدت تهیدست شده

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۱.

۲. حضرت ابوطالب علیه السلام چهار پسر به نام‌های طالب، عقیل، جعفر و علی علیهم السلام داشتند.

و از من درخواست داشت تا یک من^۱ از گندم بیت المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگ شان تیره شده، گویا (صورت شان) بانیل رنگ شده بود، پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون به گفته های او گوش دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم، روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد، به او گفتم، ای عقیل، گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبّارش با خشم خود آن را گداخته است. تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد^۲ و ظرفی سرپوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده ای آن مخلوط کردند! به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو (زکات و صدقه) بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد می شوی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟

۱. صاع: پیمانه ای به وزن سه کیلوگرم است.

۲. نوشتند که اشعث بن قیس که قرار بود فردای آن روز دادگاه اسلامی به پرونده او رسیدگی کند، شبانه خلوا را خدمت امام برد تا به خیال شیطانی خود، قلب آن حضرت را نسبت به خود تغییر دهد.

به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده‌ای دهان مَلخ پست تراست! علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش‌ها، و از او یاری می‌جوییم.^۱

د) حق به معنای قانون: اگر حق به معنای قانون باشد، علی‌الیه الگوی قانون مداری و پایبندی به قانون است. آن حضرت علیه السلام پایمال شدن حق و عدالت را با هیچ عذری نمی‌پذیرد، حتی با منطق مأمور و معذور. لذا به مالک اشتر نخعی می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعُ»^۲ به مردم نگو، به من فرمان دادند، من نیز فرمان می‌دهم پس باید اطاعت شود.

حضرت علیه السلام برای تحقق حق و عدالت، زمان و مکان نمی‌شناسد لذا می‌فرماید: اموال به ناحق بخشیده شده‌ای بیت المال را باز می‌گردانم ولو به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد.^۳

جلوه‌های حق مداری

حق مداری آن امام همام در دوران حکومت ایشان جلوه‌های فراوانی داشته که در این مختصر تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، ص ۴۶۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. ابن عباس گوید: روز دوم خلافت در سال ۳۵ هجری سخنرانی فرمود: (درباره اموال بخشیده شده بیت المال در زمان عثمان) والله لو وجدته قد تزوج به النساء و مُلِكَ به الاماء لرددته... خطبه ۱۵.

الف) هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند؛ به امام‌المطلب^{علیه السلام} گفتند که مردم به دنیا دل بسته‌اند، معاویه با هدایا و پول‌های فراوان آنها را جذب می‌کند، شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش بیخش و از تقسیم مساوی بیت المال دست بردار تا به تو گرایش پیدا کنند. امام‌المطلب^{علیه السلام} فرمود:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَ وَلِيَّتْ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»^۱

آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

ب) صداقت در اعلام مواضع حکومت آینده؛ پس از قتل عثمان که مردم برای بیعت به سوی حضرت‌المطلب^{علیه السلام} هجوم آوردند، ابتدا از مردم می‌خواهد که سراغ شخص دیگری بروند ولی با وجود اصرار مردم، شرایط خود را می‌فرماید:^۲

آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم بر اساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن و سرزنش کنندگان گوش فرا نمی‌دهم.^۳

مشابه این موضع‌گیری بلکه شدیدتر در خطبه ۱۶ می‌باشد وقتی که سیاست‌های حکومتی را بعد از بیعت مردم کوفه، اعلام می‌دارد.^۴

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶، برای اطلاع بیشتر به ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، محمد تقی جعفری، جلد ۲۲، ص ۱۱۴ مراجعه شود. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱.

۳. صداقت را از شاگرد مکتب حضرت‌المطلب^{علیه السلام}، ابوذر نیز می‌توان آموخت که وقتی عثمان می‌خواهد او را تبعید کند از او می‌پرسد تو را به کجا تبعید کنم که از سکونت در آن جا احساس ناراحتی می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: ریزه چون در آنجا محروم از اسلام بودم. (مراجعه شود به ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، محمد تقی جعفری، جلد ۵، ص ۸۳).

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

ج) نفی هرگونه نیرنگ و فریب؛ پس از جنگ صفین در شهر کوفه می‌فرماید:

«والله ما معاوية بادهی منی ولکنه یقدر و یفجر، و لولا کراهیه الغدر لکننت من ادهی الناس»^۱ سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما او نیرنگ باز، حيله گر و جنایتکار است،^۲ اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرک‌ترین افراد بودم.

د) نفی سازش و باج دهی به مخالفان برای تثبیت موقعیت حکومت: وقتی طلحه و زبیر خدمت امام‌المطلب (علیه السلام) آمدند و گفتند که با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که در حکومت شریک باشیم، فرمود: «لا».^۳

آنچه در عالم سیاست اتفاق افتاده حاکی از این است که در حکومت‌های غیرالهی به قدرت و حکومت رسیدن، با همراهی افراد و احزاب و گروههایی صورت می‌پذیرد که از ابتدا برای خود سهمی را در حاکمیت در نظر گرفته‌اند و به تعبیر ساده‌تر معامله‌گرانی که برای کسب جایگاه در ساختار قدرت، همراهی می‌کنند. این معنا مورد توافق طرفین معامله یعنی یاری‌کنندگان و یاری‌شوندگان می‌باشد. اما در حکومت‌های الهی، هرچند برخی یاری‌کنندگان به گمان سهم داشتن در ساختار سیاسی، در شکل‌گیری قدرت سیاسی همراهی می‌کنند، ولی بعد از اتمام کار به اهداف خود دست نیافته و در مسیر مخالفت قرار می‌گیرند. برخورد امام‌المطلب (علیه السلام) با طلحه و زبیر با وجود توقع ایشان در داشتن سهم از قدرت سیاسی، نمونه‌ای از این قاعده کلی است. بر این اساس بود که فتنه جمل پایه‌گذاری شد.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۱.

۲. اشاره به سیاست دماغوژی Demagogy (عوام‌فریبی) کسی که برای رسیدن به اهداف خود، خود را طرفدار مردم جلوه می‌دهد.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۲.

ه) استوار نساختن ارکان حکومت بر خون‌های ناحق؛ حضرت‌المشایخ در مقام تعلیم اصول حکومت‌داری به مالک اشتر می‌نویسد:

«إِيَّاكَ وَالدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بَغِيرَ حِلٍّ... وَ لَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضَعُفُهُ وَ يُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ...»^۱
مالک، بر تو باد پرهیز شدید از خونریزی حرام... هرگز سلطه زمامداری خود را با ریختن خون حرام تقویت کن، زیرا اینگونه تقویت خود از عوامل تضعیف و وهن سلطه زمامداری، بلکه موجب زوال و انتقال آن می‌گردد.

و) پرهیز از سیاست زور و تزویر؛ در فلسفه اسلامی، حکومت فریب و تطمیع و حکومت کودتا، محکوم و مردود است. لذا در نامه به طلحه و زبیر می‌نویسد:^۲

«وَأَنَّ الْعَامَةَ لَمْ تَبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَ لَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ» همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود، و نه برای بدست آوردن متاع دنیا.

ز) وفای به عهد حتی با دشمن؛ در منشور حکومت به مالک اشتر می‌نویسد:

«وَأَنَّ عَقْدَتَ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةٌ أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحِطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ... وَ لَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَ لَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأَكُّيدِ وَ التَّوَثُّقِ وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بَغَيْرِ الْحَقِّ...»^۳

ای مالک، هرگاه پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا او را

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

امان دادی، به عهد خویش و فادار باش و بر آنچه برعهده گرفتی
و امانت دار باش و جان خود را سپر پیمان خود گردان... مبدا
قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغل کاری و فریب
راههایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد،
دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشکلات پیمانی که بر عهدهات
قرار گرفته و خدا آن را برگردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی
وادارد.

۱/۲- امانت پنداشتن حکومت نه غنیمت دانستن آن

تدبیر و سیاست جامعه بشری هم به عنوان یکی از مهم‌ترین فلسفه
ارسال رسل و انزال کتب آسمانی به شمار می‌رود.^۱ و هم اگر سیاست را،
«مدیریت، توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات
معقول»^۲ معنا کنیم، همین سیاست به حکم عقل یکی از عالی‌ترین کارها
و تلاش‌ها محسوب می‌شود. لذا در مکتب اسلام این عبادت سیاست با
ارزش برای عموم شایستگان واجب کفایی و برای شایستگان منحصر به
فرد مثل انبیاء و ائمه علیهم‌السلام در زمان خود واجب عینی می‌باشد.

وقتی قرآن زنده کردن یک فرد را زنده کردن همه انسان‌ها تعبیر
می‌کند.^۳ و از طرفی می‌دانیم که بدون مدیریت و توجیه انسان‌ها در بعد
زندگی اجتماعی در مسیر حیات معقول، حیات مختل خواهد شد، واضح
است اگر کسی بداشتن شرایط مدیریت و توجیه مزبور این وظیفه را انجام

۱. آنجا که در سوره نحل آیه ۳۶ می‌فرماید: «و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» و یا در سوره حدید آیه ۲۵ می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط، و انزلنا الحدید فیہ بأس شدید و منافع للناس».

۲. محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، بنیاد نهج البلاغه، تهران، چاپ سوّم ۱۳۷۹، ص ۴۷.

۳. «من احیی نفساً فکأنما احیی الناس جمعیاً»، مائده، ۳۲.

دهد همه‌ی انسان‌ها را احیاء کرده است و الا در حیات معقول، اخلال ایجاد نموده است.

با این توضیح مختصر درمی‌یابیم که: اسلام به همان نسبت که با خصلت جاودانگی و جامع‌الاطراف بودن قوانین و احکامش، در روند تکاملی نسبت به ادیان گذشته قرار دارد، در جهت تدبیر و سیاست جامعه انسانی و اسلامی نیز، از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار می‌باشد، بدین معنی که، «توجه به سرنوشت جامعه و شیوه حکومت، قوانین و احکام مربوط به آن، ویژگی‌ها و شرایط لازم برای متصدیان امور و...» از پیرامون‌ترین فصول این شریعت والای الهی و جاودانی است.

نتیجه اینکه سیاست با این بیان «اتخاذ و به کارگیری شیوه‌های صحیح برای مدیریت بهینه و مسئولانه جامعه» خواهد بود و اگر صحبتی از اصول و خطوط کلی این سیاست می‌شود، منظور چارچوب‌های ارزشی جهت اعمال و تحقق معنای فوق در جامعه می‌باشد. در این مختصر برآنیم که این اصول کلی و خطوط اساسی را در کلام نورانی امیر بیان‌الائمه در نهج‌البلاغه جستجو کنیم.

این نگاه به سیاست و حکومت، مستفاد از کلام خداوند می‌باشد که می‌فرماید:

«انّ الله یأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل»^۱

مفسرین، این آیه را به ضمیمه آیه شریفه بعد از آن، «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۲ مربوط به حقوق متقابل حاکم و مردم می‌دانند به این بیان که حق مردم است که حاکمان، به حکومت به دیده امانت بنگرند و حق حاکمان است که مردم از ایشان در حالت مذکور،

۱. نساء، ۵۸.

۲. نساء، ۵۹.

اطاعت کنند و این اطاعت را در مسیر اطاعت الهی بدانند.^۱ یعنی چنانچه حکومت، امانت دانسته شد، اطاعت از آن، اطاعت الهی محسوب می‌شود و این همان نگاه مطلوبی است که در فلسفه سیاسی اسلام، به حکومت می‌شود.

امام علی علیه السلام این معنا را در نامه خود به اشعث بن قیس که فرماندار حضرت در آذربایجان بود، تصریح می‌کند:

«إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرَعَى لِمَنْ فَوْقَكَ»^۲ «بی‌گمان کاری که به تو سپرده شده است نه لقمه‌ای چرب، بلکه بار امانتی بر گردن تو است و در پاسداری از آن باید سرور خویش را پاسخگو باشی».

یعنی امانتی که در باره آن سؤال کننده‌ای مطرح است. و در نامه دیگری که به عنوان مأموران و کارگزاران وصول خراج مرقوم فرموده‌اند، آمده است:

«فَأَنْتُمْ خَزَانُ الرِّعْيَةِ وَوَكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسَفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ»^۳.
«شما خزانه داران ملت، نمایندگان امت و سفیران رهبران هستید».
تأکید دیگر این معنا در منشور حکومت یعنی نامه به مالک اشتر نخعی می‌باشد:

«وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ»^۴ «همچون درنده‌ای مباش که خوردن و دریدن مردم را مغتنم شماری».
تعابیر حضرت علیه السلام به خوبی حاکی این معناست که اگر نبود که این بار امانت، به عنوان وظیفه‌ای بر دوش حضرت هیچ‌گاه به قبول آن تمایلی

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۴ - ۶۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۱.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

نشان نمی داد.^۱

۱/۳ - التزام به کتاب و سنت پیامبر ﷺ و سنت‌های خوب پیشینیان

حضرت در فرمان جامع خود به مالک اشتر می‌فرمایند:

«والواجب علیک ان تَتَذَكَّرَ ما مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَکَ مِنْ حُکُومَةٍ عَادِلَةٍ اَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ، اَوْ اَثَرٍ عَنْ نَبِیِّنا ﷺ اَوْ فَرِیضَةٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ، فَتَقْتَدِی بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِیْهَا...»^۲ «آنچه بر تو لازم است آن که حکومت‌های دادگستر پیشین، سنت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یادآوری، و به آنچه ما عمل کرده‌ایم پیروی کنی...»

۱. حضرت در خطبه ۳ معروف به ششقیه می‌فرماید: أما والذي فلق الحبة وبرء النسمة، لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجوه الناصر وما اخذ الله على العلماء ان لا يُعَاوِزُوا على كُفَّةٍ ظالم ولا سَعَبٍ مظلوم، لالقيت حبلها على غاربها ولَسَقِيْتُ آخرها بكأس أولها ولَأَلْفَيْتُمْ دنياكم هذه ازهد عندي من عَفْطَةِ عَنَزٍ.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه‌ی اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.

یا در جای دیگر در برابر عبدالله بن عباس در جریان حرکت به سوی بصره برای قتال با ناکثین در سرزمین ذی قار، که دید حضرت کفش خود پینه می‌زند، فرمود: این کفش چه قیمتی دارد؟ ابن عباس گفت: هیچ بهایی ندارد، حضرت ﷺ در ادامه فرمود: والله لهی احب الي من اُمرتکم، الا ان اقيم حقاً او اُدْفَع باطلاً، به خدا سوگند همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است مگر اینکه حقی را با آن بیا دارم، یا باطلی را دفع نمایم. (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳، لازم به ذکر است اینکه حضرت به همه و از جمله والیان امور توصیه می‌کردند که التزام به کتاب خدا و فرامین رسول ﷺ را محور کار خود قرار دهند در موارد بسیاری از نهج البلاغه مشهود است از جمله خطبه ۱۸۹ و خطبه ۸۶.

۲- مردم محوری

از اهداف حکومت امام علی علیه السلام همچنان که بیان شد، تربیت است. در تربیت، انسان محور اساسی است. لذا در حکومت های الهی، مردم نقش اساسی را دارند و حکومت ابزاری برای رشد و تعالی مردم است. نه اینکه مردم ابزاری باشند برای نیل افراد و احزاب به مقاصد سیاسی خود، آن چنانکه در موارد بسیاری از نظام های سیاسی مشاهده می شود و در جریان انتخابات و رفراندوم های مختلف، ابزاری بودن نقش مردم، نمود بیشتری پیدا می کند. بر این اساس به نمودهای «مردم محوری» در نهج البلاغه، اشاره می کنیم:

۲/۱- مشروعیت سیاسی و مقبولیت مردمی

حضرت علیه السلام این معنا را در خطبه های ۱۷۳، ۱۳۷، ۱۷۰، ۲۰۵ و نامه های ۱ و ۳۱ و ۵۴ متذکر می شوند که تنها به یک فراز آن که در نامه ۵۴ است اشاره می کنیم:

«أَتَى لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى ارَادُونِي وَلَمْ أَبَايَعَهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي» من قصد مردم نکردم تا این که مردم قصد من کردند (و به سویم آمدند) و برای بیعت دست به سوی آنان دراز نکردم تا این که ایشان دست دراز کردند و با من بیعت کردند.

در فصل چهارم به تفصیل به این بحث خواهیم پرداخت.

۲/۲- شایسته سالاری

گزینش انبیاء الهی که به شهادت تاریخ بهترین خلق خدا در هر زمان بر روی زمین بوده اند برای راهبری جوامع بشری و اصرار بر حفظ خط امامت و ولایت در امر هدایت بشر و وعده بر اینکه صالحین وارث نهایی

زمین هستند^۱ و کلمات پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام^۲ که در خصوص ضرورت شایستگی والیان امور صادر شده است، بهترین دلیل بر معرفی این اصل به عنوان استراتژی کلی در حکومت اسلامی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مهمترین فرمان حکومتی خود که خطاب به مالک اشتر نخعی^۳ صادر شده است در دو فراز مهم جملاتی را در این باره فرموده‌اند که در قالب دسته‌بندی ذیل بیان می‌کنیم:

الف - ضرورت شناخت در گزینش (فاستعملهم اختباراً).^۴

ب - پرهیز از خوش گمانی و هوشمندی خود در انتخاب و گزینش کارگزار (ثم لا یکن اختبارک ایاهم علی فراستک واستنامتک و حسن الظن منک)^۵

ج - تقسیم کار و سازماندهی (واجعل لرأس کل امر من امورك رأساً منهم)^۶.

۱. «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون»، سوره انبیاء، آیه ۱۰۵، آیات زیادی در قرآن این مضمون را بیان می‌کند. (اعراف، ۱۲۸ و حجر، ۲۳ و مؤمنون، ۱۰ و قصص ۵۰ و ۵۸)

۲. در جایی پیامبر اکرم ﷺ خیانت می‌دانند قبول مسئولیتی را از طرف کسی که بدانند شایسته‌تر از او وجود دارد (کنز العمال، ج ۶، ص ۲۵) و در جای دیگر خطاب به اباذر می‌فرمایند که: من برای تو هر آن چیزی را می‌خواهم که برای خودم، می‌خواهم (که نشان از محبت ایشان به اباذر دارد) (ولی) تو را ضعیف می‌بینم، (لذا) هرگز امارت و رهبری دو نفر هم نپذیر و هرگز سرپرستی مال یک یتیم را هم برعهده مگیر (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۶) و در جایی امام رضعلیه برای امام علانمی مثل اعلم، احکم، اتقی، احلم، اشجع، اسخی، اعبد را مطرح می‌فرمایند (معانی الاخبار، ص ۱۰۲).

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۴. با توجه به آزمایش که از آنان به عمل می‌آوری و شناختی که پیدا می‌کنی آنها را بکار گیر. ۵. در انتخاب کارگزاران هرگز به فراست و خوش بینی و خوش گمانی خود تکیه مکن، چرا که مردمان، راه جلب نظر و خوش بینی زمامداران را با ظاهرسازی و تظاهر به خوشی خدمتی خوب می‌دانند.

۶. باید برای هر نوعی از کارهای یک رئیس انتخاب کنی.

- د - ضرورت وجود تشکیلات اداری (کلّ امرٍ من امورک).
و - توجه دو شرط اساسی در مسئولان مشاغل کلیدی: اول، اینکه کارهای مهم او را درمانده نسازد و دوم، اینکه فراوانی کارها او را پریشان و خسته نکند (لا یقه‌ره کبیرها، ولا یتشتت علیه کثیرها).
ز - پاسخگویی مسئول نسبت به کمبودهای سازمان (مهما کان فی کتابک من عیب فتغایب عنه الزمته)^۱.
ح - صفات لازم کارگزارانی که گزینش می‌شود:^۲
ح / ۱ - تجربه کاری (وتوَّخ منهم اهل التجربة)^۳.
ح / ۲ - شرم و حیا و حرمت‌داری خود و دیگران (والحیاء)^۴.
ح / ۳ - شایستگی و صلاحیت خانوادگی (من اهل البیوتات الصالحة)^۵.
ح / ۴ - سابقه تعهد به اسلام و مسلمانی (والقدم فی الاسلام)^۶.
ح / ۵ - کارآیی و آثار وجودی بیشتر (فاعمد لاحسنهم کان فی العامة اثرًا)^۷.

ح / ۶ - معروف به، امانت‌داری (واعرفهم بالامانة وجهًا)^۸.
حضرت علیه السلام در خطبه هفدهم از نهج‌البلاغه، ویژگی‌های منفی متصدیان ناشایست امر قضاوت را می‌شمارند. برای نشان دادن پابندی به این اصول در عمل حضرت علیه السلام به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. باید به خوبی بدانی هر عیبی که در کارگزاران و منشیان تو یافت شود در حالیکه تو از آن بی‌خبر هستی، شخصاً مسئول آن خواهی بود.
۲. محمد قوچانی، فرمان حکومتی پیرامون مدیریت، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ اول، ۱۳۷۴، برگرفته از صفحات ۸۰ تا ۹۰.
۳. انتخاب از افراد با تجربه باشد.
۴. انتخاب از افراد با حیاء باشد.
۵. انتخاب از خانواده‌های پاک و شایسته باشد.
۶. انتخاب از خانواده‌های با سابقه در اسلام باشد.
۷. بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم خوش سابقه باشند.
۸. و در امانت‌داری معروفتر باشند.

اول؛ خطبه آغازین دوره حکومت حضرت علیه السلام که در سال ۳۵ هجری در روز جمعه ۲۵ ذیحجه ایراد شده که خط بطلان بر تمام ارزش‌های جاهلی، روابط فامیلی و قبیله‌ای، تعصبات کور، داد و ستدهای سیاسی کشیدند و با صراحت تمام بیان داشتند که براساس ضوابط تقوا، قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اوضاع جامعه را زیرورو خواهند کرد.^۱

دوم: عزل عمر بن ابی سلمه مخزومی فرماندار بحرین و جایگزینی نعمان بن عجلان زرّقی با این توجیه که این کار برای تو مذمت و یا ملامتی ندارد، چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را ادا نمودی. و تنها به جهت استفاده در جنگ صفین این جابجائی صورت می‌گیرد.^۲

۲/۳- نظارت و کنترل دقیق و دائمی؛

مکتوبات امام علی علیه السلام به کارگزاران حکومتی شاهد بر کنترل و نظارت دقیق و دائمی ایشان نسبت به عملکرد حکومت می‌باشد. به عنوان نمونه، سیزده مورد از نامه‌ها در ارتباط با گزارش‌های واصل شده به امام علیه السلام می‌باشد. تعبیر «بلغنی عنک»، «فانّ عینی بالمغرب کتب الی»، «قد عرفْتُ انّ»، «فانّ دهاقین اهل بلدک شکوا منک»، در نامه‌های ۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۶۳، ۷۰ و ۷۱ نشان از اهتمام امام علیه السلام به این موضوع می‌باشد. برخورد امام علیه السلام با خرید خانه توسط شریح قاضی و یا عثمان بن حنیف که در میهمانی اشرافی شرکت کرده، نتیجه این کنترل‌ها می‌باشد. امام علیه السلام با این عمل خود، علاوه بر نشان دادن ضرورت نظارت برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۲. حضرت در این نامه توضیح می‌فرمایند که: به سوی ما حرکت کن بی آن که مورد سوء ظن و ملامت باشی یا متهم و گنهکار. و در ادامه اعلام می‌دارند که تواز کسانی هستی که می‌خواهم در جهاد با دشمن برای برپاداری ستون‌های دین از آنها استعانت بجویم.

همه رده‌های جامعه و مدیریت جامعه، گماردن عیون (مأموران اطلاعاتی جهت نظارت) را از وظیفه کارگزاران حکومت اسلامی می‌داند.^۱ در ارتباط با دقت نظر و عمل بیان امام (ع) نسبت به امور کارگزاران، اینچنین آمده است:

«من: عبدالله علی امیرالمؤمنین الی من مرّ به الجیش من جُباة الخراج و عُمّال البلاد.

اما بعد افاتی قد سیّرت جنوداً هی مارة بکم ان شاءالله وقد اوصیتهم بما يجب لله علیه من کفّ الاذی و صرف الشّدی وانا ابرأ الیکم والی ذمتکم من معرة الجیش الا من جوعة المضطر لا یجد عنها مذهباً الی شعبه. فنکّلوا من تناول منهم ظلماً عن ظلمهم. وکفّوا ایدی سفهائکم عن مضارّتهم والتّعرض لهم فیما استثنیاه منهم وانا بین اظهر الجیش فارفعوا الی مظالمکم وما عراکم ممّا یغلبکم من امرهم و ما لا تطیقون دفعه الا بالله وبی، فانا اغیره بمعونة الله.»

از بنده‌ی خدا، علی امیرمؤمنان، به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می‌گذرند. پس از یاد خدا و درود، همانا من سپاهیان فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت و آنچه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تاکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن

۱. ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۵۳، (ثم تفقد اعمالهم و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم).

نداشته باشد. پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آنچه استثناء کردم بازدارید. من پشت سر سپاه در حرکت، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد ان شاء الله»^۱

و در کلام دیگر خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که از یاران برگزیده امام‌المختار است و در خلوت امام‌المختار نیز راه داشت به عنوان توبیخ نسبت به وانهادن مسئولیت خود در برابر دشمن و پرداختن به تاراج قرقیسا^۲ چنین می‌فرمایند:

«فانّ تضييع المرء ما ولى وتكلفه ما كفى لعجز حاضر ورأى متبر وانّ تعاطيك الغارة على اهل قرقيسيا و تعطيلك مسالحك التى وليناك ليس بها من يمنعها ولا يرذ الجيش عنها، لرأى شعاع، فقد صرت جسراً لمن اراد الغارة من اعدائك على اوليائك، غير شديد المنكب ولا مهيب الجانب ولا سادّ ثغرة ولا كاسر لعدو شوكة ولا مغن عن اهل مصره ولا مجز عن اميره»^۳

سستی انسان در انجام کارهایی که برعهده‌ی اوست و پافشاری در کاری که از مسئولیت او خارج است، نشانه‌ی ناتوانی آشکار و اندیشه ویرانگر است، اقدام تو به تاراج مردم «قرقیسا» در

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۰

۲. قرقیسا شهری در منطقه بین‌النهرین در انتهای نهر خابور فرات سر راه بازرگانی عراق و شام می‌باشد.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۱، خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که فرماندار «هیت» یکی از شهرهای مرزی بین عراق و شام در کنار رود فرات بوده است.

مقابل رها کردن پاسداری از مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، اندیشه‌ای باطل است. تو در آنجا پلی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند و نه هیبتی داری که از تو بترسند و بگریزند. نه مرزی را می‌توانی حفظ کنی، و نه شوکت دشمن را می‌توانی درهم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می‌کنی، و نه امام خود را راضی نگه می‌داری.

با وجود این ارزیابی دقیق و برخورد سازنده، نسبت به کارگزارانی که برکنار شده‌اند حفظ حرمت می‌فرماید که نوع عزل عمر بن ابی سلمه مخزومی^۱ از فرمانداری بحرین و نوع عزل محمد بن ابی بکر از فرمانداری مصر^۲، شاهد بر این مدعی است.

۲/۴- تشویق و تنبیه؛

از آفات مهم یک نظام، بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌ها و لیاقت‌ها و تلاش‌هاست، که از طرفی زمینه ساز استیلاي افراد ناصالح و نالایق نسبت به کارها می‌شود و از طرف دیگر موجبات انزوای نیروهای شایسته را فراهم می‌آورد.^۳

پیامبران الهی از نظر قرآن هم مبشّرند و هم منذر^۴، لذا نیکوکاران را به تشویق الهی، مژده و بدکاران را از تنبیه الهی، بیم می‌دهند. براین اساس

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۲ که قبلاً به آن اشاره شد.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۴، که حضرت می‌فرماید به من خبر داده‌اند که از فرستادن مالک اشتر به سوی محل فرمانداریات ناراحت شده‌ای این کار به دلیل کندشدن و سهل انگاریات یا انتظار کوشش بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره‌ی آنجا بر تو آسان‌تر، و حکومت تو در آن سامان خوش‌تر است.

۳. برگرفته از، سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی (ع)، نوشته محمد تقی رهبر، ص ۵۰.

۴. «و ما تُرسل المرسلین الا مبشرين و منذرين» کهف، ۵۶ و انعام، ۴۸.

است که پاک و ناپاک،^۱ انسان باایمان و انسان پلید و فاسق^۲ و کار نیک و کار بد^۳ و بالآخره، بهشتیان و دوزخیان^۴ در فرهنگ اسلامی برابر و یکسان نیستند.

همین اصل متخذ از قرآن نیز یک اساس در حکومت امام علی^{علیه السلام} می‌باشد لذا به مالک‌اشتر توصیه می‌فرماید: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسَنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ»^۵ هرگز افراد نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند. و در ادامه به مهمترین فایده این اصل اشاره می‌فرماید که: «این کار (تساوی محسن و مسیء) سبب می‌شود که افراد نیکوکار در نیکیهایشان بی‌رغبت و بی‌انگیزه شوند و بدکاران در عمل بدشان تشویق گردند».^۶

در فرهنگ تربیتی اسلام، تنها به اصل تشویق و تنبیه اشاره نشده، بلکه کمیت و کیفیت آن نیز، مورد توجه قرار گرفته است^۷ و تنها به یک نکته از بیان حضرت علی^{علیه السلام} اشاره می‌کنیم که فرمود: «گنهکار و بدکار را به وسیله پاداش دادن به نیکوکار، تنبیه کن»^۸ که بیان نوعی خاص از تنبیه است.

۲/۵- استصلاح (نصیحت پذیری و تملق‌گریزی)

از جمله اصولی که در شعار و حرف بیشتر از عمل رعایت می‌شود و همین آفت بزرگی شده است، داشتن روحیه نصیحت پذیری و تملق

۱. «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَك كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ» مائده، ۱۰۰.

۲. «اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوِي» سجده، ۱۸ و «اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» ص، ۲۸.

۳. «لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ» فصلت، ۳۴.

۴. «لَا يَسْتَوِي اصْحَابُ النَّارِ وَاصْحَابُ الْجَنَّةِ» حشر، ۲۰.

۵. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۷. برای اطلاع از کم و کیف این اصل رجوع شود به کتاب «نقش مادر در تربیت» نوشته علی قائمی، انتشارات امیری، بی‌تا، بی‌جا، صفحات ۳ و ۱۶۲.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۷.

گریزی است. امام علیه السلام علی رغم مقام عصمتی که داشت، در عمل نشان داد که اولاً نصایح را از هر کس باشد می پذیرد و ثانیاً به ناصحین خود محبت روا می داشت تا عملاً، جایگاه ایشان را نزد خود به نمایش گذاشته باشد، و در مقابل از چاپلوسان و متملقین هم پرهیز داشت و هم به کلام ایشان وقعی نمی نمود. پس از جنگ جمل ضمن ستایش بعض یاران خود از ایشان تقاضای نصیحت کرده و می فرماید:

«انتم الانصار علی الحق، و الاخوان فی الدین فاعینونی بمناصحة خلیة من الغش، سلیمة من الریب».^۱ شما یاران حق و برادران دینی من می باشید،... پس مرا با خیرخواهی و نصیحت خالصانه و سالم از هرگونه شک و تردید، یاری کنید.

حضرت علیه السلام در ترویج این تفکر، در صحرای صفین در ضمن یک سخنرانی نسبتاً طولانی هنگامی که مردی از اصحاب در بین سخنان حضرت علیه السلام ثنای فراوان گفت، ایشان روابط سالم و متقابل رهبر و مردم را تبیین نموده و به این اصل اشاره می فرمایند:

«مردم، از پست ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش اند، و کشور داری آنان برکبر و خودپسندی استوار باشد. برآستی من خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می باشم، سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستأید، تا از عهده‌ی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۷.

وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که برعهده‌ی من است و باید انجام گیرد اداء کنم. پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا درپی بزرگ نشان دادن خویشم، زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خود داری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید»^۱.

از این کلام به خوبی فهمیده می‌شود که رعایت این اصل علاوه بر اینکه، تقویت روحیه تواضع و نفی تکبر را از لحاظ اخلاقی بدنبال دارد، زمینه ساز اداء وظایف و ادای حقوق می‌باشد و به عبارتی مشغول شدن به تملّقات و پرهیز از نصایح، انجام وظایف و ادای حقوق را هم مختل می‌سازد.

حضرت علیه السلام در خطبه ۳۴ آنجا که به بیان حقوق متقابل مردم و رهبری (نظام) می‌پردازد، چنین می‌فرماید:

«فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَىَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ»^۲ از جمله حقوق شما بر من، نصیحت خیرخواهانه درباره شماست.

با توجه به تعریفی که در فرهنگ اسلامی از سیاست می‌شود که «اداره جامعه به سوی حیات معقول» است خیرخواهی زمامدار موقعی تحقق پیدا می‌کند که مردم، جامعه را از اجزاء و عناصر شخصیت خود تلقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

کنند که همین معنا در نامه حضرت به عثمان بن حنیف^۱ دیده می‌شود، بر این اساس زمامدار در مورد جامعه، آن خیرخواهی را روا می‌دارد که در مورد خویشتن، و ظلم به جامعه را ظلم بر خویشتن دانسته و دوری می‌کند.^۲

۲/۶- انفسان‌سازی و خودسازی

پرداختن به خود و شروع کردن از خود در تعلیم که به هماهنگی حرف و عمل و به پای بندی به اصول و ارزش‌ها توسط بزرگان جامعه، می‌انجامد، ضمن اینکه از ضرورت‌های حکومت اسلامی است از امتیازات آن در مقایسه با حکومت‌هایی که طبقه حاکمان را از دیگران جدا می‌کنند، نیز می‌باشد. لذا خدای تبارک و تعالی آنچه برای رهبران که همان پیامبران عظام هستند واجب کرده، هم بیشتر از دیگران است و هم مقدم بر واجبات دیگران است و در مواردی که مربیان، معلمان، حاکمان و هادیان جامعه از این مهم غفلت ورزیده‌اند، آنها را مورد عتاب قرار می‌دهد.^۳ لذا حضرت ﷺ در این باره می‌فرماید:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ أَمَاماً فَلْيَدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»^۴ و معلّم نفسه ومؤدّبها
احق بالاجلال من معلّم الناس ومؤدّبهم»^۵ کسی که خود را رهبر
مردم قرار داد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. برگرفته از محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵.

۳. این معنا در آیات زیادی مورد تاکید قرار گرفته است از جمله آیه ۴۴ سوره بقره که می‌فرماید: اتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون. و آیه ۲ و ۳ سوره صف که می‌فرماید: يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.

۴. این مفهوم همان کلام امام صادق ﷺ که فرمود: كونوا دعاة الناس باعمالكم ولا تكونوا دعاة بالستكم (الحياة، ج ۱، ص ۵۱۶). ۵. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

بسازد، و پیش از آنکه به گفتار تربیت کند، باکردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد.

یا در جای دیگری فرماید:

«ایها الناس والله ما ادلکم علی طاعة الاّ وأسبقکم الیها، ولا انهاکم عن معصية الاّ و اتناهی قبلکم عنها.» ای مردم، سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آن که پیش از آن خود، عمل کرده‌ام، و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم جز آن که پیش از آن، ترک گفته‌ام.^۲

از شاخصه‌های خودسازی حضرت علیه السلام بی‌ارزش بودن مناصب دنیوی در نگاه ایشان بود که بیان حضرت در ابتدای حکومت ایشان در مقابل اصرار مردم بر قبول حکومت، شاهد بر این مدعاست؛ این همان امتیاز «پرهیز از ریاست‌طلبی» در صاحبان مناصب در حکومت اسلامی است. علامه محمد تقی جعفری (ره) در کتاب حکمت اصول سیاسی اسلام تنها دستورات امام علیه السلام را که در جهت خودسازی به مالک اشتر در نامه ۵۳ انشاء فرموده‌اند، در قالب ۱۵ دستور جمع‌بندی می‌کند که در این مقال تنها به ذکر این جمع‌بندی بسنده می‌کنیم:

۱ - تأکید بر رعایت تقوای الهی (امر به بتقوی الله).

۲ - تأکید بر تقدم اطاعت خداوند بر همه چیز (ایثار طاعته)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲. برای استفاده بیشتر رجوع شود به نامه ۲۴ حضرت علیه السلام که به بعضی از کارگزاران مالیاتی نوشتند و همچنین به خطبه ۳۷ که حضرت علیه السلام درباره تطابق حرف و عمل خود و یکسان بودن خلوت و جلوت خود می‌گوید و همچنین به خطبه ۱۸۴ که معروف به خطبه همّام یا خطبه متقین است که حضرت علیه السلام از علامات متقین بازنگری دائمی خود مطرح می‌نمایند و همچنین به نامه ۵۳ که خطاب به مالک اشتر است و توصیه می‌فرماید که این اصل را در گزینش همکاران و مدیران به دقت بکار بگیر.

- ۳- تأکید بر تبعیت از اوامر خداوند در قرآن.
- ۴- تأکید بر یاری رساندن به خدا.
- ۵- تأکید بر جلوگیری شهوات و طغیان‌های نفس.
- ۶- اشاره به اینکه بهترین ذخیره را برای خود، ذخیره‌ی عمل صالح بدان.
- ۷- خودسازی یعنی مالک خویش شدن (یا مالک فام‌لک هواک).
- ۸- تأکید بر دریافت قلبی محبت، رحمت و لطف مردم (از جان به مردم عشق ورزیدن که از نمادهای خودسازی است).
- ۹- تأکید بر این نکته که هرگز مگو امیر شده‌ام و هرگونه امر کنم باید اطاعت شوم (کنار گذاشتن توجیه مأمورم و معذورم).
- ۱۰- تأکید بر مهار کردن کشی‌ها در برابر عظمت خداوند با بکارگیری عقل غائب شده.
- ۱۱- پرهیز از تشبیه به عظمت خداوندی.
- ۱۲- پرهیز از بی‌انصافی و بی‌عدالتی، چرا که خداوند دشمن ستم کاران است.
- ۱۳- تأکید بر استفاده علم از علماء و حکمت از حکماء.
- ۱۴- اختصاص بهترین اوقات برای ارتباط با خدا.
- ۱۵- پرهیز از خودپسندی که اساسی‌ترین راه نفوذ شیطان در درون آدمی است.

۲/۷- اعتماد به مردم و تلاش در جهت جلب اعتماد ایشان

در اینکه اعتماد به مردم شرط لازم حکومت است هیچ شکی وجود ندارد لذا حضرت ﷺ در نامه ۲۵ خطاب به کارگزاران زکوات و صدقات (وجوهات شرعیه) ضمن سفارش ایشان به تقوای الهی و رعایت حقوق مردم و مراعات حال مردم و مواظبت بر حیثیت نمایندگی از

امیرالمومنین علیه السلام این چنین توصیه می فرماید:

«فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالَطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْرِجُ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلَّى اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لَأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّهُ إِلَيَّ وَلِيِّهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ..» هرگاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرارگیری، به آنها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن، سپس می گویی: ای بندگان خدا، مرا ولّی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقی است که به نماینده او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن. (کنایه از اینکه به کلام مردم و صداقت ایشان اعتماد داشته باش).

وچه زیبا در فرازی از نامه ۵۳ به مالک اشتر توصیه می فرماید که اعتماد نکن به کسانی که با سخن چینی و عیب جویی می خواهند عیوب و کاستی های مردم را مطرح کنند و در نتیجه اعتماد تو را به مردم سلب کنند.^۱

وهمچنین در همین نامه، راه وصول خوش بینی و اعتماد را بیان می فرمایند:^۲

«وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِهِ الْمُؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ

۱. لِيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ...

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

علی ما لیس له قبلهم» بدان (ای مالک) هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد»
در ادامه اشاره می‌فرمایند که:

در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی - که این خوش‌بینی - رنج طولانی مشکلات را از تو بر می‌دارد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی، بیشتر خوش‌بین باش و به آنان که بدرفتاری کردی بدگمان‌تر باش».^۱

۲/۸ - اطلاع رسانی شفاف به مردم

در بحث قبلی اشاره شد که حضرت در نامه ۶۷ از جمله راه‌های وصول به خوش‌بینی و اعتماد مردم، اطلاع رسانی بدون واسطه و حضور بدون همراه را در جمع مردم قلمداد فرمودند،^۲ یعنی ضمن اینکه اطلاع رسانی به مردم، وسیله‌ای برای جلب اعتماد آنهاست، توجه به جایگاه ایشان و وسیله‌ای برای حمایت مردم در بحران‌ها از نظام سیاسی است و سدّی خواهد بود در برابر اطلاع رسانی غلط و مغالطه‌آمیز دشمنان که در صورت عدم دریافت اطلاعات از مجاری صحیح، ناچار از کسب اخبار از مجاری مسموم خواهند شد. علاوه بر این‌ها، این امر نشان دهنده‌ی رابطه صمیمی و براساس احترام و تفاهم بین حاکمان و مردم می‌باشد و از قوّت

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳، دنباله فراز قبل. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه ۶۷ که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به قثم بن عباس والی مکه می‌نویسند و یکی از راه‌های وصول خوش‌بینی را رسیدگی خالصانه و خوب به مردم از جمله در سفر حج می‌شمارند: بپاداشتن حج، تذکر به ایام الله، گفتگوی با دانشمندان، اطلاع رسانی بدون واسطه به مردم، بدون محافظ در بین مردم رفتن، محروم نکردن نیازمندان از دیدار خود، اندیشه کردن و دقت کردن در مصرف اموال عمومی و سفارش به رفع نیازهای حجاج.
۲. «ولا یکن لک الی الناس سفیو الا لسائک ولا حاجب الا وجهک ولا تحجبنّ اذا حاجت عن لقائک بها».

و استحکام یک حکومت خبر می‌دهد. لذا حضرت علیه السلام بعد از اتمام جنگ صفین که طولانی هم شده بود، نامه‌ای تحت عنوان «مردم شهرها» برای روشن ساختن حوادث صفین نگاشته و به شهرها ارسال نمودند.^۱ از طرفی می‌بینیم خدای تبارک و تعالی عالمان، و اهل کتاب را به دلیل کتمان حقایق و عدم اطلاع رسانی درست به امت‌های خود، مورد مذمت قرار داده است.

نکته آخر اینکه یکی از نکاتی که در فلسفه نماز جمعه به عنوان یک نماز عبادی - سیاسی مطرح می‌شود و خطیب جمعه که خود کارگزار سیاسی است موظف به انجام آن می‌باشد، ارائه اخبار و اطلاعات سیاسی اجتماعی و ارائه تحلیل از اوضاع مسلمانان به مردم جهت روشن شدن اذهان مردم می‌باشد.^۲

۲/۹- تأمین رفاه عمومی مردم

در فرازی از منشور حکومت‌داری بعد از بیان معرفی اقشار گوناگون جامعه، اینگونه می‌فرمایند:^۳

«وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ» برای تمام اقشار گوناگون یادشده، در پیشگاه

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۸، در این نامه از ابتدای جنگ و چگونگی برخورد با قاسطین و تا انتهای جنگ به صورت خلاصه بیان شده است.

۲. ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۳. در این فراز برخی از اقشار جامعه را، نظامیان، نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران، نیازمندان و مستمندان، معرفی کرده و به خوبی دیده می‌شود که تأمین رفاه و آسایش غیر مسلمانان که متعهد به پرداخت جزیه هستند نیز در دستور کار والیان قرار گرفته است.

خدا گشایشی است، و همه‌ی آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقّی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب کرده است نمی‌تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد»^۱.

تنظیم عادلانه روابط اقتصادی

حضرت علی (ع) در فراز دیگری از فرمان حکومتی به مالک اشتر توصیه به این مهم می‌فرماید: «ثم استوص بالّتّجار و ذوی الصّناعات و اوص بهم خیراً...»^۲ اولاً کارگزاران را توصیه به رفتار همراه با خیر و صلاح با بازرگانان و صنعت‌گران می‌نماید و ثانیاً جلوگیری از احتکار را که مورد اهتمام رسول خدا (ص) هم بوده است را تأکید می‌فرماید و ثالثاً حفظ کرامت و عدالت را در جریان معاملات، گوشزد می‌کنند و رابعاً بر کنترل قیمت‌ها به گونه‌ای که مانع تعدّی به طرفین معامله بشود، سفارش می‌کنند.

در بخش توزیع کالا و خدمات در نهج‌البلاغه، به تفصیل پیرامون سیاست‌های اقتصادی حضرت علی (ع)، بحث خواهیم کرد.

۲/۱۰ - مهر و محبت و انصاف با مردم؛

حضرت علی (ع) در توصیه جامع خود به مالک اشتر در نامه ۵۳ بعد از بیان اینکه با مردم با مهر و محبت برخورد کن^۳ و هرچه که به عفو و گذشت خداوند متعال در مورد خود امیدواری در مورد مردم هم، همانطور باش، می‌فرماید:

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۳. واشعر قلبک الرحمة للرعيّة والمحبّة لهم واللطف بهم.

«أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَاتَّكِ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمٌ» با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک و افرادی که از رعیت خود که آنان را دوست‌داری انصاف رعایت کن که اگر چنین نکنی ظلم کردی. دو نکته مهم در این فراز اینکه اولاً انصاف با مردم و با خدا در کنار هم قرار گرفته و ثانیاً عدم بکارگیری انصاف با مردم، مساوی با ظلم قرار گرفته است.

درباره رسیدگی به عموم مردم ولو غیر مسلمانان که به تعبیر حضرت عائشه^۱ از نظر خلقت و انسان بودن با ما شراکت دارند ولو از نظر دین، شریک نباشد، آیات و روایات در فرهنگ اسلامی به حدّ تواتر^۲ موجود می‌باشد.

۲/۱۱- مردم محوری برای حاکم اسلامی واجباتی را درست می‌کند.

از آنجا که در نظام اسلامی، اساس بر تربیت و رشد انسان‌ها به سوی تعالی می‌باشد، حاکمان اسلامی باید به عنوان مجسمه و الگوی ارزشهای والای مکتب تربیتی اسلام باشند. لذا این «مردم‌محوری»، اموری را برای حاکمان و کسانی که در هرم قدرت سیاسی قرار دارند، فرض و واجب می‌گرداند که اگر این گروه، از فرائض مربوط به خود غفلت کنند، نه تنها به رشد و تعالی مردم که هدف از نظام اسلامی است، کمک نکرده‌اند، بلکه برای مکتب اسلام چهره‌ای غیرکارا، در تربیت ایجاد نموده‌اند.

۲/۱۲- هم‌گونی معیشتی با مردم

امام علی^۳ پس از جنگ بصره وقتی به منزل یکی از یاران خود وارد

۱. فَأَنْهَمُ صَنْفَانِ: أَمَّا أَحَدُهُمَا لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ «نَهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. تواتر وقتی است که یک لفظ یا یک معنی به طرق مختلف و به اسناد مختلف از منابع اسلامی به ما برسد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه ۶۷ و نامه ۷۶.

شدند، در حالیکه خانه وی وسیع و مجلل بود، ضمن اینکه وی را از ناهم‌گونی معیشتی با مردم به شدت پرهیز داده، روش استفاده درست از دنیا را نیز آموزش می‌دهند:

«مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَج؟»^۱ با این خانه وسیع در دنیا چه می‌کنی؛ در حالیکه در آخرت به آن نیازمندتری؟

و در ادامه می‌فرماید:

«وَيَحْكُ أَتَى لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ (الحق) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ»^۲ وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق (عدل) واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند. تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

۲/۱۳- موضع مردمی و ضد اشرافی

خاکساری حضرت علیه السلام و مردمی بودن و پرهیز از اشرافی‌گری و توصیه به این ارزش‌ها از ناحیه مولی الموحدين بر دوست و دشمن پوشیده نیست. و بخش قابل توجهی از توصیه‌ها و هشدارهای حضرت علیه السلام در نهج البلاغه اختصاص به این مهم دارد. از آن جمله، نامه حضرت علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره است که وقتی به حضرت علیه السلام خبر رسید، وی در یک میهمانی اشرافی شرکت داشته، چنین برای او نگاشته:

«أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فَتِيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدَبَةٍ فَاسْرِعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ. وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۲. همان.

وَعَنَيْتَهُمْ مَدْعُوًّا».^۱ پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه‌های پر از غذای در پی جلوی تو نهادند. گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند.

و در ادامه می‌فرمایند:

«اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می‌خوری؟»^۲

۲/۱۴- گذشت و مدارا با مردم

این خصلت در فرهنگ حکومت حضرت ﷺ از جایگاه رفیعی برخوردار است که با شرایط خاص خودش^۳ قابلیت شمول نسبت به همه کسانی که به نحوی با حکومت و جامعه اسلامی سروکار دارند، را دارد و حضرت ﷺ در جای جای کلمات خود، کارگزاران حکومت را در بخش‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی توصیه به این امر فرموده و این خصلت را موجب تقویت نظام، تقویت انگیزه مردم در حمایت از کارگزاران در شرایط سخت، آرامش جامعه و جلوگیری از تنش‌ها و در یک کلام سازندگی جامعه معرفی می‌نمایند. در جایی بعد از بیان سیمای مالیات دهندگان، نوع برخورد با ایشان را حضرت ﷺ اینگونه بیان می‌فرمایند:

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. برای اطلاع بیشتر، رجوع شود به نهج البلاغه، نامه ۵۳، فرازی که با انصف الله و انصف الناس... شروع می‌شود.

۳. عمده‌ترین آن‌ها اینکه اولاً محل استقرار عدالت در جامعه و ارزش‌های دیگر نباشد، ثانیاً از روی زبونی و ضعف نباشد و ثالثاً موجب سوء استفاده دشمنان و نیرنگ بازان قرار نگیرد.

«فان شکوا ثَقْلًا او عِلَّةً او انقطاع شربٍ او بَالَةً او احالة ارضٍ
اغتمرها غَرَقٌ، او أَجْحَفَ بها عطشٌ، خَفَّفَتْ عنهم بما ترجو ان
يصلح به امرهم ولا يثْقَلَنَّ عليك شيءٌ خَفَّفَتْ به المَوْنَةُ عنهم فأنه
ذُخْرٌ يعودون به عليك في عمارَةِ بلادك و تزيين ولايتك مع
استجلايك حُسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة العدل فيهم، معتمداً
فضل قوتهم بما ذخرتَ عندهم من اجمامك لهم والثقة منهم بما
عودتهم من عدلك عليهم ورفقك بهم، فربما حَدَثَ من الامور ما
اذا عَوِّلَتْ فيه عليهم من بعد احتملوا طيبةً انفسهم به فان العمران
محتمل ما حَمَلْتَهُ وَاِنَّمَا يُؤْتِي خراب الارض من اعواز اهلها»^۱.

اگر مردم از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب
چشمه یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها، یا
خشکسالی، شکایت کردند، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده
تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تسخیف دادن در خراج، تو را
نگران نسازد زیرا آن؛

الف) اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرهای تو و آراستن
ولایت‌های تو نقش دارد.

ب) و رعیت تو را می‌ستایند و تو از گسترش عدالت میان مردم
خشنود خواهی شد و به افزایش قوَّت آنان تکیه خواهی کرد،
بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی..

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به خطبه ۴۴ که حضرت عليه السلام در مورد
مصقله که اسیران جنگ را خریداری کرد و آزاد نمود و چون در مورد تعهد خود ناتوان ماند
گریخت می‌فرماید اگر نمی‌گریخت در حد توان و میسور با او برخورد می‌کردم که اشاره به
گذشت و مدارا در مقابل خاطیان می‌باشد و رجوع شود به نامه ۵۲ که حضرت عليه السلام در تبیین
اوقات نمازهای پنجگانه به ائمه جماعات توصیه می‌فرماید که مدارا با اضعف مأمومین در
نماز جماعات از ملزومات می‌باشد.

ج) و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان‌خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده‌ی شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمل مردم را زیاد می‌کند.

۲/۱۶- شناخت صحیح زمان و محیط و حضور درست در آن

شناخت درست زمان و به تبع آن حضور صحیح در زمان از ویژگی‌های حکومت حضرت علیه السلام می‌باشد. در اولین مرحله، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ماجرای سقیفه بنی ساعده، وقتی عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) و ابوسفیان پیشنهاد خلافت را به امام علیه السلام داده و خواستند با امام علیه السلام بیعت کنند، حضرت علیه السلام برای مردم صحبت می‌کنند و ضمن تبیین راه‌های پرهیز از فتنه‌ها، فلسفه سکوت خود را، شناخت درست زمان مطرح کرده و می‌فرمایند:

«فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ اسْكُتُ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ! هِيَاهُ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي!... بَلْ أُنْدِمَجْتَ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأُضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ».^۱

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند، از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار!.. این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم مضطرب می‌گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!.

و یا پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر در مصر امام علیه السلام مظلومیت و تنهایی خود را بر اساس شناختی که از زمان دارد اینگونه بیان می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

«فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِيَنَّ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَتُّ بِهِمُ الْمَوْتَ،
وَاعْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرَبْتُ عَلَى الشَّجِيِّ، وَصَبَرْتُ عَلَى اخْذِ
الْكُظْمِ، وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ».^۱

نکته قابل توجه اینکه حضرت علیه السلام با شناختی که از خوارج داشتند بعد از ناامید شدن از هدایت ایشان در جنگ نهروان عمده‌ی این گروه را شکست داده، ولی چون خوارج را گروهی می‌دانستند که با نیت جستجوی حق به خطا می‌روند، برای بعد از خود هشدار می‌دهند که طالبین حق که به خطا می‌روند با طالبین باطل تفاوت دارند و چون تشخیص این مهم، بر همگان آسان نیست، از کشتن خوارج، بعد از خود نهی فرمودند.^۲

گفتار امام علیه السلام در روز جمعه ذیحجه سال ۳۵ آن هنگام که مردم درحالیکه درپیشاپیش خود، طلحه و زبیر را داشتند و تقاضای بیعت با حضرت را می‌کردند، شاهد زیبای دیگری بر زمان‌شناسی حضرت است و اینکه چرا امام علیه السلام علیرغم انتصاب الهی به امامت در غدیر خم، بعد از ۲۵ سال انحراف سیاسی مردم در امر خلافت، اینگونه سخن می‌گوید:

«دَعُونِي وَاتَّمَسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأْنُ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَإِنَّ الْآفَاقَ قَدْ
اْغَامَتِ، وَالْمَحْجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكْبْتُ بِكُمْ مَا
أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِرِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ...»^۳ مرا واگذارید و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶. (پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بی‌وفایی یاران) به اطراف خود نگاه کرده یاوری جز اهل بیت خود ندیدم، که اگر مرا یاری کنند، کشته خواهند شد، پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک ناچار فروبستم و با گلولی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم) و خشم خود را فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حنظل شکیبائی نمودم.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۰.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

امر خلافت را به دیگری واگذارید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه‌آمیز است. و چهره‌های گوناگون دارد و دل‌ها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‌ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره‌ی فساد گرفته، و راه مستقیم حق ناشناخته ماند، آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم، براساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش فرا نمی‌دهم.

گویا امام علیه السلام طلحه و زبیر را می‌بیند که اولین گروه سرکش و آشوب طلب خواهند شد و لذا اینگونه اتمام حجت می‌نماید.^۱

تلفیق حرف و عمل از ارزش‌های اصیل در مکتب اسلام به شمار می‌رود لذا زمام‌دارانی موفق‌تر خواهند بود که در وادی عمل نه تنها حضور داشته باشند که از دیگران سبقت نیز گرفته باشند. اما چه سخت است بر زمامداری که خود در همه وادی‌ها پیش از دیگران وارد شود ولی یاران، پاسخ او را با تعلل، نافرمانی و یا بادرشتی بدهند. درد دل‌های امام علی علیه السلام گواه بر این مطلب است که حضرت علیه السلام به عنوان زمامدار جامعه اسلامی نه تنها هیچ کوتاهی از خود نشان نداد که تعلل بعضی همراهان گاهی حضرت علیه السلام را از ادامه کار، باز می‌داشت. در سال ۳۹ هجری پس از شنیدن غارتگری فرماندهان معاویه در «عین التمر» در نکوهش کوفیان فرمود:

«الدَّلِيلُ وَاللَّهُ مِنْ نَصْرَتُمُوهُ وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَاقِ نَاصِلٍ،
أَنْتُمْ وَاللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرِّايَاتِ...»^۲ سوگند به

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج البلاغه، خطبه ۹۲ که حضرت علیه السلام از هول ناکترین فتنه‌های تاریخ را فتنه امویان مطرح می‌کنند و خطبه ۱۶۷ که حضرت علیه السلام اعلام می‌دارند که زمانه را خوب می‌شناسد و اگر اقدامی نمی‌شود بخاطر شرایط خاص است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۸. برای اطلاع به خطبه‌های ۳۴ و ۷۱.

خدا، ذلیل است آن کس که شما یاری دهندگان او باشید، کسی که با شما تیراندازی کند گویا تیری بدون پیکان رها ساخته است. شما در خانه‌ها فراوان، و زیر پرچم‌های میدان نبرد اندکید. در کلامی ویژه، حضرت علیه السلام در مقام مقایسه زمان خود با تاریخ زمامداری بر بشر می‌فرماید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لِيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لَانْهُمْ اُولَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَّاسْرَاعُهُمْ اِلَىٰ باطلِ صَاحِبِهِمْ وَاِبْطَاءُكُمْ عَنْ حَقِّي، وَلَقَدْ اَصْبَحَتِ الْاُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رَعَاتِهَا، وَاَصْبَحَتْ اَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي. اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا، وَاَسْتَمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَاَدْعَوْتُكُمْ سِرًّا وَجَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، اَشْهُودُ كَغِيَابٍ وَ عِبِيدُ كَارِبَابٍ؟»^۱

آگاه باشید، به خدائی که جانم در دست اوست، شامیان بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه در راه باطلی که زمامدارشان می‌رود شتابان فرمان بردارند، و شما در گرفتن حق من سستی می‌ورزید. و هر آینه، ملت‌های جهان صبح می‌کنند درحالی‌که از ستم زمامدار نشان در ترس و وحشتند، من صبح می‌کنم درحالی‌که از ستمگری پیروان خود وحشت دارم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، امّا کوچ نکردید، حق را به گوش شما خواندم ولی نشنیدید، و در این آشکار و نهان شما را دعوت کردم، اجابت نکردید، پند و اندرزتان دادم قبول نکردید. آیا شما حاضران غائب می‌باشید؟ (به عبارتی این چه حضوری در صحنه است که با نبودن یکی است) و آیا شما بردگانی در شکل مالکان هستید؟

این کلام را امام علیه السلام پس از جنگ نهروان در نکوهش لشکریان خود که برای نبرد نهایی با معاویه سستی ورزیدند، ایراد فرموده است.^۱

۲/۱۷- رعایت و ادای حقوق مردم

از مسائل اساسی هر نظام سیاسی، اولاً فهم حقوق متقابل میان حکومت و اقشار مختلف می باشد، ثانیاً توجه به تنوع این حقوق می باشد و ثالثاً، تلاش متقابل در ادای این حقوق می باشد. که در صورت تحقق این سه شرط، نظام سیاسی اتقان لازم را پیدا خواهد کرد.

از باب تقابل حق و تکلیف، هر جا «حق» مطرح می شود، در طرف مقابل پای «تکلیف» به میان می آید، به این معنی که از آنچه «حق مردم» است، «تکلیف دولت» فهمیده می شود و از آنچه «حق دولت» است، «تکلیف مردم» شناخته می شود.

۱. برای اطلاع بیشتر به خطب‌های ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۹۹، مراجعه شود.

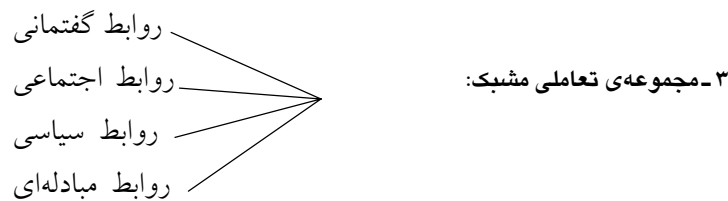
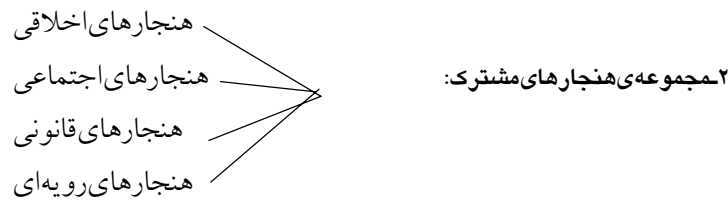
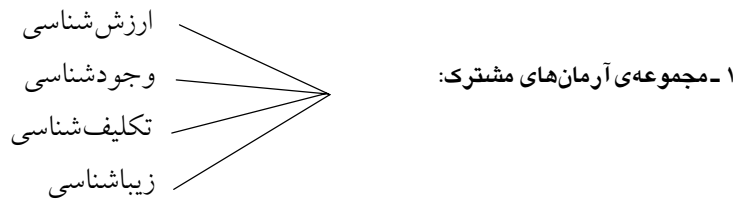


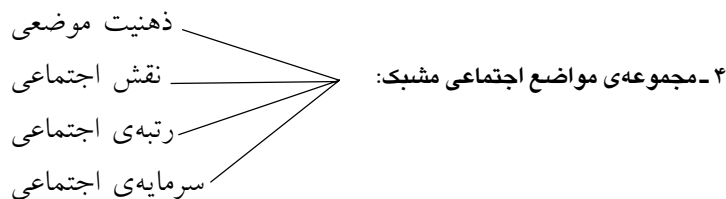
فصل هفتم

نظم و امنيت

تعریف و مبانی نظم

نظم را در لغت به آرایش، ترتیب و توالی معنا می‌کنند، اما در اصطلاح، این کلمه نسبت به حوزه‌های مختلف، معنای متفاوتی دارد. آنچه در این تحقیق مورد توجه است و به عنوان یکی از کارویژه‌های اساسی حکومت به حساب می‌آید، نظم اجتماعی است. در تعریف نظم اجتماعی تعامل چهار مجموعه از عوامل اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد:





نظم اجتماعی در نهج البلاغه

گفتیم که سیاست در فرهنگ اسلامی، مدیریت، توجیه، و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول است،^۱ که به‌عنوان یک وظیفه و تکلیف الهی، متوجه کسانی است که قدرت آن را داشته باشند. بنابراین، شناخت نیازهای فرد و جامعه و تأمین عوامل مرتفع‌کننده‌ی این نیازها برای کسانی که قدرت و دیگر شرایط آن را دارند، یک تکلیف مقدس در حیات اجتماعی است. بر این اساس، مشارکت همه‌ی آحاد جامعه، اعم از دولت و ملت، برای تنظیم روابط اجتماعی و تحقق نظم اجتماعی که زمینه‌ساز نیل به حیات معقول است، ضروری می‌باشد و به عنوان یک ارزش الهی به آن نظر می‌شود، حتی دعوت خداوند در آیات الهی، مبنی بر اجابت دعوت خدا و رسول برای رسیدن به حیات طیبه، می‌تواند از باب تأکید بر همین ارزش الهی باشد.^۲ علاوه بر این، همچنان‌که رشد حیات فردی انسان، نیازمند شناخت قوانین مربوطه و اجرای آن است، حیات اجتماعی هم برای رشد خود نیازمند شناخت قوانین و اجرای قوانین اجتماعی است تا به رشد خود، یعنی حیات معقول برسد.

مردان بزرگ تاریخ، خلاصه‌ی عمر خود را در آخرین وصایای خود

۱. محمدتقی جعفری، پیشین، ص ۴۷.

۲. ر. ک: انفال، ۲۴ (یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذ ادعاکم لما یحییکم) و نحل، ۹۷ (من عمل صالحاً من ذکرٍ او انثی فلنحیینه حیوة طیبه).

بیان می‌کنند. امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خود به فرزندان عزیزش و همه کسانی که تا قیامت از این کلام می‌خواهند بهره‌مند شوند، تقوای الهی را در کنار نظم در امور توصیه می‌فرماید،^۱ که شاید کنایه از این باشد که تقوا، به عنوان نظم درونی و نظم، به عنوان تقوای بیرونی بر هر مؤمن و مسلمانی واجب است. کسانی که تقوا (تنظیم باورهای درونی براساس احساس حضور در محضر خداوند) و یا نظم در امور (تنظیم اعمال بیرونی براساس باورهای درونی) را نداشته باشند، بهره‌ای از رهروی راه هدایت که همان راه انبیاء و اوصیاء است، نخواهند داشت.

حضرت امام علیه السلام در خطبه‌ی منبریه در بیان فلسفه‌ی حکومت اسلامی، اصلاح امور - که ناشی از تنظیم امور اجتماعی انسان‌ها است و در سایه‌ی آن بندگان الهی در امنیت زندگی خواهند کرد - را بیان می‌فرماید:

«اللهم انک تعلم ... و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک».^۲

علاوه بر این، در کلام امام علیه السلام تنظیم روابط فردی و اجتماعی انسان‌ها، در فلسفه‌ی بعثت انبیا امامت اوصیا بیان شده است: امام علیه السلام در یکی از خطبه‌ها، ضمن تبیین فرهنگ جاهلیت، جایگاه بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تشریح می‌فرماید:

«ان الله بعث محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نذيراً للعالمین و امیناً علی التّنزیل، و انتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار، منیخون بین حجارهٍ خُشنٍ و حیّات صُمٍّ، تشربون الکدر، و تاكلون الجشب، و تسفکون دماءکم و تقطعون ارحامکم، الاصلام فیکم منصوبهٌ والاِثام بکم معصوبهٌ»^۳ خداوند، پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

۱. «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم»، (نامه ۴۷).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

هشداردهنده‌ی جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد؛ آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته و در بدترین خانه‌ها زندگی می‌کردید. میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناکِ فاقدِ شنوایی، به سر می‌بردید. آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفاسد و گناهان، شما را فراگرفته بود. در این کلام امام‌العلیه‌السلام به خوبی دیده می‌شود که جامعه‌ی جاهلی عرب اختلالات مختلفی از جمله اختلالات نمادی، هنجاری، رابطه‌ای و توزیعی داشته و این بعثت بوده که با طرح حیات معقول، نظم اجتماعی را به عنوان ارمغان مکتب توحیدی اسلام به ایشان عرضه داشته است.^۱

در بحث استراتژی‌های ایجاد نظم اجتماعی، چهار استراتژی مهم مورد توجه قرار گرفت و در این مقام، نظری به نهج‌البلاغه داریم تا بیان حضرت‌العلیه‌السلام را در این باره بررسی نماییم:

۱- قانون‌مداری و مساوات در اجرای قانون:

از عمده‌ترین استراتژی‌ها در حکومت امام‌العلیه‌السلام برقراری نظم اجتماعی بوده است. قانونی که امام‌العلیه‌السلام مبنای تنظیم روابط اجتماعی می‌داند قانون و حدود الهی است که در بیان فلسفه حکومت خود آن را بیان می‌فرماید:

۱. همین معنا در خطبه ۱۵۷ نیز آمده است؛ ر.ک: مسعود چلبی، پیشین، صص ۱۰۷ - ۲۲۱. در این کتاب اختلال هنجاری را در پنج شکل قطبی شدن هنجاری، تضاد هنجاری، ناپایداری هنجاری، ضعف هنجاری و بی‌هنجاری معرفی می‌کند و اختلال نمادی را ضعف در احساسات، پنداشت‌ها، رموز و اصول مشترک می‌داند و اختلال رابطه‌ای را در میزان و تنوع و چگونگی روابط اجتماعی بین کنش‌گران فردی و جمعی دانسته و بالاخره، اختلال توزیعی، نابرابری در سیستم توزیع قدرت، ثروت، امکانات مادی، موقعیت‌ها و فرصت‌ها می‌باشد.

«و تقام المعطلة من حدودك»^۱ و همین قانون را در ابتدای فرمان حکومت جامع خود به مالک اشتر نخعی به عنوان مبنای روابط اجتماعی بیان می‌فرمایند:

«امرہ بتقوی الله و ایثار طاعته و اتباع ما امر به فی کتابه، من فرائضه و سننه، التي لا یسعد احد الا باتباعها و لا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها»^۲

حضرت سعادت فرد و جامعه را در تنظیم روابط خود براساس اوامر الهی و سنن نبوی ﷺ دانسته و شقاوت و نابهنجاری‌های فردی و اجتماعی را ناشی از اضاعه‌ی این قوانین می‌دانند.^۳ حضرت امیرالمؤمنین برای حفظ تعادل اجتماعی در نامه‌های ۴۷ و ۵۱ یاران و فرزندان خود را به مساوات در اجرای قانون دعوت می‌فرمایند، حتی در قبال قاتل خود با او هر چند امام جامعه را به شهادت رسانده، ولی حدود الهی اقتضا می‌کند که همه‌ی افراد در برابر قوانین الهی مساوی باشند و لذا هیچ تبعیضی مورد قبول نخواهد بود.^۴

حتی همچنان‌که در بیان حقوق دشمنان و اقلیت‌ها متذکر شدیم، حضرت امیرالمؤمنین پایبندی به عهد و پیمان‌هایی که با دشمنان بسته شده را به عنوان یک فریضه‌ی الهی و مبنای نظم اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهند.^۵

۲- توسعه سازمان در ارائه‌ی خدمات مشترک و هماهنگی‌های عمومی:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.
۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: به خطبه ۱۹۶ که در پاسخ به بهانه‌جویی طلحه و زبیر ایراد شد که چرا حضرت با ما مشورت نمی‌کند و حضرت امیرالمؤمنین ملاک عمل خود را قوانین الهی و سنن نبوی ﷺ می‌دانند.
۴. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۳۷، ۱۱۵ و نامه‌های ۴۱، ۴۶، ۵۳، ۵۹.
۵. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۴۳، ۵۵، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۱۷، ۳۳، ۲۷، ۱۹۷، ۲۰۹، ۶۰، ۲۳۸، ۴۰ و نامه‌های ۱۰، ۱۲، ۷۷، ۵۳، ۱۴، ۵۱، ۱۹.

حضرت علی (ع) در نامه ۵۳، هم در باب توسعه‌ی صنعت و بازرگانی و حمایت دولت از صنعتگران و بازرگانان به عنوان کسانی که می‌توانند با چرخاندن چرخ‌های اقتصادی جامعه، زمینه‌ساز نظم اجتماعی بهتر باشند، توصیه می‌فرمایند و هم زمامداران خود را از آفات تجارت و نگرش سوداگرانه در اقتصاد، آگاه می‌سازند و خاطر نشان می‌کنند که وظیفه‌ی حکومت است که با هماهنگی و نظارت و بازرسی، مانع بروز اختلالات اقتصادی بشوند.

«ثم استوصِ بالتجّار و ذوی الصناعات ... فانّهم موادّ المنافع و اسباب المرافق و جُلّابها من المباعد و المطارح فی برّک و بحرک و سهلک و جبلک و حیث لا یلتئمُ الناس لمواضعها ... واعلم مع ذلک، انّ فی کثیر منهم ضیقاً فاحشاً و شحّاً قبیحاً ...»^۱

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر ... چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند؛ از بیابان‌ها و دریاها و دشت‌ها و کوهستان‌ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند ... این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هستند که تنگ‌نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند ...».

۳- تبلیغات و اطلاع‌رسانی:

لزوم عنصر تربیت، انسان‌سازی، تبلیغ و اطلاع‌رسانی جهت ارائه‌ی آگاهی‌های لازم به افراد جامعه - تا ذهنیت درستی نسبت به نظام اجتماعی داشته باشند و همین ذهنیت و باور درست ایشان را در حفظ نظم اجتماعی ترغیب کند - به وفور در کلمات حضرت علی (ع) مورد توجه قرار

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

گرفته است.

حضرت علی (ع) تعلیم و تربیت جامعه را به عنوان یکی از حقوق جدی مردم که برعهده حکومت است یادآوری می‌شود:

حضرت علی (ع) در شگفت‌ترین نامه‌ی خود به معاویه بن ابی‌سفیان، سیاست اسلامی و دینی را تربیت درست انسان‌ها معنا کرده و آن را شأن انبیا و اولیای الهی دانسته و مسلک معاویه و امثال او را متباین با مسلک سیاستمداران دین الهی معرفی می‌نمایند.^۱

بدیهی است که هر نظام سیاسی که تربیت و تعلیم و تبلیغ را در جهت انسان‌سازی، اساس کار خود قرار داده، به‌گونه‌ای حرکت می‌کند که باور مردم نسبت به بنیان‌های فکری که اساس نظم اجتماعی است، اولاً حفظ شود و ثانیاً رشد پیدا کند.

بر همین اساس، حضرت علی (ع) آگاهی دادن به مردم را از واقعیات موجود جامعه، و خدمات، دشمنی‌ها، نفاق‌افکنی‌ها از وظایف جدی حکومت و از خط‌مشی‌های اساسی نظام اسلامی می‌داند.^۲

دو اصل مهم در سیاست‌های تبلیغاتی در نهج‌البلاغه

اول - احترام به افکار عمومی؛ قبلاً در بحث حقوق سیاسی توضیح داده شد.

دوم - دوری از منت، غلو و خلف وعده؛

«ایاک و المنّ علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان من فعلک، او ان تعدّهم فتتبع موعدک بخلفک، فانّ المنّ یبطل الاحسان، والتزید یدّهب بنور الحقّ والخلف یوجب المقت عندالله والناس، قال الله تعالی «کبر مقتاً عندالله ان

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۲۸.

۲. ر. ک: نهج‌البلاغه، نامه‌های ۵۸ و ۳۱، ۵۳ در این میان نامه‌ی اول نهج‌البلاغه ویژگی خاصی دارد که حضرت علی (ع) برای روشنگری مردم کوفه از اوضاع پس از عثمان می‌نگارد.

تقولوا ما لا تفعلون».^۱ با خدمت‌های به مردم، بر آنان منت مگذار، و در عملکردت گزافه‌گویی نکن، و از وعده دادن‌هایی که به جای آوردنشان را نتوانی و به آنها پشت پا می‌زنی، دوری گزین که منت، خدماتت را بی‌بها می‌کند، گزافه‌گویی فروغ حق را بی‌رنگ می‌سازد و خلف وعده، خشم خدا و خلق را برمی‌انگیزد که خدای متعال می‌فرماید: «گفتن آنچه بدان عمل نمی‌کنید، خشم خدا را موجب می‌شود. (صف، ۳).

۴- اجبار اجتماعی؛ در نظام اسلامی تنبیه و اجبار هم نوعی رحمت است، زیرا برای کسانی از اجبار و تنبیه استفاده می‌شود که راهی جز این برای قرار دادن ایشان در مسیر حفظ نظم اجتماعی که زمینه‌ساز رسیدن به حیات معقول است، وجود ندارد.

در بخش‌های مختلف اشاره شد که حضرت ﷺ یکی از ویژگی‌های بارز نظام اسلامی را مدارا با مردم و پرهیز از خشونت و خونریزی می‌شمارد.^۲ اما همچنانکه در جسم انسان، گاهی عضوی دچار مشکل می‌شود و سلامت جسم جز با جراحی و یا قطع آن، حاصل نمی‌شود، در جامعه انسانی نیز، چنانچه سلامت اجتماع جز با شدت و تنبیه عضوی قابل تحصیل نباشد، عقل، شرع و عرف حکم می‌کنند که برای مصلحت عمومی جامعه، استفاده از اجبار تنها راه حل می‌باشد.

حضرت ﷺ مظهر صفات خداوندی است که درباره‌اش می‌خوانیم:

«ایقنت انک ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة و اشدّ

المعاقبین فی موضع النکال والنقمه».^۳

لذا برخورد امام ﷺ با مخالفین نظام سیاسی در زمانه‌ی ایشان گواه بر

این مطلب است که در سرکوبی توطئه با استفاده از اجبار اجتماعی، به

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۲. ر. ک: فصل دوم و فصل پنجم.

۳. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

تنبيه معاندین پرداختند و آتش فتنه‌های جمل، صفین و نهروان را خاموش کردند.^۱

نظم و بی‌نظمی

از آنچه گذشت، روشن شد که نظم اجتماعی از دیدگاه نهج‌البلاغه بر اصولی استوار است که آنها را در شمار اصول اولیه حکومت بیان کردیم و عبارتند از:

- ۱ - حق‌مداری و حق محوری، با معانی مختلفی که برای حق مطرح است (حق به معنای خدا، قانون، قرآن، حقوق).
- ۲ - عدالت و تبعیض ستیزی که نتیجه آن تعادل اجتماع است.
- ۳ - مردم‌داری.
- ۴ - هدایت محوری.

امام علی‌علیه‌السلام هر حرکتی را که در خلاف مسیر این اصول و مخّل به نظم اجتماعی جامعه مشاهده می‌کرد و یا پیش‌بینی می‌نمود، ابتدا درصدد پیشگیری از بروز آن برمی‌آمد و در صورت وقوع، در مرحله‌ی اول با نصیحت، پند و موعظه در رفع آن کوشش می‌نمودند، اما در مرحله‌ی آخر برای حفظ نظم اجتماعی، به مقابله با آن می‌پرداخت. آماری که از خطبه‌ها و نامه‌های حضرت (در برخورد با سه گروه عمده‌ای که در نظم اجتماعی زمانه‌ی حضرت‌علیه‌السلام اختلال کرده بودند)

۱. کتاب آزادی در نهج‌البلاغه، نوشته عبدالعلی بازرگان، فهرستی از خطبه‌ها و نامه‌های حضرت‌علیه‌السلام در رابطه با دشمنان بیان می‌کند. در رابطه‌ی با ناکثین خطبه‌های ۶، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۱، ۳۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹ و نامه‌های ۱، ۲، ۴، ۵۱۴، ۵۷، ۶۳ و در رابطه با قاسطین خطبه‌های ۵۴، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۸ و نامه‌های ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۷۵ و در رابطه با مارقین، خطبه‌های ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۹۹، ۲۳۸ و نامه‌های ۷۷ و ۷۸.

وجود دارد، گواه بر این مدعا می‌باشد. برخورد با برادر خود عقیل بن ابیطالب و برخورد با طلحه و زبیر و برخورد با پیشنهاداتی که به حضرت علیه السلام مبنی بر مماشات با بعض دشمنان و ... می‌شد، همه نشان می‌دهد که آنچه معیار نظم درست برای حضرت علیه السلام بوده، حفظ این اصول بوده است و جامعه‌ای که دارای این اصول نباشد، ولو در ظاهر جامعه‌ای آرامی باشد، ولی از نظمی که جامعه‌ی انسانی را به حیات معقول رهنمون می‌سازد، بی‌بهره خواهد بود.

نظم و آزادی

امام المتقین علیهم السلام بنابر فرهنگ نورانی اسلام، آزادی را یکی از عطیه‌های الهی معرفی می‌کند: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»^۱ و بدیهی است که در نظام سیاسی شکل گرفته از ناحیه حضرت علیه السلام این عطیه‌ی الهی نه تنها باید محافظت شود، بلکه باید زمینه‌ی توسعه آن نیز فراهم گردد.^۲ اما همچنانکه آزادی یک ارزش می‌باشد، نظم اجتماعی هم یک ارزش در جامعه اسلامی است و از آنجا که همه‌ی این اصول باید مکمل یکدیگر در نیل جامعه به حیات معقول باشند، طبیعی است که خودبه‌خود نسبت به یکدیگر قیوداتی را به وجود می‌آورند، لذا به جهت اینکه «آزادی» اختلالی در نظم اجتماعی ایجاد نکند، مرزهایی برای آن مطرح می‌کنند که عمده‌ترین آنها قانون و اخلاق می‌باشد.

در همه‌ی جوامع، در مرحله‌ی اول قانون هم تضمین‌کننده‌ی آزادی و حامی آن است و هم مشخص‌کننده‌ی مرزهای آن. و در مرحله‌ی بعدی،

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. همچنانکه خود حضرت علیه السلام در تبیین فلسفه‌ی بعثت و حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به عطیه‌ی آزادی دارند. (خطبه ۱۴۷).

اخلاق و ارزش‌های آن است که برای آزادی، مرزهایی را به وجود می‌آورد. اما در دیدگاه امام المتقین علیه السلام در نهج البلاغه، هرجا سخن از قانون می‌شود، مراد قانون شرع مقدس اسلام است که اخلاق اسلامی را نیز در بر دارد و این قانون جامع، با در نظر گرفتن حقوق فردی و اجتماعی افراد و حقوق حکومت، مرزهایی برای آزادی (از آن جهت که اختلالی در نظم اجتماعی به وجود نیاورد) بیان نموده است.

۱- رعایت حدود و مقررات شرعی: هیچ مکتبی از جمله مکتب اسلام، آزادی بی‌قید و شرط و آزادی مطلق را جایز نمی‌داند؛ چون قبول آزادی مطلق به معنای جواز هرج و مرج اجتماعی خواهد بود و در نهایت به نفی آزادی خواهد انجامید. پس به حکم عقل و شرع آزادی باید محدود به حدود و مقررات شرعی باشد، یعنی هیچ‌کس آزاد نیست و حق ندارد احکام شرع اسلام را نقض کرده و زیر پا بگذارد و به بهانه‌های مختلف توقع نقض حقوق الهی را داشته باشد.

حضرت علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر چنین می‌فرماید:

«فَلَمَّا افْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحَكْمِ
بِهِ فَاتَّبَعْتَهُ، وَ مَا اسْتَنْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فَاقْتَدَيْتَهُ، ... وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ
أَمْرِ الْأَسْوَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي، وَ لَا وَلِيِّتُهُ هُوَ
مَنِّي، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ انْتَمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ»^۱
روزی که خلافت به من رسید در قرآن نظر افکندم، هر دستوری
که داده و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم و به راه و رسم پیامبر
اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ اقتدا نمودم ... وَ أَمَّا اعْتِرَاضُ شِمَا كَهْ چَرَا بِأَهْمِهِ بِهِ
تَسَاوَى رِفْتَارِ كَرْدَم، اَیْنِ رُوشِی نَبُودَ كَهْ بِهِ رَأْیِ خُودُو یَا بِأَ
خُوَاسْتِی دَلْ خُودِ اِنْجَامِ دَادِهْ بَاشَم، بَلَكِهْ مِنْ وَ شِمَا اَیْنِ كُونِهْ رِفْتَارِ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

را از دستورالعمل‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموختیم، که چه حکمی آورد و چگونه آن را اجرا فرمود. پس در تقسیمی که خدا به آن فرمان داده به شما نیازی نداشتیم.

بحثی که در قاطعیت نسبت به اجرای حق و عدالت در اصول اساسی حکومت گذشت، مؤید این مطلب است که هیچ‌کس از اطرافیان و یا استانداران و غیره، به خود اجازه نمی‌داد که از مسیر حق و عدالت و قانون الهی تخطی کند.

۲- رعایت مصالح عمومی:

حضرت ع در نامه‌ای به حارث همدانی چنین می‌نویسد:

«... واحذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یکره العامة المسلمین».^۱ پرهیز از کاری که تو را خشنود می‌کند، ولی برای عموم مسلمین ناخوشایند است!

یکی از اصول فرهنگ اسلامی، تقدّم اهمّ بر مهمّ است و این واضح است که تقدّم مصالح عمومی بر مصالح شخصی از مصادیق تقدّم اهمّ بر مهمّ است و از این اصل مهم استفاده می‌شود که یکی از قیود آزادی، رعایت مصالح عمومی باشد.

۳- رعایت حریم خصوصی: از قواعد اصلی و بنیادی در فقه و احکام اسلامی، «قاعده‌ی لاضرر» می‌باشد که براساس آن هیچ‌کس حق ندارد به بهانه‌ی آزادی در انجام کاری، ضرری بر کسی وارد کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قضیه‌ی سمرة بن جندب که به بهانه‌ی کاشتن یک درخت در باغ شخص دیگر، هر روز بدون رعایت حریم خصوصی دیگران، می‌خواست آزادانه وارد حریم خصوصی آن شخص بشود، دستور قطع درخت مربوط به سمرة را داد و اعلام فرمودند که «لاضرر و لاضرار فی

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

الاسلام»^۱ هیچ‌کس به بهانه‌ی داشتن آزادی، نمی‌تواند ضرری به دیگران وارد کند.

امنیت

امنیت و نظم رابطه‌ی متقابلی در یک نظام سیاسی دارند، لذا انسجام اجتماعی را از کارویژه‌های امنیت و امنیت را از ثمرات نظم اجتماعی می‌توان به حساب آورد.

در نظام سیاسی اسلام، امنیت، چتری است که باید همه‌ی آحاد و اقشار جامعه از سایه‌ی آن بهره‌مند باشند و تنها مجرمان و اخلاص‌کنندگان در نظم و امنیت جامعه هستند که از این چتر امنیتی خارج می‌باشند و نظام سیاسی نه تنها نسبت به آنها، تعهد حفظ امنیت ندارد بلکه برای حفظ امنیت جامعه، مسئول است که از آنها سلب امنیت کند.

امنیت فردی و سیاسی

امنیت در تمام جوانب آن، به‌عنوان یکی از اهداف حکومت حضرت ﷺ مورد توجه‌ی جدی بوده است، امام ﷺ نه تنها در ابتدای حکومت خود، بیعت تحمیلی را طلب ننمود تا امنیت فردی و سیاسی مورد خدشه قرار گیرد بلکه در مقابل سرباز زدن اشخاصی همچون زید بن ثابت، رافع بن خدیج، نعمان بن بشیر، عبدالله بن عمر، اسامة بن زید، کعب بن مالک، کعب بن عجره، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، فضالة بن عیید، حسان بن ثابت و محمد بن مسلمه از بیعت، ایشان را آزاد گذاشت.^۲

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹۴.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷، ص ۸۲، به نقل از خوارزمی.

در حکومت امام‌العلیه السلام همه‌ی مخالفان و دشمنان و اقلیت‌ها از هرگونه امنیتی برخوردار بودند^۱ و مادامی که دست به شورش نزده بودند و به نظم و امنیت اجتماعی تعرضی نداشتند، از امنیت و آزادی لازم بهره‌مند بودند، ولی هنگامی که اقدام علنی و یا مخفی‌ای علیه نظام و مصالح ملی داشتند، امام‌العلیه السلام برای حفظ نظم و امنیت جامعه، بعد از یأس از نصیحت‌پذیری ایشان، با شدت با ایشان برخورد می‌کرد و در واقع امنیت آنها را که مخّل امنیت عمومی جامعه بود، سلب می‌نمود.

امنیت سیاسی - اجتماعی

امام‌العلیه السلام در ابتدای حکومت خود، تأمین امنیت انسان‌ها در ابعاد مختلف را اساس قبول حکومت ذکر فرمود:

«و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک»^۲
(مقصود ما از قبول حکومت، بازگرداندن نشانه‌های دین) و
اصلاح آشکار در شهرها و امنیت بندگان ستم‌دیده می‌باشد. قبلاً
مستذكر

شدیم که بیعت با امام‌العلیه السلام آزادانه و آگاهانه بود و هیچ‌گونه اجباری برای گرفتن بیعت برای امام‌العلیه السلام مطرح نبود، که گفته شود امنیت کسی سلب شده است، لذا حضرت‌العلیه السلام می‌فرماید:

«لم تکن بیعتکم ایّای فلتة»

بیعت شما با من بی‌اندیشه و ناگهانی و بی‌تدبیر نبوده است. در ادامه، حضرت همین امنیت را زمینه‌ساز و همچنین نتیجه‌ی رشد و کمال معنوی جامعه می‌دانند.

حضرت‌العلیه السلام هنگامی که برای سرکوبی فتنه پیمان‌شکنان و

۱. ر. ک: فصل دوم، حقوق مردم بر حکومت.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱.

آشوب طلبان جمل در حرکت بودند، نامه‌ای برای مردم کوفه نوشتند:

«من عبدالله علی امیرالمؤمنین الی اهل الکوفة، جبهة الانصار، و سنام العرب، اما بعد، فأتی أخبرکم عن امر عثمان حتی يكون سمعه کعیانه. انّ النَّاس طعنوا علیه، فکنت رجلاً من المهاجرین أكثر استعبابه و أقلّ عتابه، و کان طلحة والزبیر اهون سیرهما فیه الوجیف و ارفق حدائهما العنیف و کان من عائشة فیه فلتة غضب، فأتیح له قوم قتلوه، و بايعظ الناس غة مستکرهغ و لا ثقیین بل طائعغ تقيین».^۱ از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مردم کوفه که در میان انصار پایه‌ای ارجمند دارند و در عرب مقامی بلند! من شما را از کار عثمان آگاه می‌کنم، چنانکه شنیدن آن همچون دیدن بود. مردم بر عثمان خرده می‌گرفتند. من یکی از مهاجران بودم و بیشتر خشنودی وی را می‌خواستم و کمتر سرزنشش می‌نمودم. اما طلحه و زبیر آسان‌ترین کارشان این بود که بر او بتازند و برنجانندش و ناتوانش سازند. عایشه نیز سربرآورد و خشمی را که از او داشت آشکار کرد و لذا دسته‌ای بر او تاختند و غرق خونس ساختند، پس مردم بدون اکراه و اجبار و در فضایی آزاد و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند.

حضرت علیه السلام، در این کلام، هم از اهتمام خود درباب حفظ امنیت در زمان عثمان سخن می‌گوید و هم هشدار نسبت به هرگونه اختلال در امنیت اجتماعی می‌دهد و هم بیعت مردم با خود را به دلیل درخواست امنیت مطرح می‌کند.

حضرت علیه السلام در فرمان جامع خود خطاب به مالک اشتر، پیوند بین امنیت سیاسی - اجتماعی را با امنیت معنوی و فرهنگی و امنیت اقتصادی

۱. نهج البلاغه، نامه ۱.

و شغلی بیان می‌فرماید:

«واجعل لذوی الحاجات منك قسماً تُفَرِّغَ لهم فيه شخصك، ...
 حتّى يُكَلِّمَكَ متكلّمهم غير مُتَتَعِّع، نأْتِي سمعتُ رسول الله ﷺ،
 يقول في غير موطن، لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ
 الْقَوَى غير متتتع». ^۱ برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی را
 معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان بپردازی، [بعد از
 سفارش چگونه نشستن با مردم، که احساس امنیت کنند] تا
 سخنگوی مردم بی‌هراس و بی‌درمانگی در گفتار، سخن خویش
 را بگوید، که من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می‌فرمود:
 هرگز امتی را پاک و آراسته نخوانند مگر آنکه در آن امت
 بی‌آنکه بترسند و در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا بستانند.
 نکته مهم اینکه حضرت ﷺ نه تنها مالک اشتر را به ارتباط با مردم در
 فضایی آکنده از امنیت و سادگی سفارش می‌فرماید، بلکه از کسانی که با
 ایشان مانند جباران برخورد می‌کنند، تقاضا می‌کند که اینگونه با آن
 حضرت ﷺ برخورد نکنند. ^۲

امنیت اقتصادی

در باب حقوق اقتصادی مردم، به نامه ۲۵ نهج البلاغه که حضرت ﷺ
 خطاب به مأموران جمع‌آوری زکات نوشته‌اند اشاره شد که در آن نکات
 قابل توجهی مطرح است:

- ۱ - اقتضای ترس از خدا، عدم تعرض به امنیت دیگران است.
- ۲ - در وصول واجبات مالی مثل مالیات، حفظ امنیت اقتصادی و
 حریم خصوصی افراد، امری واجب و محترم است.
- ۳ - مأموران اخذ مالیات باید با حسن ظن به آنچه مردم در مورد اموال

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (بند ۶۲).
 ۲. نهج البلاغه، نامه ۲۰۷.

خود می‌گویند برخورد کنند و با سوء ظن، به امنیت اقتصادی کسی تعرض نداشته باشند.

۴ - پرداخت واجبات مالی و ادای حقوق الهی منافاتی با امنیت اقتصادی و مالکیت ندارد.

حضرت در فرمان حکومتی خود به مالک اشتر، توصیه‌هایی در جهت امنیت اقتصادی طبقه‌ی تجار، بازرگانان و صاحبان صنایع می‌فرماید:

«ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات و اوصی بهم خیراً...»^۱

امنیت قضایی

در حقوق قضایی به این مهم اشاره شد که امنیت قضایی همچون چتری است که ابعاد دیگر امنیت را پوشش می‌دهد و حمایت می‌کند. در فرازی از نامه ۵۳، حضرت^{علیه السلام} سیزده صفت را برای قاضی مطرح می‌کنند و سه وظیفه برای دولت در برابر قضات، که این وظایف طرفینی چنانچه درست رعایت شود، امنیت قضایی را به دنبال خواهد داشت. از جمله وظایف دولت در قبال قضات این است که جایگاهی برای ایشان در نظر بگیرد که هیچ یک از خواص، طمع در قاضی نورزند و به سبب این جایگاه، از غافلگیر شدن و ترور شخصیت در امان باشد.^۲

آخر کلام اینکه، امنیت جامعه آن قدر برای امام^{علیه السلام} اهمیت دارد که پس از جنگ نهروان و فرو نشاندن فتنه مقدس‌مآبان خوارج، حضرت^{علیه السلام} مردم را برای نبرد مجدد با معاویه و قاسطین فرامی‌خواند، ولی مردم سستی می‌کنند. معاویه نیز فرصت را مغتنم شمرده و با سپاهی به سرکردگی «سفیان بن عوف غامدی» به «شهر انبار» حمله می‌کند و پس از

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. برگرفته از: محمود قوچانی، فرمان حکومتی پیرامون مدیریت، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۵۱.

قتل «ابوحسان اشرس بن حسان بکری» و اندکی از یارانش که به همراه او آماده نبرد شده بودند، به قتل و غارت شهر می‌پردازد!

وقتی این خبر به امام علیه السلام رسید، بر منبر رفت و مردم را فراخواند، اما جوابی نشنید، لذا از منبر پایین آمد و پیاده و غضبناک به طرف نخيله (میدان بسیج و سان لشکر کوفه) روان شد، ولی سران و بزرگان کوفه حضرت علیه السلام را با اصرار بازگرداندند!

حضرت علیه السلام سپاهی را به فرماندهی سعید بن قیس همدانی به تعقیب غارتگران فرستاد، ولی ایشان به شام گریخته بودند و سپاه بی‌نتیجه بازگشت، حضرت علیه السلام به شدت اندوهگین بود و به خاطر شکسته شدن حرمت مردمان و امنیت ایشان و از ناراحتی سستی کوفیان، افسرده و رنجور شده بود تا آن حد که نتوانست ایستاده خطبه بخواند لذا خطبه‌ای را انشاء فرمود و به سعد داد تا او برای مردم بخواند.

حضرت علیه السلام در این خطبه، معروف به خطبه جهادیه می‌باشد.^۱ بعد از بیان فضیلت جهاد در راه خدا و امتیاز مجاهدان و گناه فراریان، می‌فرمایند:

«و هذا خو غامد و قد وردت خيله الانبار، وقد قتل حسان بن حسان البکری، و ازال خيلکم عن مسلکها. و لقد بلغنا ان الرجل مشم کان یدخل عط لثراًة لثسلة والاخرى اشعاده فينکع حجلها و قلشاً و قلائدها و رعائها، ما جتنع منه الا بالاسق جاع والاسق حام. د انيافوا وافرین، مانال رجلاً مشم کلم و لا أریق أم دم، فلو ان امراً مسلماً مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوماً بل کان به عندي جديراً».^۲

۱. ابن ابی الحديد، پیشین، ج ۲، ص ۸۷ - ۸۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

اکنون سربازان این مرد غامدی به انبار درآمده و حسان بن حسان بکری را کشته و مرزبانان را از جایگاه‌های خویش رانده‌اند، شنیده‌ام مهاجم به خانه‌های مسلمانان و کسانی که در پناه اسلامند درآمده، گردن‌بند و دست‌بند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان در می‌کرده است، در حالی که ستم‌دیدگان در برابر آن متجاوزان، جز زاری و ترحم خواستن سلاحی نداشتند. سپس غارتگران، پشتواره‌ها از مال مسلمانان بسته، نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند، اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه‌ای بمیرد، نه جای ملامت است، که در دیده‌ی من شایسته‌ی کرامت است.

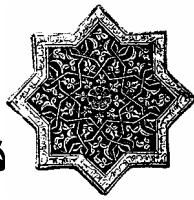
امنیت مرزی

تنظیم سپاه و رسیدگی جامع به ایشان، از برای تأمین امنیت مرزها است که حضرت علیه السلام در این‌باره در نامه ۵۳ به مالک اشتر سفارش می‌فرمایند:

«فالجند باذن الله، حصون الرعية و زين الولاية و عز الدين و سبل الامن و ليس تقوم الرعية الا بهم»^۱؛ سپاهیان به فرمان خدا، مردمان را دژی استوارند، و والیان را زینت و وقار، دین به آنان ارجمند است و راه‌ها بدانان امن، و کار مردمان جز به سپاهیان قرار نگیرد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

فصل هشتم



مدیریت زمان

مدیریت زمان

مرد خردمند هنرپیشه را عمر، دو بایست در این روزگار تا ز یکی، تجربه آموختن با دگری، تجربه بردن به کار فرصت‌ها چون ابر بهاری درگذرند و با گذشت زمان، سرمایه‌ی گران‌بها و بی‌بدیل عمر شتابان از دست می‌رود. باید هوشیار باشیم و فرصت‌ها را از دست ندهیم. در این قسمت از بحث مدیریت وقت و زمان در پی آنیم که با استفاده از رهنمودهای امامان علیهم‌السلام نشان دهیم بهترین شیوه‌ی بهره‌وری از فرصت‌ها کدام است؛ چه چیزی مانع استفاده از فرصت است؛ چگونه از هدر دادن وقت جلوگیری کنیم و چه سان هر کاری را در زمان مناسب انجام دهیم.

۱. ضرورت استفاده‌ی مناسب از فرصت‌ها

عمر، سرمایه‌ی گران‌بهایی است که اهمّیت آن بر کسی پوشیده نیست. پس باید هوشیار بود و بیش‌ترین سود را از آن برد. این واقعیت بسیار مهم در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز آمده است که به آن می‌پردازیم:

الف. فرصت‌ها به سرعت از دست می‌روند؛

در سخنان حضرت علی علیه‌السلام، این واقعیت با تشبیهی بسیار دل‌نشین چنین بیان شده است: «فرصت‌ها مانند ابر درگذرند، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید^۱».

حضرت در جمله‌ی نخست با تشبیه فرصت‌ها به ابر، واقعیت

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۷.

زوال‌پذیر فرصت‌ها را بیان می‌کند و در جمله‌ی بعدی نتیجه می‌گیرد باید از این فرصت‌های گریزنده، بهترین استفاده را کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که فرصت به دست آمده را از دست بدهد و در انتظار به دست آوردن کامل مطلوب خود بنشیند، روزگار، فرصت‌هایش را از او سلب می‌کند؛ زیرا شأن روزگار، نابودی فرصت‌ها و راه و روش زمان، از دست رفتن است^۱».

امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

«فرصت با شتاب از دست می‌رود و با کندی باز می‌گردد^۲».

ب. ضایع کردن فرصت غصّه آور است؛

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«ضایع کردن فرصت‌ها و از دست دادن زمان، غصّه‌آور است^۳».

آن حضرت در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

«از زمان خود بیش‌ترین استفاده را بنما، پیش از آن که از دست دادن آن

موجب غم و اندوه تو شود».

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده که فرموده‌اند:

«از دست دادن فرصت‌ها اندوه‌ها می‌آورد^۴».

حال باید دید چگونه از دست دادن زمان و فرصت‌ها انسان را گرفتار فشار روانی، اضطراب و اندوه می‌کند. کسی که سرمایه‌ی گران‌بهای عمر را بی‌نتیجه از کف دهد و در مقابل‌اش چیزی به دست نیاورد گرفتار عذاب وجدان و در نتیجه دچار فشارهای روانی می‌شود. افزون بر این که

۱. همان، ج ۷۸، ص ۲۶۸. ۲. همان / ۷۹.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۷؛ نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۱۴.

۴. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.

از دست دادن فرصت‌ها گاهی انسان را دچار گرفتاری‌های فراوان کاری و... می‌کند که نتیجه‌ی جز غم و اندوه ندارد.

فرض کنید کارمندی به هر دلیل، فرصت‌های کاری را از دست داده، کارهایش را به موقع انجام نداده است، پس وقت تلف شده او را در تنگنای زمان قرار می‌دهد و به نوعی فردای او را به خطر می‌افکند. چنین شخصی برای جبران فرصت‌های از دست رفته می‌کوشد کار بسیار را در زمان اندک به انجام برساند. پس با عجله و شتاب تصمیم می‌گیرد، کارها در زیر فشار صورت می‌پذیرد، برنامه‌ریزی‌ها و ساعات کار بیش‌تر می‌شود در نتیجه فشار روانی شدت پیدا می‌کند و خود را در اضطراب و ناراحتی می‌بیند.

بنابراین هر یک از عوامل ضایع‌کننده‌ی وقت، عامل تولید‌کننده‌ی فشارهای روانی نیز هستند، و کسانی که از فرصت چنان‌که باید، استفاده می‌کنند، از غصه‌ها و فشارهای روانی در امان‌اند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«هر که از فرصت چنان‌که باید، بهره بگیرد از غصه در امان است»^۱.

امام باقر علیه السلام در وصیت به «جابر» چنین می‌فرماید:

«مبادا فرصت‌های به دست آمده را از دست بدهی، که در این میدان، آن

که وقت را ضایع کند زیان می‌بیند»^۲.

خواجه رشید می‌گوید:

«موجود را به مفقود؛ و یافته را به نایافته مفروش»^۳.

رشید یاسمی می‌گوید:

۲. تحف العقول / ۲۹۵.

۱. غرر الحکم / ۳۰۱.

۳. عمر دوباره / ۱۳.

«روزی اگر بکارگزاری، هزار بار
 بهتر، ز سال‌هاست که در خواب و خورگذشت
 فرصت شمار باقی ایام و کار کن
 فرصت، دگر به دست نیاید، اگر گذشت^۱

۲. تنظیم وقت برای استفاده‌ی مناسب از فرصت‌ها

یکی از راه‌های بهره‌برداری مناسب از فرصت‌ها، تنظیم و تقسیم وقت‌های شبانه‌روزی است. با تنظیم و تقسیم وقت‌ها فرصت‌ها هدر نمی‌رود و هم میان کار، زندگی خصوصی و وظایف عبادی تعادل ایجاد می‌شود؛ از این رو رهبران الهی رهنمودهای ارزش‌مندی در این باره دارند.

حضرت علی‌علیه السلام نیز در تقسیم وقت‌ها بیان حکیمانه‌یی دارد:
 «انسان مؤمن، ساعت‌های زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند؛
 قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمتی را در راه
 اصلاح معاش به کار می‌گیرد، قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذت‌های
 حلال و دل‌پسند اختصاص می‌دهد و برای عاقل، درست نیست
 فرصت‌هایش را جز در یکی از این سه جهت از دست بدهد^۲.
 ادیسون گوید:

«برای پیروزی، یک راه آسان وجود دارد؛ هیچ فرصتی را برای کار کردن
 از دست ندهید و اگر وقت شما محدود است، وقت اختراع کنید^۳.
 دکتر حسن پزشک‌زاده می‌گوید: «وقتی با یکی از ادیبان فرانسه
 روبه‌رو شدم و او از من پرسید معنای این شعر سعدی چیست؟

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۲.

۱. عمر دوباره / ۴۳.

۳. عمر دوباره / ۱۰.

مرد خردمند هنرپیشه را عمر، دو بایست در این روزگار
تا ز یکی، تجربه آموختن با دگری، تجربه بردن به کار
من معنای معمولی آن را گفتم که: شخص را دو عمر باید تا با یک عمر،
تجربه بیاموزد و با عمر دوم، آن تجربه‌ها را به کار اندازد.

ادیب فرانسوی گفت: توجیهی که شما می‌کنید، توهین به مقام سعدی
است؛ زیرا شخص دانشمند و حکیمی، مثل سعدی، آرزوی امری محال
را نمی‌کند و به خوبی می‌داند به کسی دو عمر نمی‌دهند، بلکه معنای
شعر سعدی این است که آدم عاقل، عمر را دو قسمت می‌کند؛ نیمی را
صرف علم و تجربه و در نیم دیگر عمر، آن علم و تجربه را به کار می‌بندد،
و ما فرانسوی‌ها نیمه‌ی اول را عمر زحمت، و نیمه‌ی دوم را عمر راحت
می‌گوییم^۱.

بنابراین، یکی از راه‌های بهره‌برداری مناسب از فرصت‌ها تنظیم وقت
و برنامه‌ریزی جهت سود بردن مناسب از وقت‌هاست.

۳. تقسیم کار برای استفاده‌ی مناسب از وقت

تقسیم کارها و واگذار کردن قسمتی از مسئولیت‌ها به دیگران یکی از
شیوه‌های استفاده‌ی بهینه از وقت‌ها و فرصت‌هاست. کسانی که به هر
دلیلی کارها را تقسیم نمی‌کنند و خود مسئولیت انجام همه‌ی کارها را به
عهده می‌گیرند، یا در هر کاری دخالت می‌کنند، همواره با کمبود وقت
مواجه می‌شوند و فرصت‌های طلایی تفکر، برنامه‌ریزی، خلاقیت و... را
از دست داده، همیشه درگیر کارهای روزمره و جزئی می‌شوند. وقتی
خلیفه‌ی دوم با حضرت علی (ع) درباره‌ی رفتن به جنگ مشورت کرد،
حضرت فرمود:

۱. روحیات شرق و غرب / ۷۰.

«تو جایگاه خویش را بشناس و محور باش و با کمک گرفتن از دیگران گردونه‌ی نظامی را به گردش درآور، و بی‌آن که در جبهه حضور یابی، آتش نبرد را بیفروز»^۱.

چند توصیه‌ی مدیریتی در واگذار کردن کار به دیگران

الف. واگذار کردن کار به افراد لایق و کاردان؛

حضرت علی علیه السلام سفارش می‌کند افراد مناسب و شایسته را برای واگذاری کارها انتخاب کنید.

«بر تارک هر شاخه‌ی کارهایت سرپرست مناسبی بگمار، که بزرگی کار بر او چیره نیابد و بسیاری کار، آشفته‌اش نکند. بدان که هرگاه در کار دبیرانت کمبودی باشد و تو بی‌خبر بمانی، دامنگیری خواهد بود»^۲.

ب. مشخص کردن کار برای کسی که کار به او واگذار شده؛

سفارش دیگری که حضرت علی علیه السلام در واگذار کردن کار به دیگران کرده‌اند این است که وظیفه‌ی کاری کسی که کاری را به او واگذار کرده‌ای به دقت تعیین کن به گونه‌ای که بتوانی در صورت تخلف، بازخواست کنی، بنگرید:

«برای هر یک از خدمتگزارانت کاری ویژه تعیین کن که بتوانی بازخواستش کنی، که این، زمینه‌ی بی‌مسئولیتی و نهادن کارها به امید یکدیگر را بیش از پیش نفی می‌کند»^۳.

و نسبت به کسانی که کاری به آنان واگذار شده، تأکید می‌کند، همان کاری را که مسئولیت‌اش را گرفته‌اند انجام دهند و از درگیر شدن به کار دیگری که مسئولیت‌اش با دیگری است دوری کنند:

۱. فرهنگ جهاد، سال پنجم، ش اول، پاییز ۱۳۷۸، ص ۴۵.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. همان. ۳.

«بی‌گمان این روش که مرد، مأموریت و مسئولیت خویش را رها کرده، درگیر کاری دیگر شود که مسئولیت‌اش با دیگری است، ناتوانی آشکار است و بیانگر اندیشه‌پی‌ویرانگر^۱».

هم‌چنین می‌فرماید:

«به چیزی مشغول باش که مسئول آنی^۲».

در قسمتی دیگر از آن حضرت می‌خوانیم:

«خوشا به حال کسی که تمام اندیشه‌ی خود را به چیزی منحصر می‌کند که به او مربوط است و همه‌ی کوشش خود را به چیزی مشغول می‌دارد که سبب نجات اوست^۳».

یکی دیگر از نکته‌هایی که در تقسیم کار باید مورد توجه قرار گیرد این است که هر کس به اندازه‌ی توانش مسئولیت بپذیرد؛ زیرا قبول مسئولیت بیش از حد، موجب از بین رفتن وقت و کار می‌شود. آنان که زیاد مسئولیت دارند، وقت برنامه‌ریزی ندارند و نمی‌توانند کارها را به صورت اصولی تقسیم کنند. در نتیجه، فرصت‌ها از دست می‌رود و کارها خراب می‌شود. این گونه افراد تا دیر وقت کار می‌کنند، اما به نظر نمی‌رسد هرگز به مقصد دست یابند.

برای پذیرش بیش از حد مسئولیت، علت‌های مختلفی وجود دارد؛ از جمله نیاز به موفقیت که موجب می‌شود بیش از حد مسئولیت بپذیریم، عدم اطمینان که موجب می‌شود بکوشیم تا شایستگی خود را ثابت کنیم، ناتوانی در واگذاری کار که موجب می‌شود نتوانیم کارها را میان دیگران تقسیم کنیم و همه را خود به دوش می‌کشیم، حدس نادرست از انجام کار در محدوده‌ی زمانی، ناتوانی در گفتن «نه» به منظور خشنود کردن

۱. تحف العقول / ۱۶۱.

۲. نهج البلاغه / ۱۰۶۹.

۳. غرر الحکم / ۲۰۶.

دیگران، نداشتن مهارت در سازمان‌دهی، و کمال‌طلبی که موجب می‌شود بی‌جهت، کاری را تکرار کنیم.

ریشه‌ی همه‌ی این امور، ضعف نفسانی، بدبینی به مردم و... است که در تعالیم دینی برای مبارزه با این خصلت‌های ناروا، دستورهای مفیدی وجود دارد.

انجام کار در زمان مناسب

بی‌شک، بخشی از کارها را مدیر خود باید انجام دهد و دیگران از انجام آن‌ها ناتوانند. علی‌علیه در عهدنامه‌ی مالک اشتر به بخشی از کارهای خاص کارگزارانش اشاره کرده، می‌فرماید:

«برخی از کارها را خود باید انجام دهی. یکی رسیدگی به امور کارگزاران است در مواردی که دبیرانت از عهده‌اش برنمی‌آیند. دیگر برآوردن نیاز کسانی است که به تو روی می‌آورند و معاونت در انجام دادنش ناتوان‌اند^۱».

در انجام این قبیل کارها و کارهای دیگری که به عهده‌ی مدیر گذاشته شده، دو مطلب باید مدّ نظر باشد:

الف. هر کاری در زمان بایسته‌ی خود انجام گیرد؛

حضرت امیرالشیخ خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

«زنهار که در کارها پیش از فرا رسیدن فرصتش، شتاب ورزی، یا به هنگام امکان عملی، فرصت را از دست بدهی، یا به گاه ناشناختن راه، سرسختی پیش‌گیری، یا به هنگام روشن شدنش تنبلی کنی. پس هر کاری را در جای بایسته‌ی خود انجام ده و برای هر عملی در موقعیت فراخورش اقدام کن^۲».

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۲. همان.

حضرت علی علیه السلام در این فرمان، مالک اشتر را به دو چیز سفارش می‌کند: یکی آن که پیش از فرا رسیدن فرصت و زمان کار، شتاب نکند؛ زیرا هر اقدامی پیش از فرا رسیدن وقت آن شتاب‌زدگی و عجله است که از نظر قرآن و روایات ناپسند است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«آرامش و تأنی از خدا و شتاب‌زدگی از شیطان است»^۱.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که میوه را جز در وقت رسیدن آن بچیند، هم‌چون کشاورزی است که در غیر زمین خود کشاورزی کند»^۲.

گفت و گوی بسیار جالبی در این باره میان امام علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام انجام گرفته است:

«امیرمؤمنان از پسرش امام حسن علیه السلام پرسید: عقل چیست؟ گفت: این که قلبت آن چه را به آن سپرده‌ایی نگاه دارد. گفت: دوراندیشی و حزم چیست؟ گفت: این که منتظر فرصت بمانی و هر جا ممکن باشد شتاب کنی... گفت: جهل چیست؟ گفت: فرصت نارسیده را رسیده پنداشتن و در اقدام شتاب کردن»^۳.

دیگر این که، پس از فرا رسیدن فرصت، کندی و سستی نکند؛ زیرا سستی و تنبلی نیز از منش‌های نارواست که باعث از دست رفتن فرصت‌ها طلایی می‌شود.

از این رو در سخنان معصومان علیهم السلام به همان اندازه که از عجله، مذمت شده از سستی نیز به زشتی یاد شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«شتاب کردن پیش از فرصت و سستی پس از رسیدن فرصت، هر دو از

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۷.

۲. نهج البلاغه / ۵۷.

۳. معانی الاخبار / ۳۸۰.

حماقت است^۱».

«هر کس در کارها سستی کند حقوق را از بین می‌برد»^۲.

موانع انجام کار در زمان مناسب خود

عوامل گوناگونی، مانع از انجام کار در زمان مناسب خود می‌شوند، از جمله:

الف. کار امروز را به فردا افکندن؛

بی‌شک عقب انداختن کارها مشکلات فراوانی برای خودتان، همکاران‌تان و سازمان‌تان به همراه دارد.

از آن جا که بسیاری از عوامل تباه کننده‌ی وقت، ریشه در طبیعت و ذات خودمان دارد باید در گام نخست درک کنیم چرا این چنین عمل می‌کنیم و در پس این کار (کار امروز را به فردا افکندن) چه پدیده‌ایی نهفته است؟ اگر کار همراه با خطر باشد، اگر دیگران از شما انتظاراتی بیش از حد داشته باشند، اگر از مهارت و کارایی خود مطمئن نباشید، حتماً آغاز کار را دشوار و عقب انداختن آن را آسان خواهید یافت. مشکل عمومی دیگر نداشتن علاقه به کار است. گاهی انسان‌ها در کاری، تأخیر می‌کنند؛ زیرا احساس خشم و نفرت نسبت به کسی دارند. خشم به طور معمول نسبت به کسی که کاری را به آن‌ها تکلیف می‌کنند، موجب پشت گوش انداختن و خراب‌کاری نسبت به کار است.

امام علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس کاری را از فرصت خود به تأخیر اندازد، مطمئن باشد آن کار

به ثمر و نتیجه نمی‌رسد».

حضرت امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به مالک اشتر، فرمان می‌دهد:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۵. ۲. همان، حکمت ۲۳۱.

«هر روز را به کار همان روز اختصاص بده، که هر روزی را کاری است در حد گنجایش. در وظایف عبادی خویش که در رابطه با خدا و توسل بهترین وقت‌ها و نیکوترین سهم‌ها را قرار ده، هر چند که اگر انگیزه‌ایی شایسته در کار باشد و ملت از آن در سلامت باشند، تمامی وقت‌ها و سهم‌ها از آن خداست^۱».

گاهی ریشه‌ی کار امروز را به فردا انداختن، تنبلی و سستی است و چنان که گذشت در روایات از این صفت ناپسند به شدت نکوهش شده است. گاهی ریشه‌ی تأخیر انداختن کارها ترس از کار است و راه علاج این است که بر ترس غلبه کرده، اقدام کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: اگر از کاری بیمناکی، خود را در آن افکن؛ زیرا ترس از هر کار، بزرگ‌تر از خود کار است^۲.

به هر حال، در سخنان معصومان علیهم السلام از به تأخیر انداختن کارها و امروز و فردا کردن در انجام کار به شدت نهی شده است. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه به اباذر می‌فرماید:

«ای اباذر! از تأخیر در کارها بپرهیز؛ که امروز از آن توسل و از فردا خبر نداری. اگر فردایی داشتی، در آن فردا چنان باش که در امروز، و اگر فردایی نداشتی، برای کوتاهی کردن امروز پشیمان نخواهی شد^۳».

ب. کارها را ناتمام رها کردن؛

ناتمام رها کردن کار، شکل‌های مختلفی دارد. وقتی ما کاری را ناتمام رها می‌کنیم افزون بر تلف کردن فرصت خود، به دیگران نیز آسیب می‌رسانیم. همیشه برای نیمه رها کردن کار، دلیل‌هایی وجود دارد که

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۳. مکارم الاخلاق / ۵۴۰.

حتماً برخی از آن‌ها منطقی است، در این حال، راه‌حل آن است که زمانی که در کار، توقف ایجاد شد، بی‌درنگ شرایطی پدید آوریم که به فضای قبل از توقف بازگردیم.

حضرت علی‌علیه می‌فرماید:

«کار اندکی که بر آن مداومت کنی، امیدبخش‌تر از کار بسیاری است که از آن ملول شوی^۱».

«تمامی کار، به کامل کردن آن است^۲».

ج. آشفتنی در مسئولیت‌ها یا اختیارها؛

وقتی دو نفر در کنار یکدیگر کار می‌کنند و می‌پندارند هر یک کار خود را انجام می‌دهند، در نتیجه کار، دو بار انجام می‌گیرد. به فردی کاری سپرده می‌شود، اما دیگری از آن مسئولیت آگاه نیست، پس مشارکت و همکاری صورت نمی‌گیرد و هر یک می‌پندارد مسئولیت انجام آن کار فقط به او سپرده شده؛ در نتیجه دستورهای متناقضی به دیگران می‌دهند. وقتی مشخص نیست مسئول کیست یا میان مسئولیت و اختیار و اقتدار، تناسبی وجود ندارد، زمان و انرژی بسیاری از بین می‌رود. مسأله‌ی پوشیده بودن مسئولیت بر محور شرح وظایف دور می‌زند. وقتی شرح وظایف نامشخص است یا شرح وظیفه‌ی وجود ندارد، امکان درهم آمیخته شدن کارها بسیار است.

اگر شرح وظایف شما نامشخص است یا اگر شرح وظایف ندارید، بهتر است به این وضعیت نامشخص - که از کارآیی تان می‌کاهد - خاتمه دهید، تا بتوانید هر کاری را در زمان مناسب خودش انجام دهید. به همین دلیل حضرت علی‌علیه به مالک اشتر سفارش می‌کند وظایف

۱. فرهنگ جهاد، سال پنجم، ش اول، ص ۵۳.

۲. غرر الحکم/ ۱۵۳.

هر یک از کارکنان را به دقت مشخص کند:

«برای هر یک از خدمات‌گزارانت، کار مشخصی تعیین کن که بتوان بازخواستش کنی که این، زمینه‌ی بی‌مسئولیتی و نهادن کارها را به امید یکدیگر بیش از پیش نفی می‌کند»^۱.

۵. رعایت اولویت‌ها؛

هنگام تراکم کارها، مدیر باید آن‌ها را اولویت‌بندی کرده، ابتدا کارهای مهم‌تر را انجام دهد و کارهای کم‌اهمیت را به فرصت‌های بعدی موکول کند. اولویت‌بندی نکردن کارها باعث می‌شود مدیر در میان تراکم کارها متحیر بماند و فرصت‌هایش را در انجام کارهایی که از اهمیت کم‌تری برخوردارند، از دست بدهد. حضرت علی علیه السلام زمانی که یارانش را گرد آورده بود و بر جهاد فرا می‌خواند و آنان جز سکوت، واکنشی از خود نشان نمی‌دادند، فرمود: «شما را چه شده است؟ مگر لال شده‌اید؟». گروهی از حاضران گفتند: «ای امیرمؤمنان! اگر شما خود حرکت کنید و در جبهه حاضر شوید ما نیز همراه شما حرکت خواهیم کرد». حضرت در پاسخ با تکیه بر اصل رعایت اولویت در کارها فرمودند: «شما را چه آفت زده است که برای رشد، استواری کافی ندارید و پذیرای هدایت در راستای مقصدی نیستید؟ آیا در چنین پیکار کوچک، سزاوار است که خود بیرون شوم؟ در این گونه کارزارها به حضور یکی از فرماندهان دلیر و جنگ‌آوردتان که مورد رضایت من است، می‌توان بسنده کرد. هرگز مرا نسزد که امور لشکری و کشوری و بیت‌المال و گردآوری خراج و داوری میان مسلمانان و دقت در حقوق دادخواهان را رها کنم، سپس در میان ستونی که در پی ستونی دیگر در حرکت است، بیرون شوم و بسان تیری در تیردان به این سو و آن سو در حرکت باشم در حالی که واقعیت جز این

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

نیست که من قطب آسیایم، چرخ‌های کشور باید بر محورم همراه بچرخد و من در جای خود ثابت بمانم و اگر لحظه‌یی جایگاهم را رها کنم، مدارش سرگردان می‌شود و سنگ زیرین آن به لرزش می‌گراید. این به خدا سوگند پیشنهاد بسیار بدی است^۱.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«آن که به چیز غیر مهم خود را مشغول دارد، کار مهم‌تر را از دست می‌دهد»^۲.

«عامل بخت برگشتگی دولت‌ها چهار چیز است: رها کردن اصول (مسائل مهم و اساسی)، چسبیدن به فروع (کارهای کم اهمیت و تشریفاتی)، پیش انداختن فرومایگان و کنار زدن پرمایگان»^۳.

برنامه‌ی روزانه برای انجام اولویّت‌ها

بهترین شیوه برای رعایت اولویّت‌ها، تنظیم برنامه‌ی روزانه است. اگر برنامه‌ی نوشته شده‌ی روزانه وجود نداشته باشد، زمان با هر مسأله‌ی کوچکی بی‌اثر رها و از دست خارج می‌شود. تنظیم برنامه‌ی روزانه ضامن این نکته است که اولویّت‌های نخست در کار را به پایان می‌رسانید و راهنمای شما به سوی اولویّت‌هایی است که در مسیر کار در طول روز مطرح است.

موانع پای‌بندی به برنامه روزانه

آن چه در تنظیم برنامه‌ی روزانه و تعیین اولویّت‌ها مهم است پای‌بندی به برنامه است. برای پای‌بندی به برنامه‌ی روزانه باید با موانع به طور

۲. همان.

۱. غرر الحکم / ۲۸۳.

۳. همان / ۳۵۷.

جدی مبارزه کنید. در این جا چند عامل از عواملی را که مانع اجرای دقیق برنامه و در نتیجه موجب از بین رفتن وقت می شود ذکر می کنیم:

۱. هدر دادن وقت با تلفن

تلفن با این که در صورت استفاده ی مناسب، یکی از عوامل صرفه جویی در وقت است، اما با کمال تأسف امروزه به تلف کننده ی تمام عیار وقت تبدیل شده است. کسانی که تصوّر نمی کنند بیش تر وقت شان از طریق تماس های تلفنی از بین می رود و در نتیجه در اجرای برنامه ی روزانه با مشکل روبه رو می شوند، می توانند دقایقی را که برای تماس تلفنی تلف شده، ثبت کنند تا روشن شود چه مدت از زمان کاری آن ها را تلف شده است.

برای کم کردن ضایعات وقتی تلفنی پیشنهاد می شود:
۱. تا آنجا که امکان دارد پاسخ تلفن ها را به عهده ی دیگری بگذارید و به او اجازه و اختیار بدهید:

الف: در حدّ امکان خودش کارها را انجام دهد.

ب: کار را به کسی دیگر واگذار کند.

ج: تماس های تلفنی را عقب بیندازد.

د: پیام ها را گلچین و گزینش کند و در اختیار شما بگذارد.

۲. در شبانه روز، ساعت مشخصی را برای پاسخ دادن به تلفن های ضروری اختصاص دهید.

۳. برای هر تماس تلفنی، زمان اندکی را مشخص کنید و از حرف های غیر ضروری بپرهیزید.

۲. دیدارها و ملاقات های پیش بینی نشده

یکی دیگر از موانع اجرای دقیق برنامه ی روزانه، دیدارهایی است که در برنامه ی روزانه پیش بینی نشده است. آن کس که به دیدار شما آمده

ممکن است یک دوست باشد، یا یکی از همکاران و افراد گروه خودتان و یا مقام بالادست و... آن چه در مورد این قبیل میهمانان ناخوانده مشترک است، این که همه‌ی آنان خواستار این هستند که دست از کار بکشید و به آنان توجه کنید، و از آن جا که این قبیل دیدارها، فراوان پیش می‌آید، در نتیجه در اجرای برنامه‌ی روزانه و اولویت‌های از پیش تعیین شده خلل وارد می‌سازد.

حضرت علی علیه السلام ضمن سفارش فراوان به کارگزارانش درباره‌ی دیدار با مردم به آنان توصیه می‌کند که این دیدارها باید حساب شده و در ساعت‌های معین از روز باشد:

«برای کسانی که نیازمند مراجعه به تو هستند ساعتی از وقت خود را آزاد بگذار که خود آماده‌ی پذیرفتن‌شان باشی و در جلسه‌ی همگانی با آنان حضور یابی^۱».

«...هر روز عصر در دو نوبت محض با مردم دیدار کن، برای فتواخواهان فتوا بده، ناآگاهان را آگاهی ده، با دانشمندان به گفت و گو بنشین، تو را با مردم جز با زبانت سفیری نباشد و جز چهره‌ات پرده‌بی، در آن ساعت هیچ صاحب حاجتی در هیچ صورتی از دیدارت منع نشود و پشت در نماند که مراجعه و نیازها اگر در اولین لحظه‌ی ورود، رد شود، برآوردن بعدی‌شان ستایش‌انگیز نخواهد بود^۲».

برای کنترل کردن میهمانان ناخوانده و کم کردن وقت این‌گونه دیدارها باید تا حد امکان دریابید آنان از شما چه می‌خواهند، آن گاه با توجه به موقعیت، یکی از موارد چهارگانه‌ی زیر را انتخاب کنید:

الف: درخواست مهمان ناخوانده را ارزیابی کنید، که به راستی جنبه‌ی اضطراری دارد.

۱. فرهنگ آفتاب، ج ۴، ص ۲۱۷۴. ۲. همان/ ۲۱۷۵.

ب: برای وقت دیگر با او قرار بگذارید که لطمه‌یی به اجرای برنامه‌ی روزانه نزند.

ج: پیشنهاد کنید موضوع را با شخص مناسب‌تری مطرح کند.
د: تشویق کنید که خود راه چاره‌ایی بیندیشد.

۳. بی‌نظمی فردی

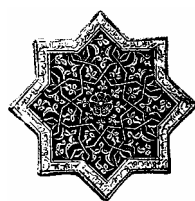
یکی دیگر از موانع جدی در اجرای برنامه‌ی روزانه، بی‌نظمی شخصی است. افراد بی‌نظم، وقت را فراوان هدر می‌دهند، برنامه‌های از پیش تعیین شده را زیر پا می‌گذارند و همیشه از کمبود وقت و مشغله‌ی زیاد گلایه‌مندند. بهترین راه مبارزه با بی‌نظمی شخصی، تمرکز فکر بر روی اولویت‌های از پیش تعیین شده و حواله دادن کارهای دیگر به وقت مناسب خود است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«به شما دو تن (حسن و حسین) و همه‌ی فرزندان و کسانم و هر کس که این نامه به دست وی رسد، سفارش می‌کنم تقوا پیشه سازید و کارهای خود را نظم دهید^۱».

«کار هر روز را در همان روز انجام ده، که هر روز را کاری است^۲».

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام/ ۹۷۷. ۲. همان.



فصل نهم

فرهنگ سازی در نهج البلاغه

فرهنگ و فرهنگ سیاسی

در تعریف فرهنگ، تعابیر فراوانی وجود دارد، انسان‌شناسان کلاسیک، فرهنگ را در معنای وسیعی معادل «سبک زندگی» تعریف می‌کنند ولی جامعه‌شناسان، فرهنگ را اندیشه‌ها و ارزش‌ها می‌دانند.^۱ در جای دیگری فرهنگ را مشخص‌کننده‌ی باورداشت‌ها، مسلک‌ها، اسطوره‌ها یعنی صور ذهنی دسته‌جمعی یک اجتماع که به تعبیری عوامل روحی و روانی آن جامعه است، می‌دانند.^۲ به بیان دیگر، فرهنگ عناصر زیادی در سطوح مختلف از جمله؛ عقاید، عواطف، ارزش‌ها، هدف‌ها، کردارها، تمایلات و اندوخته‌ها را در بر می‌گیرد.^۳

در جای دیگر آمده است که فرهنگ، مجموعه‌ای است از فضایل، هنرها، آداب، دانش‌ها، معارف و کلیه‌ی نیروهای اخلاقی و روحی که بشر را از حالت بدوی و ابتدایی خارج ساخته و به سوی کمال معنوی سوق می‌دهد.^۴

«ادوارد تایلور» مردم‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ میلادی در کتاب «فرهنگ ابتدایی» فرهنگ را کلّیتی درهم‌بافته شامل دانش، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و هرگونه قابلیت‌ها و عادات که به وسیله انسان به

۱. برگرفته از: جامعه‌شناسی نظم، مسعود چلبی، ص ۵۴.

۲. دورژه، موریس، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۶۰.

۳. محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، ص ۲۲.

۴. تقفی، رضا، مفاهیم فرهنگ در ادبیات فارسی، مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۱، سال ۱۳۴۸، ص ۲۵.

عنوان عضوی از جامعه کسب شده است، می‌داند.^۱
 به نظر از مجموع این تعاریف، می‌توان اینگونه استنباط و استخراج کرد که: «فرهنگ، مجموعه دانش‌ها، بینش‌ها، نگرش‌ها، منش‌ها و ارزش‌های یک ملت» محسوب می‌شود.

برای این فرهنگ، ویژگی‌هایی را مطرح می‌کنند که؛ اولاً هویت دهنده است، ثانیاً مصونیت آور است، ثالثاً هم پویا و هم پایاست، رابعاً تأثیرپذیر است و خامساً فطرت ثانوی است.^۲

بنابراین وقتی می‌توان گفت که، فرهنگ مجموعه‌ای از دانش‌ها، بینش‌ها، نگرش‌ها، منش‌ها و ارزش‌های یک ملت می‌باشد؛ فرهنگ هر جامعه به عنوان پدیده‌ای بی‌همتا، به تدریج، در حیات جامعه شکل گرفته و قوام می‌یابد. نخستین منبع مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ هر جامعه، بنیانگذاران و مدیران و رهبران شاخص جامعه می‌باشند.^۳

فرهنگ سیاسی نیز «مجموعه ارزش‌ها، باورها و ایستارهای احساسی مردم نسبت به نظام سیاسی خودشان تعریف شده است،^۴ و بر سه قسم است: (۱) فرهنگ سیاسی محدود، (۲) فرهنگ سیاسی تبعه، (۳) فرهنگ سیاسی مشارکت.

۱ - فرهنگ سیاسی محدود، در جایی است که افراد جامعه از نظام سیاسی خود آگاهی چندانی ندارند. این افراد ضمن اینکه دست‌خوش انجماد فکری می‌شوند، از نظام سیاسی هم، هیچ انتظاری نخواهند

1_ Milton Singer "Culture internacional Encyclopedia of social sciences vol1, 3, 1996 ,P,527.

۲. علی باقی نصرآبادی، **مبانی جامعه‌شناسی**، جزوه درس دانشگاه آزاد کاشان، صص ۲۵ - ۲۲.

۳. لذا گفته می‌شود: «الناس علی دین ملوکهم».

۴. عبدالرحمن عالم، **بنیادهای علم سیاست**، نشر نی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ص ۱۳.

داشت.

۲- فرهنگ سیاسی تبعه، در جایی است که افراد جامعه، از نقش‌های گوناگون حکومت، مانند مالیات‌گیری و قانونگذاری، آگاهند ولی از راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی، ممکن است اطلاع خاصی نداشته باشند، لذا برای حل و رفع مشکلات پیش آمده، به واسطه‌هایی مثل رئیس محلی یا رئیس خانواده مراجعه می‌کنند.

۳- فرهنگ سیاسی مشارکت، در جامعه‌ای پیشرفته وجود دارد که مردم در زندگی سیاسی مشارکت دارند. مشارکت‌کنندگان، ضمن اطلاع و آگاهی از ساختار و روند نظام سیاسی و خواست‌ها، در کار تصمیم‌گیری دخالت می‌کنند، و از راه تشکیل احزاب و گروه‌ها، نقش خود را در ساختارها دنبال می‌کنند.^۱

برخی قائلند که در اکثر جوامع، فرهنگ سیاسی مختلط مطرح است که خود بر سه نوع است (فرهنگ سیاسی محدود - تبعه، فرهنگ سیاسی تبعه - مشارکت، فرهنگ سیاسی مشارکت - محدود) که ویژگی‌های مشترک دو فرهنگ را دارا می‌باشند.^۲

کارکرد فرهنگ سیاسی را در دو مقوله باید بررسی کرد؛

اول، اینکه فرهنگ سیاسی مشروعیت‌دهنده به نظام سیاسی، فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری می‌باشد،

دوم، اینکه انگیزه مشارکت به مردم می‌دهد. از این رو است که گفته می‌شود، آنچه نظام سیاسی را شکل می‌دهد، باورهای سیاسی جامعه است و یا به عبارت دیگر، گفته می‌شود، نظام سیاسی، مانند درختی، ریشه در آداب و سنن و رسومات و هنجارهای جامعه دارد. این باورهاست که کنش‌های اجتماعی و سیاسی خاصی را شکل می‌دهد و

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۵ به نقل از آلموند و پاول.

تعامل این کنش‌ها، زندگی سیاسی و نظام سیاسی خاصی را درست می‌کند. به بیان دیگر، همین رفتار و کنش‌های نشأت گرفته از باورها و پندارها، موجب بروز نقش‌های اجتماعی برای انسان می‌شود و این نقش‌ها در طول زمان استمرار یافته و منجر به خلق الگوهای جمعی مشترک و مستمر می‌گردد و نهادهای اجتماعی از آن متولد می‌گردد.^۱

ویژگی‌های فرهنگ جاهلی

آنچه را می‌توان به عنوان ویژگی‌های فرهنگ جاهلی عرب در دوره امام علی علیه السلام بیان نمود، عبارتند از:

- ۱- زندگی قبیله‌ای که در آن فرد مسئولیتی ندارد و کل قبیله حتی در قبال اعمال اشخاص، پاسخگو می‌باشد
- ۲- مبارزه دائمی با طبیعت به دلیل کمبود منابع حیات و به تبع جنگ و خونریزی و قتل و غارت دائمی.
- ۳- بت پرستی.
- ۴- نژادپرستی و تعصب نژادی و به تبع نابرابری اجتماعی بین عرب و غیر عرب، حتی در قبایل و در بین جنس زن و مرد.
- ۵- فحشاء، فساد، حرام خواری.

این ویژگی‌ها در برخورد با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دچار انقلاب شدند، به‌خصوص در مدینه در دوران حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، زیربنای تمدن اسلامی با فرهنگ ناب توحیدی پایه‌گذاری شد، اما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از این ویژگی‌ها، دوباره زنده شد و حیات مجدد آن‌ها تا زمان حکومت امام علی علیه السلام ادامه یافت. عمده‌ترین ویژگی‌های زنده

۱. برگرفته از، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، سمت ۱۳۷۲، و نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه شجاعی، تهران، دفتر مطالعات، ۱۳۶۷.

شده، تعصب نژادی، برتری نژاد عرب و قریش و انتصاب‌گرایی بجای شایسته سالاری، می‌باشد که اوج این فرهنگ را، در زمان خلافت عثمان مشاهده می‌کنیم. بعد از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ عنصر شیخوخیت در فرهنگ عرب (ساختار قبیله‌ای)، ابوبکر را حاکم نمود و منزلت قریش به وی مشروعیت داد و سپس در سایر خلفا تا دوره امام علی علیه السلام ادامه یافت.

با توضیحاتی که گذشت، فرهنگ سیاسی عرب را می‌توان در قالب فرهنگ محدود - تبعی تعریف کرد چون تنها به منافع خود و خویشاوندان می‌اندیشیدند و مفهوم کشور و منافع ملی برای ایشان بیگانه بود تنها تابع بزرگ قبیله بودند.

بر این اساس در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، مردم متوجه نبودند که حفظ کشور و نظام اسلامی، واجب است ولو اینکه با کشتن مسلمانان محقق شود، لذا علیه نظام اسلامی خروج کردند، و به دلیل این عدم آگاهی، به راحتی تحت تأثیر تبلیغات امثال معاویه در جنگ صفین قرار گرفتند.

دیگر اینکه، با توجه به سطوح چهارگانه‌ای که در قبیله بود (شیخ، اشراف، اعضای عادی و بردگان)، قشربندی اجتماعی در این زمان عبارت بود از: ۱ - شیوخ و رؤسای قبایل، ۲ - ثروتمندانی که از راه تجارت مال فراوان اندوخته بودند، ۳ - طبقه متوسط (شامل بازرگانان جزء و عشیره‌های متنفذ)، ۴ - بردگان و ستم‌کشان.

امام علی علیه السلام با توجه به اینکه در دامان پیامبر گرامی اسلام ﷺ تربیت شده بودند، شخصیت ایشان با فرهنگ مذهبی اسلام رشد کرده بود و از فرهنگ عرب جاهلی، بسیار فاصله داشت. مراد از فرهنگ مذهبی، فرهنگی است که هنجارها، سنت‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌های

آن همه از سرچشمه وحی نشأت گرفته باشد و یا مورد تأیید منبع وحی الهی باشد.

نکته‌ی مهم اینکه فرهنگ مذهبی اسلام که در بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شد، نتوانست به طور کامل جایگزین فرهنگ سنتی عرب جاهلی بشود، لذا هرچند در زمان حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به ویژگی‌های شخصیتی ایشان، حالت غلبه بر فرهنگ جاهلی را نشان می‌داد، اما در زمان بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد که غلبه‌ی کامل بر فرهنگ سنتی عرب جاهلی پیدا نکرده است. هرچند در زمان خلیفه اول و دوم، چون مقید به حفظ ظواهر بودند، بحران تعارض فرهنگ‌ها، نمود آن‌چنانی نداشت ولی در زمان خلیفه سوم که مدافع ارزش‌های فرهنگ سنتی عرب جاهلی بود و در زمان حکومت امام علی علیه السلام که به شدت مدافع ارزش‌های فرهنگ مذهبی اسلام بود و با ارزش‌های جاهلی مبارزه می‌کرد، بحران تعارض فرهنگ‌ها (جاهلی و اسلامی) به صورت جدی بروز می‌کند.

ویژگی‌های فرهنگ مذهبی اسلام

۱- خدامحوری؛

گفتیم که از ویژگی‌های فرهنگ سنتی عرب جاهلی، بت پرستی و تکرر در الوهیت بوده است، اما آنچه در فرهنگ مذهبی اسلام به عنوان اولین ارزش مورد توجه است، یکتاپرستی و خدامحوری است که در عینیت فرهنگ و سیاست، جلوه‌هایی دارد.

۱/۱ جلوه‌های خدامحوری

خدامحوری و توجه به عظمت و بزرگی حق، مانع استکبار می‌شود؛

(استکبارستیزی)؛

حضرت علی (ع) در خطبه قاصعه، ابلیس را که غافل از عظمت الهی شد، امام المتعصّبین و سلف مستکبرین معرفی می‌فرماید:

«فعدّو الله امام المتعصّبین وسلف المستکبرین الذی وضع اساس العصبیّة ونازع الله رداء الجبریّة وادّرع لباس التّعزّز و خلع قناع التّدلّل. الا ترون کیف صغّره الله بتکبّره و وضعه الله بترقّعه»^۱

شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصّب‌ها و سرسلسله‌ی مستکبران است، که اساس عصبیّت را بنا نهاد، و با لباس کبریاپی و عظمت، با خداداد درافتاد، لباس بزرگی را برتن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد. آیا نمی‌نگرید که خدا به خاطر خود بزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید.

توجه به عظمت خداوند و کوچک شدن ما سوی الله، رابطه عکس بایکدیگر دارند، که بیان حضرت علی (ع) خطبه همّام عکس آن را می‌فرماید که چنانچه غیر خدا، که یکی از مصادیق آن، خود انسان است، برای کسی بزرگ شود، در نتیجه، خدا برایش کوچک شده و در مقابل او، تکبر خواهد نمود.

۱/۲ - خدا محوری مایه توجه به مسئولیت‌های انسان:

حضرت علی (ع) در کلامی، اصحاب و یاران خود را به اقامه و حفظ نماز و زکات و ادای امانت، توصیه می‌فرمایند و در انتها، خمیرمایه‌ی توجه به این مسئولیت‌ها و نیکو انجام دادن آنها را، خدا محوری و توجه به حضور در محضر او می‌دانند:

«انّ الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم ونهارهم، لطّف به خبراً واحاط به علماً. اعضاؤکم شهوده و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴.

جوارِ حُکمِ جنودُه و ضمائرُکم عیونُه و خلواتکم عیانه».^۱ همانا بر خداوند سبحان و پنهان نیست آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می‌دهند، که دقیقاً بر اعمال آنها آگاه است و با علم خویش بر آنها احاطه دارد، اعضاء شما مردم گواه او، و اندام شما سپاهیان او، روان و جانتان جاسوسان او و خلوت‌های شما بر او آشکار است.

۱/۳- خدا محوری، راز جوناپذیری؛

ابو ذر غفاری از جمله یاران حضرت علیه السلام است که با تکیه بر خدای تبارک و تعالی در شددان اوضاع سیاسی که زمان خلافت عثمان است، مقهور جوّ زمانه نشد و حرف حق را فریاد می‌زند، که زبان او را برنده‌تر از شمشیر می‌دانند. حضرت علیه السلام در جریان بدرقه ابوذر، درحالی که او به سمت تبعیدگاهش (ربذه) در حال حرکت بود، فرمودند:

«یا اباذر، انک غضبت لله فارج من غضبت له،...، ولو أن السماوات والارضین کانتا علی عبدٍ رتقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجاً».^۲ ای اباذر همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی،...، اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود.

همین سفارش را حضرت علیه السلام به محمد بن ابی بکر می‌فرمایند:

«واعلم، یا محمد بن ابی بکر،... ولا تُسَخِّطِ الله برضا احدٍ من خلقه، فان فی الله خلفاً من غیره، و لیس من الله خلفٌ من غیره».^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، برای اطلاع بیشتر به خطبه‌های ۸۵ و ۱۰۸ نیز مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۷. در نامه ۵۳ هم حضرت علیه السلام مشابه این سفارش را به مالک اشتر نخعی دارند.

خدا را در راحتی نگهداشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی خدا جایگزین هرچیزی بوده اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود.

۱/۴ - خدا محوری رمز اخلاص و فداکاری

تنها برای خدا قدم برداشتن، سبقت در راه خدا، و برای خدا از حق خود گذشتن و دیگران را بر خود مقدم داشتن، بدون توجه به عظمت الهی امکان‌پذیر نیست. حضرت علیه السلام برای تربیت رهروان و شیعیان ماهیت عملکرد خود را اینگونه بیان می‌فرماید:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان متا منافسة فی سلطان... اللهم انی اول من اناب و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله صلی الله علیه و آله بالصلاة». ^۱ خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به‌دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم، خدایا من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد، و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشی نگرفت.

۱/۵ - خدا محوری، عامل انقلاب ارزش‌ها

برای عده‌ای ارزش این است که دیگران، او را ستایش کنند ولی وقتی حضرت علیه السلام برای، هم‌ام، صفات متقین و پرهیزکاران و خدام‌حوران را توضیح می‌دهد، به این جمله می‌رسد که:

«فهم لانفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون، اذا زکّی احد منهم خاف ممّا یقال له، فیقول: «انا اعلم بنفسی من غیری، و ربّی اعلم بی منی بنفسی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون واجعلنی ممّا یظنون،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

و اغفر لی ما لا یعلمون».^۱ (متّقین) نفس خود را متّهم می‌کنند و از کردار خود ترسناک هستند، هرگاه یکی از آنان را بستانند، از آنچه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می‌گوید: «من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد، بار خدایا، مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما، و بهتر از آن قرار ده که می‌گویند، و گناهای که نمی‌دانند بیامرز».

امام علی (علیه السلام) در این کلام بلند و با عظمت صفات و ویژگی‌های پرهیزکاران را چنان بیان فرمودند که هم‌ام از تأثیر کلام و عظمت آن، از خودبی‌خود شد و جان سپرد، و حضرت امیر (علیه السلام) اشاره می‌فرمایند که پنجاهای رسا با آنان که پندپذیرند، چنین می‌کند.^۲

۱/۶ - خدا محوری، عامل متانت در فراز و نشیب زندگی

آنچه که متانت و وقار را در فراز و نشیب زندگی از انسان سلب می‌کند، دو عامل می‌تواند باشد: اول، عدم توجه به موقتی بودن این فراز و نشیب‌ها، دوم، احساس تنهایی در مشکلات. انسان‌های خدا محور، هر دو عامل را با در نظر گرفتن اینکه در محضر خدایند و او را اصل و اساس عالم می‌دانند، از زندگی خود محو می‌کنند، لذا از طرفی با توجه به موقتی بودن دنیا نه به خوشی‌های آن دل می‌بندند و نه از سختی‌های آن نگران و ناامید می‌شوند و از طرف دیگر، با احساس حضور در محضر خدا و تحت حمایت چتر الهی بودن، هیچ‌گاه احساس تنهایی در مشکلات و شادمانی‌ها ندارند، در نتیجه نه در مشکلات ناامید و نه در شادمانی‌ها مغرور می‌شوند، این مضمون کلام حضرت امیر (علیه السلام) است، آنجا که می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ (معروف به خطبه همام و یا اوصاف متّقین).
۲. همان، این معنا در شعر معروف آمده است که: سخن کز دل برآید لا جرم بر دل نشیند)

«اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِالْاِقْتَارِ، فَاسْتَرْزُقْ طَالِبِي رِزْقَكَ وَاسْتَعِظْ شَرَارَ خَلْقِكَ، وَابْتَلِي بِحَمْدٍ مِنْ اعْطَانِي وَافْتِنِ بَذَمٍّ مِنْ مَنَعْنِي وَانْتَ مِنْ وَرَاءَ ذَلِكَ كُلِّهِ وَلِيَّ الْاِعْطَاءِ وَالْمَنَعِ» «اتک علی کلّ شیءٍ قدیر». ^۱ خدایا آبرویم را با بی نیازی نگه دار، و با تنگدستی شخصیت مرا لکه‌دار مفرما، چنان‌که از روزی جویان تو روزی خواهم، و از بدکاران خلق، عفو و بخشش طلبم، از سویی به ستایش کسانی گرفتار آیم که مرا چیزی دهند، و از دیگر سو به مفاک فتنه‌ی نکوهش کسانی در افتم که دهش خویش را از من دریغ دارند، در صورتی که در پشت پرده، اختیار هر بخشش و دریغی در دست تو است و تو بر همه چیز توانایی.

به بیان دیگر اگر انسان خداوند را حاضر و ناظر بر همه احوالات اعم از اقبال‌ها و ادبارهای دنیوی بداند و به حکمت و لطف و مهربانی او، ایمان داشته باشد، هیچ‌گاه قضاوت عجولانه و نادرست در باره حوادث عالم نخواهد داشت و از مسیر تعادل، وقار و متانت در موضع‌گیری‌ها، خارج نخواهد شد و خود را به جز خداوند، وامدار هیچ مخلوقی نیز، نمی‌داند.

۱/۷ - خدا محوری، انگیزه‌ی ادب و تقوا

خدا محوری عامل مهمی است که موجب حفظ انسان‌ها در صراط مستقیم شده و از دخالت احساسات و ترجیح آن بر حق‌طلبی ممانعت می‌کند. در نبرد صفین با مشاهده بعض یاران که به شامیان دشنام می‌دادند به ایشان تذکر داده و فرمودند:

«أَنْتِ اِكْرِهِي أَنْ تَكُونِي سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ، وَابْلَغَ فِي الْعَذْرِ، وَقَلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۸، آیه ذکر شده مربوط به سوره تحریم، آیه ۸ می‌باشد.

ایاهُم: اللَّهُم احقن دماءنا و دماءهم واصلح ذات بیننا و بینهم،
 واهدِهِم من ضلالتِهِم حتّٰی یعرف الحقّ من جهله ویرعوٰی عن
 الغیّ و العدوان مَن لهجَ به».^۱ من خوش ندارم که شما دشنام دهنده
 باشید. اما اگر کردارشان را تعریف، و حالات آنان را بازگو
 می‌کردید، به سخن راست نزدیک‌تر، و عذر پذیرتر بود، خوب
 بود به جای دشنام آنان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و آنها را حفظ
 کن، بین ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهی به راه راست
 هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند، و آنان که با حق
 می‌ستیزند پشیمان شده به حق بازگردند.

توجه به حضور در محضر خداوند (که معنای واقعی تقوا) است که
 این ادب و نزاکت را از یک سو و دلسوزی و سوز برای هدایت انسان‌ها و
 تلاش برای نجات ایشان از گرداب جهل و گمراهی، را از سوی دیگر،
 حتی در فرهنگ جنگ با دشمنان نیز، تأکید می‌کند و به عنوان یک اصل
 مطرح می‌نماید.^۲

۱/۸ - خدا محوری، رمز زهد و آزادی

انسان‌ها از لحاظ وابستگی بر دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی
 دلبستگی به خدا دارند، و به تبع این دلبستگی نسبت به غیر خدا، احساس
 آزادی می‌کنند و هیچ نقش و نگار و یا زروزوری، ایشان را تحت تأثیر
 خود قرار نمی‌دهد. در اصطلاح به ایشان بندگان خدا و یا آزادگان گویند.
 گروه دوم وابستگی به غیر خدا دارند و به تبع این وابستگی، نسبت به
 خدا، احساس آزادی می‌کنند و دائماً اسیر جلوه‌های دنیا و اقبال و ادبارها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷.

۲. سفارش به تقوا از اهم سفارشات حضرت علی (ع) به دوستان، یاران، فرمانداران و فرزندان
 می‌باشد که در مواضع بسیاری از نهج البلاغه آمده است که از جمله خطبه‌های ۱۱۳، ۱۴۱،
 ۱۹۴ و نامه‌های ۲۶ و ۵۳ و حکمت ۸۱۴ می‌باشد.

می‌باشند. در اصطلاح عرفا به ایشان اسیر و پای‌بند گویند، هرچند که خود و دیگران، ایشان را آزاد می‌دانند.

کسی که بنده‌ی خدا باشد نمی‌تواند بنده‌ی غیر خدا باشد و بالعکس، کسی که بنده‌ی غیر خدا باشد نمی‌تواند بنده‌ی خدا باشد. امام المتقین علیهم‌السلام در آن هنگام که مردم پس از مرگ عمر (خلیفه دوم)، برای بیعت با عثمان جمع شدند، اینگونه این آزادی خود و عدم وابستگی به جلوه‌های دنیا، از جمله خلافت، را نشان می‌دهد:

«لقد علمت انّی احقّ الناس بها من غیرى، و الله لا سلّمَنّ ما سلّمَتْ
امورُ المسلمین، و لم یکن فیها جورٌ الاّ علیّ خاصّة، التماساً لاجر
ذلک و فضلہ و زهداً فیما تنافستموه من زُخرفه و زبرجه».^۱ همانا
می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت، من هستم، سوگند به
خدا به آنچه انجام داده‌اید، گردن می‌نهم، انتظار پاداش این
گذشت و سکوت و فضیلت آن را از خدا دارم و به زرق و برق
ریاست که میدان رقابت شما است، دل نمی‌سپارم.^۲

۱/۹ - خدا محوری راز مقاومت و آرامش

این خصلت فرهنگی حکومت حضرت علیه‌السلام براساس دو آیه شریف قرآن است که می‌فرماید: «الا بذکر الله تطمئنّ القلوب»^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: «ومن یتوکلّ علی الله فهو حسبه»^۴ دل دادن به خدا و تکیه کردن به قدرت لایزال الهی، هم به انسان در برابر پستی و بلندی‌های زندگی مقاومت می‌بخشد و هم آرامش عطا می‌کند، لذا حضرت علیه‌السلام در شرایط سختی که برای یار صدیق خود یعنی ابوذر غفاری به وجود آمده بود و او

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۳.

۲. درباره زهد امام علیه‌السلام جهت اطلاع بیشتر به خطبه‌ی ۱۵۹ و نامه‌های ۴۵ و ۶۲ و حکمت‌های ۷۴ و ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۲۸ مراجعه شود.

۳. رعد، ۲۸. ۴. طلاق، ۳.

در آستانه تبعید به ریزه بود، به او چنین فرمودند:

«یا اباذر اِنَّک غضبت لله فارح من غضبت له».^۱ ای ابوذر، تو برای خدا خشمگین شدی، پس تنها تکیه گاه و امید خویش را نیز خدایی قرار ده که برایش به خشم آمدی.

و در ادامه می‌فرمایند:

«اگر آسمانها و زمین بنده‌ای را منگنه کند و او تنها تقوای الهی را پیشه کند، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود».^۲

با همین تکیه گاه بود که حضرت توانست در مقابل غضب آشکار حق خویش، مقاومت کند و نسبت به تهمت‌هایی که بر حضرت عليه السلام روا می‌داشتند، پایداری نشان دهد و تنها به خداوند شکوه نماید.^۳

۱/۱۰ - خدا محوری مایه شهادت طلبی

انسان‌های خدا طلب و خدا محور، همچنان‌که زندگی خدایی برای خود رقم می‌زنند، در انتخاب مرگ نیز، بالاترین فوز^۴ و بر^۵ را که شهادت است و ملاقات خونین با خدای تبارک و تعالی باشد طلب می‌کنند، لذا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰. ۲. همان.

۳. در خطبه ۱۷۱ چنین آمده است: «... شخصی در روز شورا به من گفت: «ای فرزند ابوطالب نسبت به خلافت حریص می‌باشی» در پاسخ او گفتم: «به خدا سوگند: شما با اینکه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دورترید، حریص‌تر می‌باشید، اما من شایسته‌تر و نزدیک‌تر به پیامبر اسلام، همانا من تنها حق خود را مطالبه می‌کنم درحالی‌که شما بین من و آن حائل شدید و دست رد بر سینه‌ام زدید... بار خدا یا از قریش و از تمامی آنها که یاری‌شان کردند به پیشگاه تو شکایت می‌کنم». (نقل شده که آن شخص که اینگونه به حضرت عليه السلام گفت، سعد بن ابی وقاص بود با اینکه حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسى» که اشاره به جانشینی حضرت عليه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دارد، بارها نقل کرده بود. محمد دشتی ترجمه نهج البلاغه، ص ۳۲۵).

۴. الفوز بالشهادة، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۰.

۵. ان فوق کل برّ حتی یقتل الرجل فی سبیل الله، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۳.

حضرت علیه السلام در توصیف مجاهدان فی سبیل الله می فرماید:

«الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرُدُّ الْمَاءَ»^۱ مجاهدان شهادت طلب چنان

به سوی خدا پرمی کشند که تشنگان به جانب آب.

و چه زیبا بعد از ضربت خوردن و در آستانه شهادت می فرمایند:

«وَاللَّهُ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارْدُ كَرِهَتِهِ، وَلَا طَالِعُ انْكَرَتِهِ، وَمَا كُنْتُ

إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَّ وَطَالِبٍ وَجَدَ»^۲ «وما عند الله خَيْرٌ لِلْإِبْرَارِ»^۳. به خدا

سوگند که مرگ، مرا پیش آمدی غافلگیر کننده و ناخوشایند نبود

و در افقش هیچ طلیعه زشتی نمایان نشد، زیرا که داستان من و

مرگ، داستان جستجوگر شبانه‌ی آب را ماند که به آن دست یابد

و خواستگاری را که معشوق خود را در آغوش کند.

و در پایان استشهاد به کلام خدا می کنند که «آن چه نزد خدا است، ابرار

را ارزشمندتر است».

نکته مهم اینکه حضرت علیه السلام در جایگاه‌های رفیع و بلندی در طول

عمر شریف خود قرار گرفتند و از آنها با کلمه «فوز» به معنای رستگاری

تام یاد نکردند. نه زمانی که در غدیر خم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله به

عنوان جانشین معرفی شدند و نه در هنگامی که به همسری دخت گرامی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمدند و نه در مقام‌های دیگر، بلکه تنها و تنها در

لحظه‌ای که خود را در آستانه شهادت و ملاقات خونین با خداوند دیدند،

فریاد کشیدند: «فَزْتُ رَبِّي الْكَعْبَةَ»^۴. قسم به خدای کعبه رستگار شدم.^۵

تتمة: طلب توفیق از خداوند در دسترسی به آرمان‌های بلند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

۳. آل عمران ۱۹۸.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، پیشین، ص ۲۳۲.

۵. برای اطلاع بیشتر نسبت به فرهنگ شهادت‌طلبی در نهج البلاغه، مراجعه شود به

خطبه‌های ۵۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۵ و نامه‌های ۹، ۳۵ و ۵۳.

در فرهنگ اسلام اتکاء به توفیق الهی از مهمترین رموز موفقیت شمرده می‌شود، لذا در کلمات معصومین علیهم‌السلام این جمله زیاد به چشم می‌خورد: «وما توفیقی الا بالله العلی العظیم».^۱

مولی الموحدين علیه‌السلام نیز در فراز پایانی، فرمان جامع خود، به این مهم اشاره می‌فرمایند، که رسیدن به آرمان‌های بلند، با توفیق الهی قابل تحقق می‌باشد.

«وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَا مِنْ إِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَالِي خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَجَمِيلِ الْإِثْرِ فِي الْبِلَادِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».^۲

از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته‌ها، درخواست می‌کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت‌ها، و کرامت‌ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می‌گردیم.

۲- عدالت‌خواهی و مساوات

در فرهنگ سنتی عرب جاهلی، حق و حقوق و قانون جایگاه مشخصی نداشت که سنجشی به نام عدل را نیازمند باشد. هر آنچه که رئیس قبیله به عنوان حاکم مطرح می‌کرد، همان قانون و حق بود و بقیه

۱. جمله پایانی وصیت‌نامه امام حسین علیه‌السلام است که در موسوعه کلمات امام حسین علیه‌السلام آمده است.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مجبور به اطاعت و فرمانبرداری بودند، اما در فرهنگ مذهبی اسلام، قانون الهی مطرح است و هرکدام از فرد و جامعه، حقوقی دارند که برای اجرای درست قانون و استیفای دقیق حقوق، سنجش عدالت مطرح است و افراد و حاکمان براساس این معیار، عادل و یا ظالم خوانده می‌شوند. در اینکه در حکومت امام علی (ع) این فرهنگ بیش از شاخصه‌های دیگر مورد توجه بوده، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و در مباحث مختلف این تحقیق نیز، به این معنا اشاره شده است.

۳- شایسته سالاری

در فرهنگ سنتی عرب جاهلی، شایستگی‌ها جایگاهی در عزل و نصب‌ها نداشت، نژاد و خون و انتصاب به قبیله، بود که در موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، دخالت بیشتر داشت. اما در فرهنگ مذهبی اسلام، تقوی^۱، جهاد^۲ و علم^۳ از جمله ارزش‌هایی است که شایستگی برای افراد درست می‌کند و جز مقام انبیاء و ائمه که نصب خاص الهی دارد، همه جایگاه‌های دیگر اجتماعی براساس شایستگی‌های خاص، قابل تعریف می‌باشد.

در فصل دوم اشاره شد که امام (ع) بر این معیار چگونه پافشاری نمودند و به کارگزاران خود، توصیه فرمودند، به خصوص که این شایسته سالاری بعد از حکومت خلیفه سوم که عزل و نصب‌ها را بر اساس قومیت دنبال می‌کرده، نمود بیشتری دارد.

۱. ان اکرمکم عندالله اتقاکم، (حجرات، ۱۳).

۲. فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً. (نساء، ۹۵).

۳. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. (زمر، ۹).

۴- مصلحت گرایی

آنچه در فرهنگ جاهلی مطرح است، برتری یک نژاد و افرادی از یک قبیله و اینکه تنها منافع ایشان مدّ نظر باید باشد. اما در فرهنگ مذهبی که امام علی علیه السلام معلّم و مروج آن است، مصلحت جامعه جایگاه ویژه‌ای دارد، به طوری که امام علیه السلام در مقابل وقایعی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، با اینکه بنا بر اعتقاد شیعه، امامت و جانشینی از آن حضرت (ع) بود، ولی بنابر مصالحی که تشخیص داد، از حق فردی خود گذشت و به مصالح عمومی جامعه اندیشید و نه تنها مخالفتی با روند آنچه انجام گرفت، ابراز نداشت، بلکه به شهادت تاریخ، خلفای سه گانه را نیز یاری نمود تا جامعه اسلامی از بحران مصون بماند. مصالحی که امام علیه السلام به جهت حفظ آن، به سکوت پرداخت عبارتند از:

- الف: حفظ اساس اسلام که در مرحله نوپایی قرار داشت.
- ب: حفظ یکپارچگی و وحدت مسلمین و جامعه اسلامی که با اتحاد مهاجرو انصار، شکل گرفته بود.
- ج: حفظ دو اصل اولیه اسلامی یعنی توحید و نبوت که در اولویت بالاتر نسبت به امامت قرار دارد.

۵- مسئولیت فردی و اجتماعی

از شاخصه‌های فرهنگ جاهلی این بود که اشخاص در برابر اجتماع هیچ مسئولیتی نداشته، حتی در قبال اعمال خود نیز، مسئولیتی نداشته و قبیله پاسخ‌گوی اعمال ایشان بود. اما در فرهنگ مذهبی اسلام، هم فرد در برابر اعمال خود مسئولیت دارد، لذا امام علیه السلام در فرمان حکومتی خود به مالک اشتر، گوشزد می‌کند که، تو و خاندانت و نزدیکانت، همگی

موظف هستید با مردم، با انصاف رفتار کنید (انصف الناس من نفسک ومن خاصة اهلک...).^۱

مسئولیت‌های اجتماعی را نیز حضرت‌العظمی‌علیه‌السلام در موارد متعدد یادآور شده‌اند که به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم:

حضرت‌العظمی‌علیه‌السلام در نامه ۳۱ خود به چهار ارزش مهم که در واقع مسئولیت‌های اجتماعی نیز محسوب می‌شوند توصیه می‌فرمایند:

الف - امر به معروف و نهی از منکر

ب - تحمل سختی‌ها و مشکلات در راه حق و در مسیر جهاد فی سبیل الله.

ج - یاری مستمندان (در این فراز امام‌العظمی‌علیه‌السلام حقیقت انفاق را سرمایه گذاری برای آخرت خود می‌دانند).

د - قرض‌الحسنه.

یعنی هر انسانی نسبت به وضعیت عمومی جامعه از لحاظ فساد و اصلاح، دفاع از وطن و مقابله در برابر دشمنان، فقر و تنگدستی افراد تهیدست، گرفتاری انسان‌ها، مسئولیت دارد و نمی‌تواند نسبت به این امور بی‌تفاوت باشد. این کلمات را حضرت علی‌العظمی‌علیه‌السلام در نامه مذکور که در واقع وصیت‌نامه تربیتی امام‌العظمی‌علیه‌السلام است به فرزندان خود و همه پیروان خط امامت و ولایت، توصیه می‌فرمایند.

۶- هلت گرای

در فرهنگ جاهلی، شاخصه پراکندگی از ویژگی‌های مهم آن فرهنگ بوده است، چون ساختار جامعه، یک ساختار قبیله‌ای بود. اما با ظهور اسلام، همه‌ی افراد یک جامعه علی‌رغم داشتن عقاید مختلف، اولاً، در

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

برابر قانون، مساوی هستند و ثانیاً، از حقوق طبیعی و سیاسی - اجتماعی برخوردار هستند و دولت موظف است از حقوق همه افراد ولو غیر مسلمان دفاع کند، از این رو، در فرهنگ مذهبی اسلام، پراکندگی نخواهد بود و مفهوم ملت و کشور به شکل امروز، تحقق پیدا می‌کند.

در فرهنگ مذهبی که حاکم بر حکومت امام علی علیه السلام بود حتی اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و...) هم باید احساس امنیت، برابری در برابر قانون، امکان استیفای حقوق خود را داشته باشند. لذا حضرت علیه السلام به حاکم استان فارس سفارش زرتشتیان را می‌فرماید که باید با ایشان خوش رفتاری شود و از شکایت دهقانان این منطقه به استاندار، هشدار می‌دهند.^۱

و یا عتاب امام علیه السلام در حمله به شهر انبار که اموال مسلمین و غیر مسلمین غارت شده بود و خلخال از پای زن یهودی کشیده بودند،^۲ دلالت بر این دارد که امام علیه السلام به کل جامعه و ملت به جهت اینکه زیر مجموعه نظام اسلامی هستند، توجه خاص دارند.

۷ - تقوا گرایی

از جمله تأکیدات حضرت، ارزش‌هایی است که انسان را در زمره‌ی متقین و پارسایان قرار می‌دهد:

روایت شده است که یکی از یاران پرهیزکاران امام علیه السلام به نام همّام بن شریح گفت: ای امیرمؤمنان پرهیزکاران را برای من آن‌چنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام علیه السلام در پاسخ او درنگی کرد و فرمود: «ای همّام تقوای الهی پیشه کن و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

نیکوکاران است»^۱. اما همّام قانع نشد و اصرار ورزید تا آن که امام‌المؤمنین (علیه السلام) تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. سپس خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد و صفات متقین را برشمرد^۲:

سیمای پرهیزکاران

پس از ستایش پروردگار! همانا خداوند سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعت شان بی‌نیاز، و از نافرمانی آنان در امان بود. زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زیانی می‌رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد، روزی بندگان را تقسیم، و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

اما پرهیزکاران! در دنیا دارای فضایل و برتری هستند، (۱) سخنان شان راست، (۲) پوشش آنان میانه روی، (۳) و راه رفتن شان با تواضع و فروتنی است، (۴) چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند، (۵) و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، (۶) و در روزگار سختی و گشایش، حال شان یکسان است. (۷) و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم. (۸) خدا در جان‌شان بزرگ (۹) دیگران کوچک مقدارند، (۱۰) بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، (۱۱) جهنّم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند. (۱۲) دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و (۱۳) مردم از آزارشان در امان، (۱۴) تن‌های شان لاغر، و (۱۵) درخواست‌های شان اندک، (۱۶) نفس شان عقیف و دامن شان

۱. چنانچه دقت شود، امام با این کلام کوتاه قصد بیان این نکته را داشتند که تمام ارزشها در دو فصل مهم قابل تجمیع می‌باشد: الف: تقوای الهی، ب: نیکوکاری.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴. بعضی در تنظیم صفات بگونه‌ای شمارش کرده‌اند که عدد ۱۱۰ را نشان می‌دهد.

پاک است. (۱۷) در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند: تجارتی پرسود که پروردگارشان فراهم فرموده (۱۸) دنیا می‌خواست آنها را بفریید اما عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند. (۱۹) پرهیزکاران در شب ایستاده مشغول نمازند، (۲۰) قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند (۲۱) با قرآن جان خود را محزون (۲۲) و داروی درد خود را می‌یابند. (۲۳) وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت برابر دیدگان شان قرار دارد، (۲۴) و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوش شان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می‌طلبند. پرهیزکاران در روز، (۲۵) دانشمندانی بُردبار، (۲۶) و نیکوکارانی باتقوا هستند که ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است، (۲۷) کسی که به آنها می‌نگرد می‌پندارد که بیمارند اما آنان را بیماری نیست، و می‌گوید، مردم در اشتباهند! در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. (۲۸) از اعمال اندک خود خشنود نیستند، و (۲۹) اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. (۳۰) نفس خود را متهم می‌کنند، (۳۱) و از کردار خود ترسناکند. (۳۲) اگر یکی از آنان را بستانند، از هر چه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می‌گوید «من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد، بار خدایا، مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده که می‌گویند، و گناहانی که نمی‌دانند بیامرز!» و از نشانه‌های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی: (۳۳) در

دینداری نیرومند، (۳۴) نرمخو و دوراندیش است، (۳۵) دارای ایمانی پر از یقین، (۳۶) حریص در کسب دانش، (۳۷) با داشتن علم بردبار، (۳۸) در توانگری میانه رو، (۳۹) در تهیدستی آراسته، (۴۰) در سختی‌ها بردبار، (۴۱) (۴۲) در جستجوی کسب حلال، (۴۳) در راه هدایت شادمان و (۴۴) پرهیزکننده از طمع ورزی، می‌باشد.

(۴۵) اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، (۴۶) روز را به شب می‌رساند با سپاس‌گزاری، (۴۷) و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا، (۴۸) شب می‌خوابد اما ترسان، (۴۹) و برمی‌خیزد شادمان، ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است. (۵۰) اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محروم می‌کند.

(۵۱) روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، (۵۲) و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست، (۵۳) بردباری را با علم، (۵۴) و سخن را با عمل، در می‌آمیزد.

پرهیزگار را می‌بینی که: (۵۵) آرزویش نزدیک، (۵۶) لغزش‌هایش اندک، (۵۷) قلبش فروتن، (۵۸) نفسش قانع، (۵۹) خوراکش کم، (۶۰) کارش آسان، (۶۱) دینش حفظ شده، (۶۲) شهوتش در حرام، مرده و (۶۳) خشمش فرو خورده است. (۶۴) مردم به خیرش امیدوار، و (۶۵) از آزارش در امانند.

(۶۶) اگر در جمع بی‌خبران باشد، نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و (۶۷) اگر در یادآوران باشد نامش در گروه بی‌خبران نوشته نمی‌شود. (۶۸) ستمکار خود را عفو می‌کند، (۶۹) به آن که محروم‌ش ساخته می‌بخشد، (۷۰) به آن کس که با او قطع رابطه کرده، می‌پیوندد، (۷۱) از سخن زشت، دور، و (۷۲) گفتارش نرم، (۷۳) بدی‌های او پنهان، و (۷۴) کار نیکش آشکار است. (۷۵) نیکی‌های او به همه رسیده. (۷۶) آزار او به کسی

نمی‌رسد.

(۷۷) در سختی‌ها آرام، و (۷۸) در ناگواری‌ها بردبار و در (۷۹) خوشی‌ها سپاس‌گزار است. به (۸۰) آن که دشمن دارد ستم نکند، و (۸۱) نسبت به آن که دوست دارد به گناه آلوده نشود. (۸۲) پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند به حق اعتراف می‌کند، (۸۳) و آنچه را به او تذکر دادند فراموش نمی‌کند.

(۸۴) مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، (۸۵) همسایگان را آزار نمی‌رساند، (۸۶) در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود و (۸۷) در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و (۸۸) از محدوده‌ی حق خارج نمی‌شود.

(۸۹) اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی‌کند، و (۹۰) اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، و (۹۱) اگر به او ستمی روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد.

(۹۲) نفس او از دستش در زحمت، (۹۳) ولی مردم در آسایشند. (۹۴) برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، (۹۵) ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند. (۹۶) دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و (۹۷) نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است. (۹۸) دوری او از تکبر و خودپسندی، نیست و (۹۹) نزدیکی او از روی حيله و نیرنگ نیست.

۸ - پاسداری از کرامت انسان

در مسیر حرکت مولانا رحمته‌الله به شام در جنگ صفین عده‌ای از دهقانان شهر انبار به امام رحمته‌الله برخورد کردند، از اسبان و اشتران خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت رحمته‌الله می‌دویدند، حضرت رحمته‌الله فرمودند: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: این در فرهنگ و عادت ما، برای بزرگداشت و احترام

فرمانروایان می باشد. حضرت علیه السلام فرمود:

«والله ما ينتفع بهذا أمراؤكم وإنكم لتَشْقُونَ على أنفسكم في دنياكم وتشقون به في آخرتكم، وما أخسر المشقة وراءها العقاب، وأربح الدعة معها الأمان من النار».^۱

به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیان بار است رنجی که عذاب در پی آن باشد و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد. در مورد مشابهی حضرت علیه السلام فرمودند:

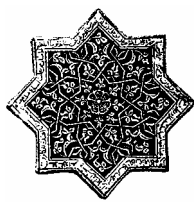
«ارجع فانّ مشى مثلك مع مثلى فتنة للوالى و مذلة للمؤمن».^۲
برگرد، که چنین حرکتی از چنان تویی (رئیس قبیله) با چون منی (امام و زمامدار)، زمامدار را عامل انحراف خواهد بود و مؤمن را موجب زبونی.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۳.

فصل دهم

حاکمیت



حاکمیت

حق حاکمیت از مباحث مربوط به مشروعیت می‌باشد چون حاکمیت، قدرت سیاسی فوق سازمان‌ها، گروه‌ها و اشخاص است و به تعبیر ابن خلدون: «ولا تكون فوق یده یداً قاهراً؛ قدرت قاهره بالاتر از سایر قدرت‌ها، که بالاتر از آن قدرتی چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ خارجی وجود نداشته باشد»^۱ بنابراین حاکمیت، تفوق سلسله مراتب نظامات دولتی بر سایر نظامات حقوقی‌ای است که در یک اجتماع متشکل سیاسی وجود دارد. پس اولاً مطلق است و ثانیاً بر اشخاص است نه اشیاء.^۲

در فرهنگ اسلامی، حق حاکمیت در مرحله‌ی اول از آن خداوند متعال است که او انسان‌ها را بر سرنوشت اجتماعی خود حاکم ساخته و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند.

همچنان که در مورد مشروعیت، مبانی و منابع مختلفی مطرح بود، در مورد حق حاکمیت نیز نظریاتی مطرح است:^۳

۱ - حق طبیعی حاکمیت؛ برخی حاکمیت را حق طبیعی و موروثی می‌دانند و لذا برخی نژادها را آسمانی می‌دانند.

۲ - حق الهی حاکمیت؛ حاکمیت بالاصاله در تمام جنبه‌ها به خداوند

۱. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۶۲.

۲. حسن ارسنجانی، حاکمیت دولتها، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۳۲۲.

۳. برگرفته از سید صادق حقیقت، مسئولیت‌های فرا ملی دولتها در سیاست خارجی، تهران، ستوده، ۱۳۷۶، ص ۱۹۴.

اختصاص دارد و انسان‌ها نه به دلیل خاصیت طبیعی و یا وراثتی بلکه به لحاظ ملاک‌هایی مانند عصمت، علم و عدالت در جامعه ولایت پیدا می‌کنند.

۳- حق اشرافی حاکمیت؛ افلاطون و پیروان وی از فلاسفه بر این باورند که حق حاکمیت، مخصوص طبقه‌ی برگزیده (نخبه) می‌باشد و دیگران نه حق اشتغال به این کار را دارند و نه حق انتخاب آنها را.

۴- حق عموم مردم؛ یعنی همه‌ی مردم به شکل مساوی آفریده شده و مذهب نباید در امر حاکمیت دخالت و تعیین تکلیف کند.

۵- حق خدا و مردم؛ این نظریه مربوط به مسلمین است که از دیدگاه اهل سنت و شیعیان باید به آن توجه داشت:

الف: نظریه اهل تسنن: این گروه بر این باورند که وضع قوانین کلی، امری الهی است ولی تعیین حاکم برای وضع و اجرای قوانین جزئی و حکم بر طبق مصالح و بالآخره آمریت و ولایت، بر عهده‌ی مردم است و این مهم با بیعت و شورا تحقق می‌پذیرد. اینان شرط حاکم را عدالت و سیاست می‌دانند نه فقاہت و فلسفه.

ب - نظریه شیعه: معتقدین به مکتب تشیع بر این باورند که مردم در مورد معصومین (علیهم‌السلام) حق انتخاب ندارند و باید به نظریه‌ی نصب قایل شد.^۱

حاکمیت و ابزار آن در نهج‌البلاغه

از آنجا که به اعتقاد امام علی (علیه‌السلام) (که تبلور مکتب نورانی اسلام است) کلیه‌ی امور انسان‌ها در اختیار و اراده‌ی خداوند متعال می‌باشد، مسئله‌ی حاکمیت نیز بنابر همین قانون، در انحصار خداوند و نمایندگان ویژه او

۱. در عصر غیبت کبری در چگونگی انتخاب ولی جامعه، اختلاف نظر است.

می‌باشد و هر کس را که خداوند بنابر نص صریح، منصوب گرداند، حاکمیت مستقیم او را دارا می‌باشد که به این، «نظریه‌ی نصب» در حاکمیت گفته می‌شود. لذا در دیدگاه نهج‌البلاغه این حق حاکمیت بعد از خداوند، برای رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و اولیای خدا که نمایندگان خداوند در زمین هستند، می‌باشد. حضرت علی علیه‌السلام درباره‌ی وظایف نماینده‌ی خداوند در روی زمین چنین می‌فرماید:

«أنه ليس على الامام الا ما حُمِّل من امر ربّه: الابلاغ في الموعظة، والاجتهاد في النصيحة والاحياء للسنة واقامة الحدود على مستحقّتها، واصدار السهمان على اهلها»؛

بی‌گمان، امام را مسئولیتی جز آنچه پروردگار بر دوشش نهاده، نیست: ابلاغ و بیان موعظه، تلاش در ارایه‌ی رهنمودها، زنده کردن و زنده داشتن سنت، اجرای حدود الهی بر کسانی که سزاوارش باشند، و رساندن سهم‌های بیت‌المال به کسانی که اهل آن هستند.^۱

چون این ولایت و حاکمیت از طرف خداست، اطاعت افراد واجب می‌شود (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)^۲ و الا انسان اجازه‌ی اطاعت از دیگران در مسیر معصیت خداوند را ندارد (لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق)^۳ نمایندگان خداوند در درجه‌ی اول، پیامبران الهی و در مرحله دوم، اوصیای ایشان هستند، که در مورد حضرت علی علیه‌السلام در خطبه‌ی غدیریه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

و در روایات متعددی اوصیای دوازده‌گانه‌ی خود را تا حضرت مهدی

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۲. نساء، ۵۹. یعنی ای کسانی که ولایت و حاکمیت خدا را با ایمان به او پذیرفته‌اید اطاعت از خداوند و نمایندگان خداوند بر شما واجب است.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۴.

«عج» معرفی نموده است.^۱ بنابراین حاکمیت مورد نظر نهج البلاغه بر اساس نصب الهی و حاکمیت مستقیم خداوند است و بنابر نص صریح خدای تبارک و تعالی در قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم، ایشان حاکم و امام منصوب از طرف خدای باشند. وظیفه‌ی مردم نیز در برابر این امر الهی و پیامبرش، تسلیم و اطاعت می‌باشد.

«ما كان لمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ اذا قضی الله ورسوله امرًا ان يكونَ لهم

الخير من امرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّلاً مبيناً؛

هیچ مرد یا زن باایمان رانمی‌رسد که هرگاه خدا و پیامبرش در

امور مربوط به آنان حکمی نمودند به راه خود روند و هر آن کس

که بر خدا و رسولش عصیان کند در گمراهی آشکار است».^۲

در باب حاکمیت علی علیه السلام و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سه اصل در نهج البلاغه استدلال شده است:^۳

الف - وصیت و نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

ب - شایستگی امام علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

ج - روابط نزدیک نسبی و روحی آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

«.. هم موضع سرّه، و ملجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه و

كهوف كتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهروه و اذهب ارتعاد

فرائضه. زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور. لا يقاس

بآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من هذه الامة أحد، ولا يسوّى بهم من جرت

نعمتهم علیه ابدأ، هم اساس الدين و عماد اليقين، اليهم يفيء

الغالی و بهم یلحق التالی، ولهم خصائص حق الولاية، وفيهم

۱. شیخ عبدالله بحرانی، النصوص علی الائمة الاثنی عشر، العوالم، قم، مؤسسة الامام المهدي (ع).

۲. احزاب، ۳۶.

۳. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۰۰.

الوصیّة والوراثة، الآن اذ رجع الحقّ الی اهله، و نقل الی منتقله».^۱
 حضرت علی (ع) در این فراز از خطبه که در زمان حکومت خود و در بازگشت از نبرد صفین ایراد فرمودند، ضمن تحلیل کوتاهی از دوران بعد از رحلت رسول خدا (ص) که اهل ولایت را کنار زدند و خانه نشین کردند، به ویژگی‌ها و جایگاه اهل بیت (ع) به عنوان سزاوارترین افراد برای حق ولایت و حاکمیت، حکومت خود را بازگشت حق به سوی اهل آن معرفی می‌فرماید.^۲

اینکه این حق الهی امام علی (ع) غصب شده، در موارد متعددی در نهج البلاغه آمده است که امام علی (ع) به عنوان شکوه و درد دل مطرح می‌فرماید.^۳

ابن ابی الحدید می‌گوید کلماتی از علی (ع) به حدّ تواتر نقل شده مبنی بر شکایت از دیگران و اینکه حق مسلم او را به ظلم گرفته، و این مؤید نظر امامیه است که می‌گویند علی (ع) بانص مسلم تعیین شد و هیچ کس حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت قرار گیرد، ولی نظر به اینکه حمل این کلمات بر آنچه از ظاهر آنها استفاده می‌شود، مستلزم تفسیق یا تکفیر دیگران است، لازم است ظاهر آنها را تأویل کنیم، این کلمات مانند آیات متشابه قرآن است که نمی‌توان ظاهر آنها را گرفت.^۴

علاوه بر وصیت و نص صریح پیامبر اکرم (ص)، بحث لیاقت و فضیلت امام علی (ع) در جای جای نهج البلاغه مورد توجه قرار گرفته است.^۵ قرابت و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد بیان شایستگی‌های اهل بیت (ع) و اهلیت ایشان نسبت به حق ولایت و حاکمیت، به خطبه‌های ۱۷۲، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۵۳، ۲۳۹ و حکمت ۱۳۹.

۳. برای اطلاع بیشتر به خطبه‌های ۶ و ۱۷۱ و ۱۶۱، ۳ مراجعه شود که در همه این موارد وصیت و نص صریح پیامبر اکرم (ص) مبنی بر حاکمیت الهی امام علی (ع) مطرح است.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳ و ۱۸۸.

نسب امام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکته‌ی دیگری است که در نهج‌البلاغه به عنوان نوعی جدل منطقی به کار رفته است، چون عمر در مقابل انصار که ادّعا می‌کردند باید خلیفه از گروه ما باشد، استدلال می‌کرد که خلافت باید در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حضرت علیه السلام در مقابل این استدلال عمر، گوشزد می‌کرد که از خاندان پیامبر بودن ملاک است، کسی نمی‌تواند ادّعا کند که از ما اهل بیت علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر است.^۱ نصّ و وصایت، معیار اصلی است که به اعتقاد شیعه، مبنای منصب الهی امامت است، که بر اساس شایستگی و لیاقت، خداوند این منصب را در خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است.

انتخاب به وسیله‌ی عموم مردم و یا به وسیله‌ی شورای اهل حلّ و عقد، چنین است که فردی را که، اولاً قریشی باشد و ثانیاً عمل به کتاب و سنّت را معتقد باشد، به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزینند.

این تحوّل بنیادی در منصب خلافت و امامت، بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در حالی صورت گرفت که امام علی علیه السلام به امر تدفین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بود و جمعی از مهاجرین و انصار که بعدها ایشان را اهل حلّ و عقد نامیدند، با نادیده گرفتن امر الهی در جانشینی امام علی علیه السلام و نصوص وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم^۲ و واقعه‌ی غدیر خم، ابوبکر را به خلافت و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزیدند و مقام امامت جامعه‌ی اسلامی را از جایگاه الهی آن به جایگاه انتخاب مردمی تنزّل دادند. در مجموع، سه طریق برای اعمال حاکمیت به ترتیب اولویت

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به خطبه ۶۵ و شرح ابن ابی الحدید ذیل همین خطبه، ج ۵، ص ۷۵ و خطبه ۱۶۱.

۲. از جمله این نصوص، این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید: «ما تریدون من علی؟ انّ علیاً منّی وانا منه و هو ولیّ کلّ مومن من بعدی» (ر.ک. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، بیروت، مؤسسه الرسالة، ص ۵۹۹، حدیث ۳۲۸۸۳).

عبارتند از:

۱- نص صریح الهی و نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

۲- انتخاب عموم مردم؛

۳- انتخاب از طریق شورای اهل حلّ و عقد.

اولویت اعمال حاکمیت از طریق نص صریح الهی و نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم به توضیح نیست، چون همچنان که گفته شد مسأله‌ی حاکمیت و رهبری جامعه‌ی اسلامی، از مهم‌ترین مسائلی است که خدای تبارک و تعالی و پیامبرش آن را رها نکرده و مردم مسلمان نیز به خود اجازه نمی‌دهند بر خلاف حکم خدا و پیامبرش در این مسأله عمل کنند.

بیعت

بیعت، در لغت، به دو معنا است؛ اول، دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله و دوم، دست به دست هم دادن برای اطاعت.^۱ و در اصطلاح، پیمان بستن برای فرمان‌بری و اطاعت است.^۲ از مباحث قبل روشن شد که بیعت در نظریه سیاسی اهل سنت، یکی از ملاک‌های برگزیدن حاکم است و به عبارتی، بیعت، همان مشارکت مردم در گزینش حاکم است. لذا اینگونه معنا می‌شود، که بیعت نوعی انتخاب رهبری و حاکم اسلامی از روی آگاهی، شعور، شناخت و یک طریق مشروع و قانونی است.^۳ اما این بیعت در نظریه‌ی سیاسی شیعه، برای تحقّق ولایت امامانی است که با نصب الهی و تصریح پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان امام و حاکم اسلامی انتخاب شده‌اند. چنانچه این

۱. خلیل بن احمد الفراهیدی، ترتیب کتاب العین، تصحیح اسعد الطیب، الطبعة الاولى، قم،

انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ هـ، کلمه بیع. ۲. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۴۰.

۳. ر.ک. محمد تقی رهبر، درسهای از نهج البلاغه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.

تعهد مردم مبنی بر اطاعت نباشد، امام منصوب از ناحیه‌ی خدا و رسول نیز نمی‌تواند اعمال ولایت برای عموم جامعه نماید، لذا حضرت علیه السلام در خطبه‌ی جهادیه می‌فرماید:

«ولكن لا رأى لمن لا يطاع؛ آنكس را که فرمان نبرند رأى و نظری ندارد».^۱

بنابراین در کارآیی بیعت دو نظر کلی وجود دارد^۲:

الف - نظریه‌ی شیعه؛ که بیعت برای حکومت، تأکید بر دل‌پذیری و اطاعت بیشتر، رعایت شیوه‌ی متعارف در عرف و عادت مردم، فعلیت امامت نه اثبات نبوت و امامت، اعتراف و پذیرش نبوت و امامت، اعمال ولایت و حکومت نه اثبات تعیین امام می‌باشد.

ب - نظریه‌ی اهل سنت: که بیعت تا تعیین و نصب خلیفه و امام نقش دارد.

کلام حضرت علیه السلام در خطبه‌ی سوم (شقشقیه) که فرمود:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...»

همین مطلب را تأیید می‌کند که حضور و بیعت مردم، زمینه را فراهم می‌کند تا حضرت علیه السلام بتواند ولایت و امامتی را که حق اوست اعمال نماید.

نقض و نکث بیعت بنا بر هر دو مبنا (شیعه و اهل سنت) حرام و خلاف شرع است. چون انعقاد بیعت از سنخ عهد و پیمان است و موجب اثبات حق برای بیعت گیرنده می‌شود لذا امام علیه السلام می‌فرماید:

«وامّا حقى عليكم فالوفاء بالبيعة...».^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. برگرفته از: محمد فاکر میبیدی، بیعت و نقش آن در حکومت اسلامی، مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره سوم، پائیز ۱۳۷۶، ص ۱۸۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

نکته؛

نکته‌ی مهم در تحلیل رفتار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی به عنوان خلیفه‌ی چهارم از طریق شورای اهل حلّ و عقد انتخاب شد، این است که هرچند امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بنابر اعتقاد خود، بانص صریح الهی و نبوی (صلی الله علیه و آله) به عنوان امام و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برگزیده شده است، اما چون بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسئله‌ی حاکمیت از مجرای اصلی خود، (از انتصاب الهی و نبوی (صلی الله علیه و آله) به انتخاب مردمی و شورای اهل حلّ و عقد) تغییر مسیر داد، استدلال‌ات خود را با بیعت کنندگان و دیگران مثل معاویه بن ابی سفیان، بر مبنای موجود (که انتخاب شورا و بیعت مردم در انتخاب و گزینش حاکم، ملاک اصلی می‌باشد) انجام می‌دهند. لذا در نامه‌ای به معاویه بن ابی سفیان که به بهانه‌ی خونخواهی خلیفه‌ی سوم (عثمان) به مخالفت با امامی که منتخب شورا و بیعت شده‌ی مردم است، می‌پردازد، می‌فرماید:

«انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يردّ و انما الشورى للمهاجرين و الانصار، فان اجتمعوا على رجلٍ و سمّوه اماماً كان ذلك لله رضى، فان خرج عن امرهم خارجاً بطعن او بدعة ردّوه الى ما خرج منه، فان أبى قاتلوه على اتّباعه غير سبيل المؤمنين، وولّاه الله ما تولّى»؛ بی‌تردید همان‌ها که با ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند، درست همان سان با من بیعت کردند. پس نه کسانی را که در بیعت حضور داشته‌اند، حق انتخاب دوباره است (اختیار فسخ ندارند) و نه غایبین را حق ردّ آن. که شورا تنها و تنها حق مهاجر و انصار است. و اگر آنان پیرامون مردی

گرد آمدند و همگی امامش نامیدند، مورد خشنودی خدا خواهد بود. پس کسی را که با انتقاد ویرانگر، یا با بدعت گذاری از خط امرشان بیرون رود، بازش گردانند، و اگر سرباز زد، به دلیل پیرویش از خطی جز از خط مؤمنان، با او پیکار کنند و خداوند او را در گمراهی اش رها می‌کند».^۱

و یا در کلامی خطاب به زبیر که در پی نقض و نکث بیعت برآمده بود، می‌فرماید:

«یزعم انه قد بايع بيده ولم يبائع بقلبه فقد اقرّ بالبيعة وادّعى الوليعة فليأت عليها بأمر معروف والآ فليدخل فيما خرج منه»؛ زبیر خیال می‌کند که بیعتش تنها با دست بود نه با دل، پس او اقرار به بیعت کرده ولی مدعی است که با قلب نبوده است. بنابراین بر او لازم است دلیل روشن بیاورد و الا باید به بیعت خود بازگردد».^۲

و یا در نامه‌ای به طلحه و زبیر - که سرکرده‌ی ناکثین و راه اندازان جنگ جمل بودند - می‌فرماید:

«فقد علمتُها وان كتمتما انّی لم أرد الناس حتی ارادونی، ولم أبایعهم حتّی بایعونی، وانكما ممّن ارادنی و بایعنی و إنّ العامة لم تبایعنی لسلطان غالب ولا لعرض حاضر؛ شما دو تن می‌دانید، اگر چه کتمان می‌کنید، که من به دنبال مردم نرفتم، آنها به سراغ من آمدند، من دست بیعت به سوی آنها نگشودم، آنها با اصرار زیاد با من بیعت کردید، شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردند، عموم مردم با من با زور یا به خاطر متاع دنیا

۱. نهج البلاغه، نامه ۶.

۲. همان، خطبه ۸.

بیعت ننمودند».^۱

دلیل ما برای این تحلیل، کلام خود امام علیه السلام در خطبه شقشقیه است که فرمود: «به خدا سوگند! فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را به تن کرد در حالی که خوب می دانست که جایگاه من نسبت به حکومت و خلافت، همانند محور سنگ آسیاب می باشد ولی چون عاقبت دیدم که صبر به عقل و خرد نزدیک تر است، شکیبایی پیشه کردم...».^۲

امام علی (ع) در نامه چنین فرمود:

«فوالله ما كان يُلقي في روعي ولا يخطر ببالي انّ العرب تُزعجُ هذا الامر من بعده صلوات الله عليه عن اهل بيته ولا انهم مُنحَوهُ عَنِّي من بعده فما راعني الاّ انثيالُ الناس على فلان يبائعون؛^۳ به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم و به ذهنم خطور نمی کرد که عرب، بعد از پیامبر صلوات الله عليه، امر امامت را از اهل بیت او بگردانند، و آن را از من دور سازند. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلانی (ابوبکر) بود تا با او بیعت کنند.

مهم این که این سکوت حضرت علیه السلام در زمان انحراف مسیر امامت و خلافت از مجرای اصلی، ناشی از اضطراب و یا ناتوانی حضرت علیه السلام نبوده بلکه یک سکوت منطقی و حساب شده، و بنابر مصلحت جامعه‌ی اسلامی بوده که به مراتب از قیام کردن و به شهادت رسیدن (که آرزوی حضرت علیه السلام بود) خیلی سخت تر و دردناک تر بوده است. این سکوت (که به تعبیر خود ایشان مثل استخوانی در گلو و خاری در چشم،^۴ حضرت علیه السلام را آزار می داد) چون به نفع اسلام بود، برای ایشان قابل تحمّل می نمود. در این مدت سکوت تلخ و زجرآور (که بیست و پنج سال

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

به طول انجامید) حضرت‌العلاء بنابر همان مصلحت با خلفای سه‌گانه همکاری نمود و اذیت و آزارهای نسبت به خود و همسر و فرزندان را با صبر و سکوت پاسخ می‌داد.

حقوق مردم

حضرت‌العلاء با تبیین حقوق متقابل حکومت و مردم، زمینه و بستر مناسب برای برقراری مناسبات سالم بین زمامداران و مردم را فراهم می‌سازد تا زمامداران از خودکامگی و مردم از خودکامه‌پذیری، به دور باشند. عمده‌ترین ویژگی این مناسبات، درک و فهم «مشارکت» توسط طرفین یعنی زمامداران و مردم است. و در خطبه‌ای می‌فرماید:

«ولیس امرء - وان عظم فی الحق منزله و تقدمت فی الدین فضیله - بفوق ان یعانَ علی ما حمّله الله من حقه. ولا امرؤ - وان صغرت النفوس واقتحمته العیون - بدون ان یعینَ علی ذلک او یعانَ علیه»؛ هیچ کس (هرچند قدر وی در حق بیشتر و فضیلت او در دین بیشتر باشد) بی‌نیاز از یاری دیگران در اجرای حقوق و تکالیف الهی نیست و هیچ کس (هرچند مردم او را خوار و دیده‌ها وی را بی‌مقدار شمارند) خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری نکند یا دیگری به یاری او برخیزد.^۱

براساس این رویه، از یاران خود نصیحت خیرخواهانه می‌طلبید:

«فاعینونی بمناصحةٍ خلیّة من الغشّ، سلیمة من الرّیب».^۲

در بیان حقوق مردم که مشروعیت حکومت منوط به شناخت دقیق و رعایت صحیح آن می‌باشد، کلمات حضرت‌العلاء فراوان است که به تفصیل در فصل دوم به آن پرداختیم و تنها به فهرستی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۷.

۲. همان، خطبه ۱۱۷.

الف - حقوق سیاسی مردم

- ۱ - حق تعیین سرنوشت؛
- ۲ - برخورداری از آزادی؛
- ۳ - مشارکت دادن مردم به وسیله شورا و نفی استبداد و انتقاد پذیری حکومت؛
- ۴ - نصیحت امام مسلمین، (که لازمه اثر نصیحت پذیری حکومت می باشد).
- ۵ - توجه و احترام به افکار عمومی و جلب رضایت عامه ی مردم؛
- ۶ - حق اطلاع یابی مردم از اخبار، مگر اسرار نظامی - امنیتی
- ۷ - حفظ اسرار مردم؛
- ۸ - ارتباط مستقیم مسئولان حکومتی با مردم؛
- ۹ - نفی انحصارطلبی و ریشه کن سازی عوامل آن؛
- ۱۰ - مسئول بودن حکومت نسبت به اعمال کارگزارانش؛ (پاسخگو بودن حکومت (حق استیضاح به وسیله مردم)
- ۱۱ - حق عدم اطاعت از حکومت در صورت تخلف از قانون؛ (قانون مداری)

ب - حقوق اجتماعی مردم

- ۱ - عدالت اجتماعی؛
- ۲ - شایسته سالاری؛
- ۳ - امنیت اجتماعی؛
- ۴ - عدم اجبار مردم برای حضور در جنگ؛
- ۵ - توسعه و اصلاحات اجتماعی.

ج - حقوق فرهنگی مردم

- ۱ - آموزش و پرورش؛

۲ - ارایه‌ی الگوهای متعالی؛

۳ - نصیحت و خیرخواهی؛

۴ - احیای ارزش‌های الهی.

د - حقوق اقتصادی مردم

۱ - عدالت اقتصادی؛

۲ - امنیت اقتصادی؛

۳ - مدیریت اقتصادی.

هـ - حقوق قضایی مردم

۱ - لزوم اجرای قوانین و حدود الهی؛

۲ - عدالت قضایی؛

۳ - آزادی کامل در طرح دعاوی و دفاع از خود؛

۴ - نفی آزار و شکنجه؛

۵ - جبران خسارت‌های قضایی؛

۶ - به روز بودن کار قاضی؛

و - حقوق دشمنان

۱ - مذاکره؛

۲ - رعایت دقیق مقاوله نامه‌ها و تعهدات؛

۳ - رعایت حقوق جنگی؛

ز - حقوق اقلیت‌ها

۱ - بهره مندی از حقوق عمومی؛

۲ - احترام به پیمان نامه‌ها؛

۳ - رعایت حقوق قضایی متناسب با آنها.

ثمرات و ویژگی‌های رعایت این حقوق در کلام حضرت ﷺ عبارتند

از:

۱ - حقوق فیما بین حکومت و مردم از بزرگترین حقوق الهی است که واجب شده است «واعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرّعية وحق الرّعية علی الوالی فريضة فرضها الله سبحانه لكلّ علی کلّ».^۱

۲ - رعایت دو طرفی حقوق، موجب پیوند مستحکم اجتماعی می‌شود که از نمادهای مشروعیت سیاسی است «فجعلها نظاماً لألفتهم».^۲
 ۳ - رعایت طرفینی این حقوق، مایه‌ی عزّت و سربلندی دین و حق می‌شود (فجعلها... عزّاً لدينهم... عزّ الحقّ بينهم و قامت مناهج الدین).^۳
 ۴ - برقراری عدالت (واعتدلت معالم العدل).^۴
 ۵ - تقویت جریان درست و پایدار سنّت‌ها در جامعه (وجرت علی اذلالها السنن).^۵

۶ - اصلاح زمانه (فصلح بذلك الزمان).^۶
 ۷ - امیدواری مردم در تداوم حکومت و یأس دشمن در نیل به آرزوها (وطمع فی بقاء الدّولة و یئست مطامع الاعداء).^۷

راه‌های جلب مشروعیت و خوش بینی

نظام سیاسی ای می‌تواند ادعای برخورداری از مشروعیت سیاسی بنماید که
 اولاً: مردم در ایجاد آن نظام و قبول ابتدایی آن نظام، همراهی و مشارکت جدی داشته باشند.
 و ثانیاً: استمرار این همراهی را با انگیزه‌ی قوی به مرحله‌ی ظهور

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷. ۲. همان.
 ۳. همان. ۴. همان.
 ۵. همان. ۶. همان.
 ۷. همان.

برسانند.

و ثالثاً: در اصلاح نظامی که از خود می‌دانند، کوشا باشند. این همان سه نقش ایجاد و ابقایی و اصلاحی مردم در یک نظام سیاسی بود که متذکر شده بودیم.

بدیهی است استمرار همراهی مردم و حرکت ایشان در جهت اصلاح نظام سیاسی (که از نمادهای بارز مشروعیت است) عوامل و موجباتی را می‌طلبد که به بعضی از آنها در نهج‌البلاغه اشاره شده است:

۱- به کارگیری درست سیاست تشویق و تنبیه: حضرت علیه السلام این امر را به مالک اشتر نخعی گوشزد فرموده و ثمره‌ی آن را رشد کاربری نظام می‌شمارد:

«ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء فان في ذلك تزهيداً لاهل الاحسان في الاحسان و تدريباً لاهل الاساءة على الاساءة»^۱.

۲- کاستن هزینه‌های عمومی زندگی و تخفیف مالیات و عدم اجبار در کارها:

در ادامه‌ی کلام فوق به مالک می‌فرماید:

«واعلم انه ليس شيء بادعى الى حسن الظن والبرعيت من احسانه اليهم وتخفيفه المؤونات عليهم وترك استكراهه ايّاهم على ما ليس له قبلهم»؛ بدان هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد»^۲.

۳- اعتماد به مردم و ارفاق به آنان: در فصل دوم با توضیح نامه‌ی ۲۵ و

فرازی از نامه‌ی ۵۳ حضرت علیه السلام به این اصل اشاره شد.

۴- عشق به مردم در اوج قدرت: حضرت علیه السلام در نامه‌ای به فرماندهان سپاه

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۲. همان.

می فرماید:

«هنگامی که به پیروزی دست یافتید و به قلّه‌ی قدرت در نبرد رسیدید، نباید از آنچه به آن رسیدید و در واقع به همراهی سربازان به آن دست یافتید، مغرور شوید بلکه واجب است که با آن اموال و نعمت‌ها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک شده و مهربانی بیشتری بر برادران دینی خود داشته باشید».^۱

و یا به مالک اشتر فرمود: «باید تار و پود پوشش قلب تو (به عنوان یک زمامدار) مهر و محبت مردم و دوستی و لطف به ایشان باشد».^۲

۵- شرح صدر در مقابل برخوردهای مختلف: حضرت علیه السلام بر زمامدار منتخب خود برای ولایت مصر، لازم می‌کند که برای مراجعه نیازمندان، بخشی از وقت خود را قرار بدهد و در این نشست‌ها بدون پاسداران حضور یابد تا طبقات مختلف مردم، به راحتی بتوانند حرف شان را بگویند و تأکید می‌نماید که باید برخوردهای تند ایشان را تحمل کنی (ثم احتمل الخرق منهم الوعی، ونح عنهم الضیق والآنف).^۳

۶- تفقد عمومی و به خصوص از همکاران رنجیده و از فرماندهان نظامی: این که امام علیه السلام در اقتدای به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اسوه‌ی اخلاق و مهربانی بودند^۴ هیچ جای تردیدی برای دوست و دشمن نیست، اما آنچه در جلب مشروعیت مؤثر است اینکه حضرت علیه السلام نسبت به رنجیدگی اطرافیان بی تفاوت نبوده، لذا به محمد بن ابی بکر نامه می‌نویسد و دلیل خود را برای عزل وی و جایگزینی مالک بیان می‌کند^۵ و یا در فرمان حکومتی به مالک اشتر، تفقد نسبت به فرماندهان نظامی را که نشان از جایگاه ویژه‌ی ایشان

۱. برگرفته از نامه ۵۰ در نهج البلاغه. ۲. برگرفته از نامه ۵۳ در نهج البلاغه.

۳. برگرفته از نامه ۵۳ در نهج البلاغه.

۴. اشاره به آیه «انک لعلی خلق عظیم» که در مورد پیامبر اکرم (ص) نازل شد.

۵. ر.ک. نهج البلاغه، نامه ۳۴.

دارد، گوشزد می‌نماید.^۱

۷ - قانون‌گرایی و مساوات در اجرای قانون: امام‌المکمل (علیه السلام) در خطبه‌ای علل پذیرش حکومت خود را و فلسفه‌ی حکومت اسلامی را برقراری امنیت و اجرای قانون و مساوات همگان در برابر این قانون مطرح می‌کند^۲ و همچنین در نامه‌ای به مأموران وصول خراج (مالیات اسلامی) توصیه‌ی انصاف، مراعات و عدم تجاوز می‌نماید^۳ و در شگفت‌ترین بیان تربیتی خود، نسبت به قاتل خود، فرزندان را توصیه می‌کند که اگر با این ضربت جان دادم در برابر ضربت او، تنها یک ضربت بزنید، مبادا آن مرد (به جهت این‌که امیرمؤمنان را به شهادت رساند) مثله شود...^۴ مراد حضرت‌المکمل (علیه السلام) این است که در قانون قصاص به عنوان قانون مجازات اسلامی، قاتل علی‌المکمل (علیه السلام) به عنوان امام‌المکمل (علیه السلام) با قاتل معمولی دیگر هیچ تفاوتی ندارد.

۸ - روشنگری به خصوص در مواقعی که مردم براساس قضاوت ظواهر، بدبین

می‌شوند؛ حضرت‌المکمل (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«وَانْظَنْتِ الرَّعِيَّةَ بَكَ حَيْفًا فَاصْحَرْ بِهِمْ بِعَذْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْهُمْ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ؛ اگر مردم بر تو گمان بد پیدا کردند، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این کار از بدگمانی نجات‌شان ده (با توضیح خود، سمت‌گیری گمان‌شان را با حق همسو ساز)».^۵

۱. ر.ک. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۲. ر.ک. خطبه ۱۳۱ و ابتدای نامه ۵۳، که توضیح آن گذشت.

۳. ر.ک. نامه ۵۱ نهج‌البلاغه که توضیح آن گذشت.

۴. ر.ک. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷ که وصیت نامه امام‌المکمل (علیه السلام) می‌باشد.

۵. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

سفارشات حضرت ﷺ در باب توجیه و احترام به افکار عمومی که در نامه‌ی ۵۳ و خطبه‌ی ۱۲۷ به آن اشاره شده است، نیز از همین مقوله است.

راه‌های تضعیف مشروعیت:

مشروعیت سیاسی پدیده‌ای است که همچنان‌که قابل تقویت است، قابل تضعیف نیز هست، چنانچه نظام سیاسی توجه به آن نداشته باشد، به تدریج دچار بحران می‌شود که در برخورد با بحران، یا باید به مقابله با زور پردازد و یا دست به اصلاحاتی برای بازگرداندن مشروعیت بزند و یا در مقابل شدت بحران، افول خود را بپذیرد.

در نهج‌البلاغه در این باره چنین آمده است:

۱- فقدان ایمان و عقاید درست؛ همچنان‌که ایمان و عقاید صحیح مایه‌ی انسجام جامعه می‌شود فقدان آن موجب تغییر بنیان‌های فکری و مایه‌ی تشتت و انحطاط جامعه می‌شود. حضرت در فرازی از خطبه‌ی طولانی قاصعه، جامعه‌ی جاهلی عرب را (که از نعمت ایمان و عقاید صحیح برخوردار نبود) جامعه‌ای مشکل دار معرفی نموده و ره‌آورد بعثت پیامبر اکرم ﷺ را (به دلیل وجود ایمان و عقاید صحیح) نعمت‌های مادی و معنوی - از جمله آرامش اجتماعی - می‌دانند.^۱

و در جای دیگری ضمن تشریح ریشه‌ی بحران خلافت بعد از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ تغییر بنیان‌های فکری اصیل را از مجرای اصلی خود، از عوامل شکاف و بحران معرفی می‌نماید:

«... حتی اذا قبض الله رسوله ﷺ رجع قومٌ علی الاعقاب،...»

۱. ر.ک. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۴ (فلاحوال مضطربة والایدی مختلفة والکثرة متفرقة فی بلاءٍ أزلٍ، واطباقٍ جهلٍ... فانظروا الی مواقع نعم الله علیهم حین بعث الیهم رسولاً...).

ونقلوا البناء عن رصّ اساسه، فبنوه في غير موضعه، معادنُ كلّ خطيئة و ابوابُ كلّ ضاربٍ في غمرة؛ تا وقتی که خداوند، پیامبرش را نزد خود برد (افسوس) که گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند... و بنیانهای فکری اسلامی را تغییر داده و در جای دیگر بنا نهادند. آنان کانون هر خطا و گناه، و پناهگاه هر فتنه‌جو شدند.^۱

۲- اختلاف، تفرقه و نقض عهد و پیمان؛ کلمات حضرت ﷺ در مورد ناکثین که اولین گروه پیمان شکن بودند گواه بر این مدّعا است که پیمان شکنی، اولین مرحله در ایجاد اختلاف و تفرقه و به تبع آن، شکاف و بحران اجتماعی است.^۲

۳- ظلم و ستم و تبعیض و فساد (دیکتاتوری)؛ حضرت ﷺ اساس حکومت خود را بر عدالت، حق محوری و مردم داری قرار داده بود، و در این راه تا شهادت نیز گام برداشت که ایشان را کشته عدالتش خواندند. بدیهی است که ظلم، ستم، تبعیض و فساد را که شاخصه‌های نظام دیکتاتوری است، به عنوان عوامل بحران، شکاف و مختلف سازنده مشروعیت معرفی نماید.^۳

۴- اختناق، زمینه رشد فساد؛ اختناق از عوامل درونی افول یک نظام سیاسی است که امام علی ﷺ در خطبه‌ی شقشقیّه آن را به عنوان عامل اصلی افول خلافت عثمان برشمرده و تبعیض، فساد و ظلم را از آثار آن معرفی می‌نماید و در نامه‌ی ۵۳ به مالک اشتر پرهیز از اختناق را گوشزد می‌فرماید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۲. رک. نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۲، ۳۴، ۱۷۱، ۱۳۷، ۱۳، ۱۶۸، ۲۰۸، ۹، ۱۹۲ و نامه‌های ۱ و ۲۲ و ۵۴.

۳. رک. نهج البلاغه، خطبه‌های ۳۲ و ۲۰۷ و نامه ۵۳.

۵- افول ارزش‌های اخلاقی؛ از جمله عواملی که در تحوّل جامعه مورد توجه قرار گرفته و مهم تلقی شده، خصلت‌های اخلاقی اعضای جامعه می‌باشد. حضرت‌العلاء در خطبه‌ای خصلت‌های اخلاقی جامعه‌ی مطلوب را بیان می‌فرماید (لازم به ذکر است که انسان‌های مورد نظر حضرت‌العلاء انسان‌های والایی هستند که در رکاب پیامبر اکرم ﷺ به شهادت رسیده‌اند):

«...وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَالْحَقُّنِي بَيْنَ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ قَوْمٌ وَاللَّهُ مِيَامِينُ الرَّأْيِ، مَرَا جِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ، مَتَارِيكُ لِلْبَغْيِ، مَضَاوَا قُدِّمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَأَوْجَفَا عَلَى الْمَحْجَةِ، فَظَفَرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ وَالْكَرَامَةِ الْبَادِرَةِ»؛ (وقتی خود را در جامعه فارق از ارزش‌های اخلاقی می‌بینند) به خدا سوگند، دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی اندازد، و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرماید. به خدا سوگند! آنان مردمی بودند، نیک اندیش، ترجیح دهنده‌ی بردباری، گویندگان حق، و ترک کنندگان ستم. پیش از ما به راه راست قدم گذاشته و شتابان رفتند و در به دست آوردن زندگی جاویدان آخرت و کرامت گوارا، پیروز شدند».^۱

در نامه‌ی ۵۳ نیز به مالک اشتر سفارش پیوند با پارسایان و راستگویان را می‌نماید و او را از صفات ناپسند خود پسندی و تکبر بر حذر می‌دارد.

۶- ترک جهاد؛ خطبه‌ی جهادیه‌ی حضرت‌العلاء شکوائیه‌ای است از اینکه مردم از جهاد به عنوان یک سپر و دژ مستحکم جامعه‌ی اسلامی، کناره گرفتند. لذا حضرت‌العلاء می‌فرماید: «هر که جهاد را واگذارد و آن را ناخوشایند دارد خدا جامعه‌ی خواری بر تن او پوشاند».^۲ و در جای دیگر

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۵.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.

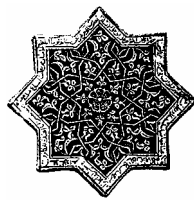
(۲۶۰)

تصریح می‌کند که ترک جهاد، نه تنها عامل ذلت فردی می‌شود، که عامل
ذلت جامعه نیز می‌شود.^۱

۱. ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۳۷ و نامه ۶۲.

فصل یازدهم

قدرت



مفهوم قدرت

قدرت معادل Power در زبان انگلیسی است^۱ که با مفهوم اقتدار قرابت زیادی دارد، تا حدی که برخی اقتدار را قدرت نهاده شده معرفی می‌کنند.^۲ همچنین این واژه گاهی با نفوذ، زور، اجبار و ترغیب مترادف دانسته می‌شود.

با وجودی که «مفهوم قدرت»، مفهوم اساسی نظریه‌ی جدید سیاسی است - تا حدی که برخی از محققان سیاسی، علم سیاست را علم کسب و حفظ قدرت سیاسی می‌دانند - ولی در تعریف، با توجه به ایدئولوژی و جهان‌بینی خود، مفهوم قدرت را تعریف نموده‌اند.^۳

ماکس وبر: «قدرت، امکان خاص یک عامل (فرد یا گروه)، به خاطر داشتن موقعیتی در روابط اجتماعی است که بتواند گذشته از پایه‌ی اتکای این امکان خاص، اراده‌ی خود را با وجود مقاومت، به کار بندد».

گرین: «قدرت به‌طور ساده حد توانایی کنترل دیگران است به طوری که عملی را که از آنها خواسته شده انجام دهند».

۱. ریشه این کلمه در لاتین Potere به معنای «قادر بودن» است.

۲. سید جواد طباطبائی، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در ایران*، تهران: کویر، ۱۳۷۲، ص ۹۸؛ (در این کتاب از عبدالرحمن عالم نقل شده که، «به عقیده بسیاری از متفکران سیاسی، اقتدار، قدرت نهادی شده است. در چنین حالتی، قدرت وجود ندارد، اما حق آن نهاد برای اعمال قدرت وجود دارد. قانون به اقتدار مربوط است، نه به قدرت. اقتدار، جلوه و سیمای قدرت در موقعیت‌های گروه سازمان یافته است. به دیگر سخن، اقتدار حق مشروع برای نفوذگذاری یا هدایت رفتار دیگران است».

۳. ر. ک: عبدالرحمن عالم، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشرنی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ص

دال: «قدرت رابطه‌ی میان بازیگرانی است که در آن، بازیگری دیگر را به عملی وامی‌دارد که در غیر این صورت، آن عمل را انجام نمی‌داد.»
 لاسول: «قدرت، مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه‌ای میان افراد است.»

مورگنتا: «منظور از قدرت سیاسی، اشاره به وجود کنترل در روابط متقابل دارندگان اقتدار عمومی و میان اقتدار عمومی و عامه‌ی مردم است.» و تعریفی دیگر از او: «قدرت، توانایی انسان بر ذهن‌ها و اعمال دیگران است.»

هربرت گلدهامر و ادوارد شیلد: «قدرت توانایی تأثیرگذاران بر رفتار دیگران بنا به هدف‌های یک شخص است.»
 شورازنبرگر: «قدرت توانایی تحمیل اراده خود است بر دیگران، به اتکای ضمانت اجرای مؤثر در صورت عدم قبول.»
 مک آیور: «منظور از داشتن قدرت، توانایی تمرکز، تنظیم یا هدایت رفتار اشخاص یا کارهاست.»

از تعریف‌های بالا سه اندیشه در مفهوم قدرت می‌یابیم:

- ۱ - قدرت، توانایی تحمیل اراده است به رغم مقاومت دیگران.
 - ۲ - قدرت، رابطه‌ی دارندگان اقتدار و تابعان آن است.
 - ۳ - قدرت، مشارکت در تصمیم‌گیری است.
- تعریفی که بتواند هر سه اندیشه را پوشش دهد، عبارت است از: «توانایی فکری و عملی برای ایجاد شرایط و نتایج مطلوب»^۱ قدرت سیاسی نیز که از اساسی‌ترین شرایط موجودیت حکومت است، با تلفیق مفهوم قدرت با مفهوم سیاست و حکومت قابل تعریف و تبیین می‌باشد؛ بدین بیان که چنانچه قدرت، استعداد و توانایی و قابلیت ایجاد نتایج

خواسته شده و تحمیل اراده بر دیگران و رقابت برای نفوذ یا کنترل بر اندیشه و عملکرد دیگران معنا شود، قدرت سیاسی تلاش برای تحصیل این توانایی و ازدیاد آن، جلوگیری از افول آن یعنی مقاومت در برابر تلاش و نفوذ دیگران خواهد بود؛ یعنی قدرت سیاسی دارای دو جنبه می‌باشد: یک جنبه‌ی تهاجمی برای تحصیل و ازدیاد قدرت، و یک جنبه‌ی تدافعی برای مقاومت در مقابل تلاش دیگران و خنثی‌سازی نفوذ دیگران. لذا این‌گونه است که گفته می‌شود:

«قدرت سیاسی از حیث برتری عملی و سائل مادی - معنوی از قبیل امکانات اقتصادی و تسلیحاتی و همچنین برخورداری از اطاعت مردم یا در مواردی از پشتیبانی مشروعیت آفرین افکار عمومی نسبت به سایر قدرت‌های بلامعارض است.»^۱

منابع قدرت

قدرت فردی و اجتماعی ممکن است دارای هر یک از منابع زیر باشد:^۲

۱- دانش؛ دانش به رشد ذهن و جان یاری می‌کند. رهبری از این رشد برمی‌آید. در جامعه‌ی آگاه هیچ رهبری نمی‌تواند به قدرت دست یابد یا آن را اعمال کند، مگر آنکه مجهز به دانشی درست و مناسب باشد.

۲- سازمان؛ سازمان فی نفسه قدرت است. در نظام سیاسی دموکراتیک، احزاب سیاسی برای به دست آوردن قدرت، سازمان می‌یابند.

۳- موقعیت‌ها؛ موقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و دینی سرچشمه‌ی

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ج اول، ص ۲۱۷.

۲. عالم، پیشین، ص ۹۲ (تلخیص).

قدرت است.

۴- **اقتدار**: اقتدار به معنی قدرت مشروع است. دست یافتن به مقامی سیاسی یا حقوقی، طبق قانون و به‌طور مشروع، قدرت فرد را افزایش می‌دهد و او را تأثیرگذارتر می‌گرداند.

۵- **مهارت**: مهارت، قدرت فرد را می‌افزاید. کسی که دارای مهارت و تخصص در زمینه‌ای است در مبارزه‌ی قدرت بر دیگری که مهارت و تخصصی ندارند، چیره می‌شود.

۶- **ایمان**: ایمان صاحب قدرت به اهداف خود، و ایمان پیروان به رهبر، موجب تقویت قدرت می‌شود.

۷- **رسانه‌های جمعی**: صاحبان امتیاز و سردبیران مجله‌ها و روزنامه‌ها از منبع مهم قدرت برخوردارند.

از نگاهی دیگر، منابع عمده‌ی قدرت دولت را به منابع محسوس (۱) - جغرافیا ۲ - وسعت سرزمین ۳ - منابع ملی ۴ - توان اقتصادی ۵ - توان نظامی ۶ - جمعیت و منابع نامحسوس (۱) - کیفیت رهبری و حکومت ملی ۲ - اراده تخصیص منابع به دست یافتن بر هدف‌های ملی ۳ - روحیه، انضباط، لیاقت و کیفیت نیروهای مسلح ۴ - توان بالقوه‌ی اتحاد دولت ۵ - سطح آگاهی سیاسی در میان مردم) تقسیم می‌کنند.^۱

نظریات توزیع قدرت

اول اینکه «توزیع قدرت» و در مقابل «تمرکز قدرت» دو مفهوم نسبی هستند، چون هیچ نظام سیاسی به شکل مطلق از سیستم متمرکز یا مبتنی بر توزیع قدرت برخوردار نخواهد بود.

دوم اینکه، توزیع قدرت ممکن است اقتدارآمیز یا غیر اقتدارآمیز

۱. عالم، پیشین، ص ۹۳.

باشد، که برای هر کدام شاخصه‌هایی می‌توان بیان کرد. قانون‌گرایی، انتخاب حکمرانان، رأی‌گیری، تفکیک قوا، آزادی، قوت جامعه مدنی، محاسبه پذیری و شمار هیأت حاکمه را به عنوان شاخصه‌های توزیع قدرت غیر اقتدارآمیز (دموکراتیک) مطرح می‌کنند.^۱

در نظریات توزیع قدرت، دسته بندی‌های مختلفی مطرح می‌باشد که در این مختصر تنها به یک دسته بندی که در آن به چهار نظریه‌ی نخبگان، کثرت‌گرایی، توتالیتاریسم و دموکراسی پرداخته، اشاره می‌شود.^۲

۱- **نظریه‌ی نخبگان:** وجه مشترک صاحبان این نظریه^۳ عبارت است از: الف) سیاست، تلاش و مبارزه برای کسب قدرت است، و اخلاق در آن جایی ندارد.

ب) سیاست حکومت گروه اقلیت است.

ج) نقش مردم ابزاری است، و نخبگان همواره جای یکدیگر را می‌گیرند.

د) دموکراسی یعنی بهره‌مند شدن آزاد نخبگان از قدرت.

۲- **نظریه‌ی کثرت‌گرایی:** این نظریه که همان نظام گروه‌های نخبه‌ی رقیب (برجستگان اجتماعی و برجستگان اقتصادی و صاحب منصبان سیاسی) است را نظام چند سالاری نیز می‌نامند. در این نظام گروه‌های ذی‌نفع گوناگون می‌توانند بر سر پیشنهادهای سیاسی چانه بزنند و رقابت کنند.

۳- **نظریه‌ی توتالیتاریسم:** نوعی حکومت استبدادی است که وجود یک ایدئولوژی کل‌گرا و یا همه‌گیر، یک حزب واحد، قدرت پلیسی بر پایه

۱. ر.ک: سید صادق حقیقت، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، پایان نامه مقطع دکترا،

دانشگاه تهران، فصل سوم. ۲. ر.ک همان فصل سوم.

۳. نظریه پردازان نخبگان به چهار دسته تقسیم می‌شوند؛ موسکاو میخلز با رویکرد سازمانی، پارتو با رویکرد روانشناختی، برنهام با رویکرد اقتصادی و میلز با رویکرد نهادی، این نظریه را دنبال می‌کنند.

ترور و وحشت، انحصار وسایل ارتباطی، انحصار تسلیحات، اقتصاد متمرکز و کنترل سازمان‌ها، از ویژگی‌های آن می‌باشد؛ به تعبیر دیگر توتالیتاریسم یک نظام اجتماعی است که شامل کنترل سیاسی و مداخله‌ی همه‌جانبه در جنبه‌های عمومی و خصوصی زندگی می‌شود.

۴- **نظریه‌ی دموکراسی:** در دموکراسی که همان «حکومت عوام» در دیدگاه افلاطون و ارسطو و همان «حکومت مردم به وسیله مردم و برای مردم» در دیدگاه جدید باشد، چهار فرض اساسی مطرح است:

- تمام افراد مشارکت سیاسی دارند، هر چند برخی افراد قوی‌ترند.
- تمام افراد طبع سیاسی دارند. هر چند در عمل قدرت‌های سیاسی برابر نباشند.

- تمام افراد دارای عقل و آگاهی هستند، هر چند برابر نباشند.
- مردم در اتخاذ تصمیمات سیاسی نقش برابری دارند.

بر اساس این نظریات، توزیع قدرت در نظام سیاسی حالت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد؛ در نظریه‌ی نخبگان، قدرت بین نخبگان حاکم و در نظریه کثرت‌گرایی، بین برجستگان اجتماعی و اقتصادی و صاحب منصبان سیاسی و در نظریه‌ی توتالیتاریسم، بین سران حزب و ایدئولوژی حاکم و در دموکراسی بین منتخبین اکثریت مردم، تقسیم و توزیع می‌گردد.

مبانی قدرت^۱

تقسیم‌بندی‌های مختلفی در مورد مبانی قدرت مطرح می‌کنند که مشهورترین آنها، مبانی پنج‌گانه قدرت می‌باشد:

۱. برگرفته از کتاب قدرت در مدیریت اسلامی، نوشته، محمد مهدی، نادری قمی، ص ۴۵ تا ۱۸۰.

- ۱ - قدرت تنبیه و زور که وابسته به ترس است.
 - ۲ - قدرت پاداش که مربوط به در اختیار داشتن امکان توزیع و تقسیم یک چیز با ارزش است.
 - ۳ - قدرت تخصص و خبرگی که از داشتن یک دانش و مهارت خاصی سرچشمه می‌گیرد.
 - ۴ - قدرت قانونی که در اثر داشتن حقوق رسمی و قانونی ناشی از یک پست و جایگاه سازمانی نشأت می‌گیرد.
 - ۵ - قدرت منتسب یا مرجعیت (کاریزما) که از تحسین دیگران از یک فرد و تمایل آنها برای الگو قرار دادن رفتار و کردار او سرچشمه می‌گیرد.
- برخی قدرت اطلاعات (به معنای دسترسی به اطلاعات و داده‌ها) و قدرت رابطه (به معنای امکان ارتباط حمایتی فرد) را نیز به دسته بندی فوق اضافه می‌کنند.
- «پی آمدهای رفتاری قدرت» و یا به عبارتی عکس العمل‌های ممکن در برخورد با قدرت را می‌توان در سه گزاره زیر بیان نمود:

- ۱ - تعهد؛ به هنگامی که قدرت منتسب یا تخصص مطرح است.
 - ۲ - همراهی و اطاعت؛ به هنگامی که قدرت قانونی و قدرت دانش و قدرت تشویق مطرح است.
 - ۳ - مقاومت؛ وقتی که قدرت قهریه و زور و اجبار در کار است.
- استراتژی‌های ذیل نیز نتیجه یک جمع‌بندی در مورد شیوه‌های اعمال قدرت می‌باشد:
- ۱ - استدلال؛ بهره جستن از واقعیات و داده‌ها برای نشان دادن این‌که ایده‌های ما منطقی و عقلانی‌اند.
 - ۲ - رفاقت؛ متواضعانه برخورد کردن، نشان دادن حسن نیت و رفاقت و

دوستی، بهره جستن از تملُّق و چاپلوسی، قبل از مطرح کردن در خواست و تقاضای خود.

۳- ائتلاف؛ جلب کردن حمایت افراد دیگر برای پشتیبانی کردن از تقاضای مورد نظر.

۴- معامله کردن و چانه زدن؛ استفاده از مذاکره از طریق تبادل منافع و مساعدت و همکاری.

۵- قاطعیت؛ بهره جویی از طریق مستقیم و بی پرده، نظیر اطاعت کردن از دستورات، تذکر و اختارهای مکرر، دستور دادن به افراد برای انجام کاری و این که به افراد خاطر نشان کنیم قوانین برای اطاعت وضع شده اند.

۶- توسل به مقامات بالاتر؛ گرفتن حمایت افرادی که در رده های بالا هستند.

۷- مصوبات و تجویزهای سازمانی؛ استفاده از پاداش ها و مجازات ها و تنبیه ها در فرهنگ اسلامی.

* * *

قدرت سیاسی در نهج البلاغه

در فرهنگ اسلامی، حکم، حاکمیت، ولایت، اعمال قدرت و سلطه اولاً و بالذات از آن خداست.

ان الحكم الا لله^۱. حکمرانی فقط از آن خداست.

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور^۲. خداوند ولی (اختیار دار) کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از ظلمت (کفر و جهل) به نور (ایمان و معرفت) هدایت می کند.

۲. بقره، ۲۵۷.

۱. انعام، ۵۷ و یوسف، ۶۷ و ۴۰.

فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ^۱. خداوند ولی و سرپرست (علی الاطلاق) است.
و كَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا^۲. (در ولایت و سرپرستی) ولایت الهی کفایت می‌کند.
در مراتب بعدی این ولایت به پیامبر ﷺ، اولوالامر و مومنین سپرده شده است.

النَّبِيُّ اُولٰٓئِی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ^۳ پیامبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها (باید حکم و اراده او را مؤمنان بر اراده خود مقدم بدارند).
اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ...^۴ ولی امر و سرپرست شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی هستند که ...

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^۵ (ای اهل ایمان) فرمان خدا و رسول و فرمانروایان (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید.
و المومنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض^۶ بعضی مردان و زنان مؤمن بر بعضی دیگر ولایت دارند.

والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض^۷ بعضی از مهاجرین و انصار بر بعضی دیگر ولایت دارند.

در این بین، ولایت شیطانی از ولایت الهی و سلسله مراتب آن متمایز شده است:

والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض^۸. آنان که کافر شدند نیز بعضی بر بعضی دیگر ولایت دارند.

انهم اتّخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله^۹. کفار ولایت الهی را رها کرده، شیاطین را اولیاء خود اتخاذ کردند.

۲. نساء ۴۵.

۴. مائده، ۵۵.

۶. توبه، ۷۱.

۸. انفال، ۷۳.

۱. شوری، ۹.

۳. احزاب، ۶.

۵. نساء، ۵۹.

۷. انفال، ۷۲.

۹. اعراف، ۳۰.

اَنَا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^۱. همانا ما شیاطین را اولیاء غیر مؤمنان قرار دادیم.

این ولایت شیطانی، زمینه ساز نظامی می‌شود که به تعبیر قرآن سُست بنیان می‌باشد

مِثْلَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ كُمُلَ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَانْهِنَ الْبُيُوتُ لِبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۲. مثل آن‌که خدا را فراموش کرده و غیر خدا را به سرپرستی انتخاب کردند حکایت خانه عنکبوت است که سست‌ترین خانه‌ها است اگر بدانند.

قرآن مؤمنین را، هم از سلطه‌ی شیطان و هم از ولایت شیطانی کافران، خارج می‌داند:

لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنِينَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ^۳. نباید اهل ایمان مؤمنان را واگذاشته و کافران را ولی خود قرار دهند.
ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین^۴. هرگز تورا (ای شیطان) بر بندگان با اخلاص من سلطه و غلبه نخواهد بود، لیکن اقتدار و سلطه تو بر پیروان گمراه تو است.

قدرت سیاسی که در نهج‌البلاغه مورد توجه است، حاکمیت با واسطه و نهادینه شده می‌باشد که مبتنی بر حاکمیت الله، شریعت و ارزش‌های اسلامی است. حضرت ﷺ تملک خصوصی از قدرت را مورد توجه قرار نمی‌دهد بلکه هدفش از داشتن امامت مسلمین اصلاح امت و اجرای عدالت است. حضرت ﷺ در این باره می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِيتُ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجِرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ

۲. عنکبوت، ۴۱.

۴. حجر، ۴۲.

۱. اعراف، ۲۷.

۳. آل عمران، ۳۸.

العباد و غاصباً لشيءٍ من الحطام و كيف أظلم أحداً لنفسٍ يُسرِعُ
 الى البلى قفولها، و يطول في الثرى حلولها؟»^۱ به خدا سوگند که
 اگر شبها را بر بستر خارهای سعدان^۲ به سر ببرم و یا با غل و
 زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و
 پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از
 بندگان ستم کرده یا چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم.
 آخر برای این تن خاکی - که بندیند آن به پوسیدگی می شتابد و
 دورانی بس دراز در زیر توده های خاک می ماند - چگونه به کسی
 ستم روا دارم؟.

حضرت علی (علیه السلام) تا حدی بر احقاق حق مظلوم و اجرای عدالت پافشاری
 دارد و از قدرت سیاسی حکومت در این مسیر بهره می گیرد که در ابتدای
 حکومت خود در مورد برگرداندن اموالی که در زمان خلیفه سوم غاصبانه
 واگذار شده بود چنین می فرماید:

«به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان
 اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده (به عنوان مهریه
 استفاده شده باشد)، یا کنیزانی خریده باشند، زیرا در عدالت
 گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید،
 تحمل ستم برای او سخت تر است.»^۳

برای فهم چگونگی به کارگیری قدرت سیاسی در حکومت امام
 علی (علیه السلام) توجه به نکات ذیل که در نهج البلاغه بر آنها تأکید شده، از اهمیت
 بالایی برخوردار است:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

۲. خاری سه شعبه که خوراک شتران است و سخت گزنده است.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۱- همچنان که گفته شد، حکومت و قدرت مطلق در منطق اسلام از آنِ خدای تبارک و تعالی می‌باشد، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام حکومت و اعمال قدرت، در همه جا بر بندگی خویش در مقابل خداوند تبارک و تعالی تکیه دارد و سمت بندگی خود را بر همه‌ی مقام‌ها مقدم می‌دارد. بر این اساس در سرلوحه‌ی نامه‌های خود از بندگی خداوند سخن می‌گوید^۱ و احساس عبودیت را بهترین مهار قدرت معرفی می‌نماید.

۲- اداره‌ی کشور نیاز به تدبیر و حکومت، و حکومت نیاز به قدرت و تفویض اختیار دارد.^۲

۳- از آنجا که قدرت سیاسی فی نفسه عامل طغیان و سرمستی است، حضرت علیه السلام تأکید دارند که هدف از دست گرفتن قدرت سیاسی، رغبت در قدرت و زیاده‌خواهی از دنیای ناچیز نیست^۳ بلکه هدف اجرای عدالت، احقاق حق و ابطال باطل می‌باشد.^۴

۴- وقتی در حکومتی هدف از تحصیل و کسب قدرت سیاسی، اقامه‌ی حق و ازاله باطل نباشد، ارزش یک کفش وصله‌دار در نگاه علی علیه السلام از آن حکومت در نگاه علی علیه السلام بیشتر است.^۵

۵- به کارگیری قدرت سیاسی برای مقابله با شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، عهد و پیمانی است که خداوند از عالمان دین گرفته است.^۶

۶- قدرت سیاسی با توصیفاتی که ذکر شد، یک امانت الهی تلقی

۱. «هذا ما امر به عبدالله علی امیر المؤمنین...»، (نامه ۵۳).

۲. «لا تقوم مملكة الا بتدبير و لا بد من اماره»، (نهج السعادة، ج ۱، ص ۵۱۵).

۳. «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منّا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام»، (خطبه ۱۳۱).

۴. نهج البلاغه خطبه ۱۵.

۵. در پاسخ ابن عباس که وصله کردن کفش حضرت علیه السلام را مشاهده می‌نمود، فرمودند: «والله لاهی احب من امرتکم الا ان اقیم حقاً او ادفع باطلاً»، (خطبه ۳۳).

۶. «ما اخذ الله علی العلماء الا یقاورا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم...»، (خطبه ۳).

می‌شود که باید در دست قوی‌ترین و عالم‌ترین افراد باشد.^۱

۷- چنانچه مردم بر اعطای این قدرت سیاسی به این چنین فردی (عالم‌ترین بر امر الهی و قوی‌ترین در اجرا) اجتماع کنند، اسباب رضایت و خشنودی خداوند تبارک و تعالی را فراهم کرده‌اند، چون زمینه را برای اجرای عدالت مهیا نموده‌اند.^۲

۸- صاحبان قدرت (حکمرانان) برای ممانعت از آثار سوء قدرت، باید سطح زندگی خود را با ضعفای یکسان نگاه دارند و از هرگونه سوء استفاده از قدرت برای جمع‌آوری مال و دارایی شخصی پرهیز کنند.^۳

کارویژه‌های قدرت سیاسی در نهج‌البلاغه

طبیعی است که این نوع نگاه به قدرت سیاسی، نه تنها موجب فساد و ظلم و استبداد در جامعه نمی‌شود، بلکه عدالت، امنیت، خدمت به دین و دین‌داران، تأمین رفاه مردم و حفظ وحدت را به دنبال خواهد داشت. امام المتقین (علیه السلام) در جای جای کلمات خود، بر این امور به عنوان کارویژه‌های قدرت سیاسی در حکومت عدل اسلامی تأکید می‌فرمایند:

۱- اجرای عدالت: اجرای عدالت که بالاترین ثمره به کارگیری درست قدرت سیاسی است، بیشترین ثقل کلام حضرت (علیه السلام) را به خود اختصاص داده است، چون حضرت (علیه السلام) در روزگاری به سر می‌برد که به نام دین و حکومت دینی، و با استفاده از قدرت سیاسی منبث از حکومت دینی، ظلم بسیاری بر مردم روا داشته شده بود، لذا هم در بیانات حضرت (علیه السلام) در دوران خلافت ابوبکر و عمرو عثمان، تأکید بر عدالت و پرهیز از فساد

۱. «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم به امرالله فیه»، (خطبه ۱۷۲).

۲. «فان اجتماعوا علی رجل و سموه اماماً کان ذلک الله رضی»، (نامه ۶).

۳. «ان الله فرض علی ائمة العدل (الحق) ان یفقدروا انفسهم بضعة الناس کیلا یتبغ بالفقر فقره»، (خطبه ۲۰۰).

در قدرت مشهود است^۱ و هم در دستورالعمل‌ها و توصیه‌های دوران حکومت حضرت علیه السلام این تأکید به چشم می‌خورد که نمونه‌ی جامع و کامل آن در فرمان حکومتی حضرت خطاب به مالک اشتر نخعی فراهم آمده است:

«ولیکن احبّ الامور الیک اوسطها فی الحقّ و اعمّها فی العدل و

اجمعها لرّضی الرعیّة»^۲

محبوب‌ترین امور نزد تو (به عنوان زمامدار اسلامی) باید معتدل‌ترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدل و جامع‌ترین آنها برای رضایت مردم جامعه باشد.

در جای دیگر همین فرمان، اشاره می‌فرماید که بهترین چشم روشنی زمامدار، برپا شدن دادگری در شهرها و بروز محبّت رعیت است:

«و انّ افضل قرّة عین الولاة استقامة العدل فی البلاد و ظهور مودّة

الرعیّة»^۳

و در ادامه همین کلام می‌افزاید که مودّت و محبّت رعیت بروز و ظهور نمی‌کند، مگر این‌که سینه‌های آنان از هر عقده و ناراحتی (ناشی از فساد قدرت در زندگی اجتماعی و سیاسی) سالم مانده باشد.^۴

ارزش عدالت^۵

استاد مطهری - قدس سره - می‌گوید: از عمده‌ترین تأثیرات تعلیمات مقدس اسلام، جابه‌جایی ارزش‌ها و به عبارتی تغییر طرز تفکر در نگاه به ارزش‌ها بود. بدین معنا که بعضی ارزش‌ها مثل عدالت و تقوا را به بالاترین حدّ می‌برد و ارزش‌های بالای جامعه جاهلی مثل خون و نژاد را

۱. ر.ک: به خطبه‌های ۳، ۳۰، ۱۶۲. ۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. همان.

۴. محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۳۲۱.

۵. برگرفته از کلام استاد مطهری (ره) در کتاب سیری در نهج البلاغه، ص ۷۸.

پایین می‌آورد.

عدالت از مسایلی است که به وسیله اسلام حیات و زندگی را از سرگرفت و ارزش فوق‌العاده‌ای یافت. اسلام به عدالت تنها توصیه نکرد یا تنها به اجرای آن قناعت ننمود، بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد.

فرد باهوش و نکته‌سنجی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کند: «أَيُّمَا أَفْضَلُ؟ الْعَدْلُ أَمْ الْجُودُ؟»^۱

مورد سؤال دو خصیصه انسانی است، بشر همواره از ستم، گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی دیگری را که بدون چشم داشت پاداشی انجام می‌داده، مورد تحسین و ستایش قرار داده است، ولی در مورد افضل بودن عدل یا جود، به نظر مسلم است که جود و بخشنده‌گی از عدالت بالاتر است، زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران است و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست، اما جود این است که آدمی با دست خود حقوق مسلم خود را نثار غیر کند، در حقیقت جود نوعی فداکاری است.

ولی علی علیه السلام برعکس این، نظر می‌دهد و به دو دلیل می‌فرماید، عدل از جود بالاتر است.

اول: «العدل يضع الامور مواضعها والجود يُخرجها من جُهتها.»

دوم: «والعدل سائسٌ عامٌ والجود عارضٌ خاص.»

«فالعدل اشرفهما و افضلهما.»

اول این‌که عدل جریان‌ها را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد، اما جود جریان‌ها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد. دوم این‌که عدالت قانونی است عام و مدیر و مدبری است کلی و

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.

شامل که همه اجتماع را در بر می‌گیرد و بزرگراهی است که همه باید از آن بروند؛ اما جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیرکلی است که نمی‌شود روی آن حساب کرد. پس عدل نسبت به جود، اشرف و افضل است.

این کلام حضرت علیه السلام بدین معنا نیست که ارزش جود پایین است، بلکه جود از نظر شخص جودکننده فوق‌العاده باارزش است، اما برای وضعیت عمومی جامعه، همیشه قانونی که قابلیت فراگیری داشته باشد ارزش بیشتری دارد، و عدالت قابلیت فراگیری بیشتری نسبت به جود و سخاوت دارد و این عدالت است که می‌تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگهدارد و به پیکر اجتماع، سلامت و به روح اجتماع، آرامش دهد.

۲- برقراری امنیت: فراهم کردن امنیت در همه‌ی وجوه آن از اهداف مهم حکومت اسلامی است. امام علیه السلام در راه فراهم کردن امنیت اجتماعی و سیاسی، هر نوع خودکامگی در عرصه‌ی حکومت را زیر پا گذاشت^۱ و فضایی آکنده از امنیت را در مناسبات حکومتی عرضه داشت. به کارگیری درست قدرت سیاسی است که امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی، فکری، معنوی، فرهنگی، اقتصادی، شغلی، قضایی و مرزی را فراهم می‌سازد.^۲

۳- خدمت به دین: از آنجا که هدف حکومت‌های الهی، رشد و تعالی انسان است و این رشد و تعالی، با اجرای درست احکام الهی میسر خواهد شد، قدرت و حکومت ابزاری برای عمل به کتاب الهی و سیره‌ی نبوی است. حضرت علیه السلام نیز از این مهم به عنوان حق مردم بر حکومت یاد می‌کنند.^۳

۱. آنجا که می‌فرماید: «با من چنانکه با جباران و ستمکاران سخن می‌گویند، سخن مرانید و چنانکه با مستبدان، محافظه‌کاری می‌کنند، از من کناره نجوید.» (خطبه ۲۰۷).

۲. در بحث نظم و امنیت در **نهج البلاغه** به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

۳. «ولکم علینا العمل بکتاب الله تعالی و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والقیام بحقه والنش لسته».

۴- حفظ وحدت و همدلی: از عمده علل شکست حکومت ما ملت‌ها، وجود تفرقه و فقدان همدلی در جامعه بوده است که از آثار سوء استفاده از قدرت است، لذا حضرت‌المصطفی با توصیه به مطالعه علل پیروزی و شکست ملت‌ها در تاریخ، حفظ وحدت و همدلی و همبستگی را که ثمره‌ی استفاده بهینه از قدرت سیاسی است، مورد تأکید قرار می‌دهند.^۱

۵- تأمین رفاه عموم مردم، ضمن حفاظت از بیت‌المال: نتیجه به کارگیری درست قدرت سیاسی، تأمین رفاه عمومی و حفظ اموال عمومی است که از اهداف مهم حکومت است. خود حضرت‌المصطفی در حیطه‌ی حکومت خود حداقل نیاز معیشتی همگان را تأمین کرد و در راه فقرزدایی و تأمین معیشتی گام‌های جدی برداشت، چنانکه خود فرمود:

«ما أصبح بالكوفة أحدًا إلَّا نائمًا، أن ادناهم منزلةً لياكل البُرَّ و يجلس في الظِّلِّ و يشرب من ماءِ الفرات»؛

کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد، حتی پایین‌ترین افراد، نان گندم می‌خورند، سر پناه دارند و از آب فرات می‌آشامند.^۲

امام‌المصطفی در جای دیگر از وظایف حاکم و حقوق مردم بر حکومت، حفظ و رساندن سهم‌های بیت‌المال به صاحبان آن را می‌شمارد.^۳

۶- رعایت حقوق والی و مردم: جامعه‌ای که در آن قدرت سیاسی درست توزیع شود و مورد استفاده بهینه قرار گیرد، استیفای حقوق متقابل حکومت و مردم در آن مشهود خواهد بود.^۴

(خطبه ۱۶۸).

۱. «واحدروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال ... فالزموا کل امرٍ لزمت العزة به شأنهم ... من الاجتناب للفرقة واللزوم للألفة ...»، (خطبه ۲۳۴).

۲. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷.

۳. «انه ليس على الامام إلَّا ما حُمِّل من امرٍ به ... و اصدار السهمان على اهلها (خطبه ۱۰۴). فامَّا حَقُّکُم علی ... و توفير فيئکم علیکم.» (خطبه ۳۴).

۴. در باب رعایت حقوق متقابل مردم و حکومت به تفصیل سخن گفته شد.

ملاک‌های توزیع قدرت

۱- رسیدن به عدالت: بیان کردیم که از دیدگاه نهج البلاغه، از کارویژه‌های مهم قدرت سیاسی، اجرای عدالت در جامعه می‌باشد. این نیز بدیهی است که اجرای عدالت وقتی در جامعه محقق می‌شود که قدرت سیاسی، در بین شایستگان این قدرت توزیع شود و از هرگونه توزیع تبعیض‌آمیز و غیرکارآمد و رابطه‌ای پرهیز گردد.

براساس هدف قرار دادن عدالت در حکومت بود که امام‌المعتمد، بلافاصله پس از به دست گرفتن امور، به تحقق عدالت همه جانبه قیام کرد و بر سر پیمان عدالتخواهی خویش ایستاد. از جمله کارهایی که امام‌المعتمد در این زمینه انجام داد، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱/۱ - برگرداندن مناصب و اموالی که در زمان عثمان به صورت تبعیض‌آمیز واگذار شده بود.^۱

۱/۲ - واگذاری مناصب حکومتی و جایگاه‌های قدرت به انسان‌های والا و باتقوا و شایسته‌ای که از سوء استفاده نسبت به قدرت به دور بودند.^۲

۱/۳ - مقاومت در برابر کسانی که برای به اصطلاح آرامش ظاهری، حضرت‌المعتمد را دعوت به ابقاء امثال معاویه بر امارت شام، و بذل و بخشش بیشتر به اشراف عرب می‌نمودند.^۳

۲- شایسته‌سالاری: قبلاً اشاره شد که شایسته‌سالاری معیار گزینش انبیا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۲. در این باره می‌توان به امارت مالک اشتر نخعی (والی مصر)، محمد بن ابی‌بکر (والی مصر)، شریح بن حارث (قاضی کوفه)، قثم بن عباس (والی مکه)، اشعث بن قیس (والی آذربایجان) اشاره نمود. توضیح بیشتر در این مورد در بحث شایسته سالاری در فصل دوم آمده است.

۳. ر. ک: به بحث‌های «عدالت» و «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند».

از سوی ذات اقدس خدای تبارک و تعالی بوده است. بر همین اساس، انبیا نیز کارگزاران مختلف امور حکومتی را از شایستگان جامعه انتخاب می نمودند، بدین ترتیب در اعطای مناصب و مسئولیت ها، هیچ معیاری به جز شایستگی و توانایی، مورد نظر نبوده است. این معیار عقلانی می تواند موجب سعادت هر جامعه گردد، زیرا بهترین شیوهی توزیع قدرت و مناسب ترین مانع از سوء استفاده از قدرت است و جامعه را از سقوط به ورطه ی انحطاط و هلاکت، حفظ می کند.

در نهج البلاغه در بحث گزینش مدیران، وزیران، فرماندهان، قضات و کاتبان، ملاک هایی که همه حاکی از اصل شایسته سالاری در حکومت امام (علیه السلام) است، بیان شده که به اختصار به آنها می پردازیم:

۲/۱- معیار گزینش وزیران:

«انَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا، وَ مَنْ شَرَكَهُمْ فِي الْآثَارِهِمْ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً، فَانْهَمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ وَ اخْوَانُ الظُّلْمَةِ، وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ...»^۱ بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شرکت داشته است، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند. تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی: ۱- که قدرت فکری امثال آنها را داشته، اما گناهان و کردار زشت آنها را نداشته باشند؛ ۲- کسانی که فرد ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده؛ ۳- و گناهکاری را در گناهی یاری نرسانده باشند.

حضرت (علیه السلام) در ادامه همین کلام معیار انتخاب خواص از میان یاران و کارگزاران را «حق گویی صریح» معرفی می نمایند.^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. همان.

۲/۱ - معیار گزینش قضات:

«ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيّتك في نفسك، ممّن لا تضيق به الامور، ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الزّلة ولا يحصّر من الفى الى الحقّ اذا عرفه، ...»^۱ سپس از میان مردم، برترین فرد را برای قضاوت انتخاب کن: ۱ - کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد؛ ۲ - برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد؛ ۳ - در اشتباهاتش پافشاری نکند؛ ۴ - بازگشت به حق پس از آگاهی از اشتباه برای او دشوار نباشد؛ ۵ - طمع را از دل ریشه کن کند؛ ۶ - در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت دهد؛ ۷ - و در شبهات از همه با احتیاط تر عمل کند؛ ۸ - در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد؛ ۹ - در مراجعه پیاپی شاکیان از همه برنده تر باشد؛ ۱۰ - ستایش او را فریب ندهد؛ ۱۱ - چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند.

۲/۳ - معیار گزینش فرماندهان نظامی: «فولّ من جنودك انصحهم في نفسك لله و لرسوله و لامامك و انتاهم جيّاً...»^۲
 شروطی که از این فراز در انتخاب و گزینش فرماندهان از کلام حضرت ﷺ استفاده می شود عبارتند از:
 الف) خیرخواهی و خیراندیشی (انصحهم في نفسك لله و لرسوله و لامامك)

ب) پاکدامنی (انتاهم جيّاً)

ج) بردباری و ظرفیت (افضلهم حِلماً)

د) روحیه‌ی والای ترحم و رأفت بر ناتوانان و مقاومت و تاثیرناپذیری از قوی ترها، (ممّن يُبطى عن الغضب و يستريح الى الغدرو يرأف بالضّعفاء و ينبؤ على الاقوياء)

ه) خشونت او را به هیجان در نیاورد و ناتوانی زمین‌گیرش نسازد،
(مَنْ لَا يَشِيرُهُ الْعُنفُ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ)
و) حیثیت و شرف و تربیت در خانواده‌های اصلح (ثم الصَّقْ بِذَوِي
المروءات والاحساب و اهل البيوتات الصالحة)
ز) حسن سابقه (والسوابق الحسنة)
ح) داشتن شخصیت دلاور و با عظمت (ثم اهل النجدة والشجاعة)
ط) سخاوت، (والسخاء والسماحة).
۲/۴ - معیار گزینش کاتبان: «ثم انظر في حال كتابك، فوَلَّ على امورك
خيرهم، واخصَّ رسائلک التي تدخل فيها مکائدک و اسرارک باجمعهم
لوجوه صالح الاخلاق ...»^۱.
الف) «مَنْ لَا تَبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِئُ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحُضْرَةٍ
مَلَاءٍ» کسی که گرامی داشتن، او را به سرکشی و تجاوز نکشاند، تا در حضور
دیگران با تو مخالفت کند.
ب) «وَلَا تَقْصُرْ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ اِيرادِ مکاتباتِ عمَّالک علیک و اصدارِ
جواباتها علی الصَّوابِ عنک» و در رساندن نامه‌ی کارگزارانت به تو، و یا
رساندن پاسخ‌های تو به آنان کوتاهی نکند.
ج) «وَلَا تَقْصُرْ... فیما یأخذُ لک و یعطى منك» و در آنچه برای تو
می‌ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می‌دهد، فراموشکار نباشد.
د) «و لَا یُضْعَفُ عَقْدًا اَعْتَقَدَهُ لک، و لَا یَعْجِزُ عَنْ اِطلاقِ ما عَقَدَ علیک» و
در تنظیم هیچ قراردادی سستی نرزد، و در بر هم زدن قراردادی که به زیان
توست کوتاهی نکند.
ه) «وَلَا یَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِی الامور، فَانَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ یَکُونُ
بِقَدْرِ غَیْرِهِ اَجْهَلًا» و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت

قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است.

چنانچه در این معیارهای گزینش که تنها به بخشی و شمه‌ای از آن اشاره نمودیم، دقت کنیم، به وضوح درمی‌یابیم که معنای واقعی به کارگیری «عدالت در توزیع مناسب جایگاه‌های قدرت»، یعنی «گذاردن هرچیز و هرکس در جایگاه متناسب و واقعی خود» در آنها مشهود است و هیچ معیاری به جز شایستگی در جهات مختلف و متناسب با امور، در توزیع و تقسیم مسئولیت، مدنظر امام‌العزیز نبوده است.

۳- مشارکت مردمی: این که مردم در ساختار سیاسی قدرت و حکومت نقش جدی دارند و بدون حضور و مشارکت همه جانبه‌ی مردم، اداره جامعه میسر نخواهد بود و سلامت و راست‌قامتی حکومت به مردم است، پایه‌ی اندیشه سیاسی و سلوک حکومتی امام علی‌العزیز می‌باشد. حضرت‌العزیز در ابتدای قبول حکومت می‌فرماید:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ... لا لقیْتُ حبلها علی غاربها»^۱

اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند ... مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته رهایش می‌ساختم.

یا در جای دیگر می‌فرماید:

«ولا تصلحُ الولاية الا باستقامة الرعية».^۲ زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری و استقامت ملت.

این دیدگاه، یقیناً به مشارکت مردم در قدرت سیاسی قائل و پای‌بند است و نمود این مشارکت را در اصولی همچون، بیعت، شورا، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت ائمه مسلمین و استیضاح مسئولین،

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۷.

متجلی می‌داند که به عنوان ابزار کنترل قدرت نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳/۱- بیعت: حضرت صلی الله علیه و آله در نامه‌ای به طلحه و زبیر می‌نویسد که:
«وَأَنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تَبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ...»^۱ همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود و نه برای به دست آوردن متاع دنیا.

۳/۲- شورا: امام علیه السلام در نامه‌ای خطاب به معاویه، ضمن اشاره به این مطلب که بیعت‌کنندگان با من، همان بیعت‌کنندگان با ابوبکر و عمر و عثمان هستند، تاکید می‌کنند: همچنان‌که آن سه خلیفه، منتخب شورا بودند، من هم منتخب شورا هستم:

«أَنَا الشُّوْرَى لِمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَاِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى»^۲ شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر به امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است.

۳/۳- امر به معروف و نهی از منکر: حضرت علیه السلام آن هنگام که آماده حرکت به سوی بصره می‌شود، در نامه‌ای به مردم کوفه به این نماد مشارکت و مسئولیت ایشان متذکر می‌شود:

«فَأَنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيٍّ هَذَا، أَمَّا ظَالِمًا وَ أَمَّا مَظْلُومًا، وَ أَمَّا بَاغِيًّا وَ أَمَّا مَبْعِيًّا عَلَيْهِ وَ أَنِّي وَأُذَكِّرُ اللَّهَ مِنْ بَلْعَةِ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ، فَاِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانَنِي وَ اِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي»^۳ اینک پایگاه خویش را وانهادم و به سوی دشمن روانه شده‌ام، ستمگر یا ستم

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۲. همان، نامه ۶. البته این کلام امام علیه السلام بنابر نظر بعضی مفسرین بنابر نظریه‌ی انتخاب در خلافت می‌باشد، در حالی که نظر مشهور، نصب در امامت است نه انتخاب.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۷.

دیده، متجاوز یا تجاوز دیده. اینک به تمامی کسانی که این نامه را می‌خوانند مسئولیتی را که در پیشگاه خداوند دارند یادآور می‌شوم که به سوی من روی آورند، اگر نیکوکارم دیدند، به یاری‌ام بشتابند و اگر بدکارم یافتند، به باد انتقاد بگیرند.

۳/۴ - نصیحت ائمه مسلمین: حضرت‌الشیخ در بیان حقوق متقابل دولت و مردم می‌فرماید که از حقوق دولت و حکومت که برعهده‌ی مردم است، این است که حاکم را از نصایح خود بی‌بهره نگذارند:

«وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ ... وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۱ و اما حق من بر شما ... نصیحت کردن در حضور و غیبت می‌باشد. و یا در جای دیگر خاضعانه از یاران خود می‌خواهد که با نصیحت خالصانه، مولا را یاری و در اداره‌ی امور با او مشارکت کنند: «فَاعِينُونِي بِمَنْصُوحَةِ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغُشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ»^۲.

۳/۵ - حق استیضاح زمامدار: زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی تلقی کند و برای پاسخ دادن یا قبول خطا حاضر شود، و باید هرگونه اتهام به ظلم و انحراف را که از طرف مردم به او نسبت داده می‌شود، برطرف سازد. این مضمون کلام حضرت‌الشیخ در فرازی از فرمان خود به مالک اشتر است که می‌فرماید:

«وَأَنْ ظَنَنْتَ الرِّعْيَةَ بِكَ حَيْفًا فَاصْحِرْ لَهُمْ بَعْدَ رُكِّ وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَ رَفَقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَاعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ»^۳ و اگر مردم جامعه دربارهی تو گمان ظلم و تعدی نمودند (چه این بدگمانی به درجه‌ی اتهام برسد و چه فقط حالت بدگمانی محض

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۷.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

داشته باشد) عذر خود را از موضوع یا رفتاری که موجب بدگمانی مردم شده است آشکار کن و با آشکار کردن حق و واقع، گمان‌های ناشایست آنان را درباره‌ی خود منتفی کن، زیرا این اعتذار و کشف حقیقت ریاضتی است برای نفس تو، و لطف و مهربانی است بر مردم جامعه، و این اعتذار نیاز تو را (که مرتفع ساختن سوءظن یا اتهام مردم درباره‌ی تو است) برطرف می‌سازد و مردم را هم بر مبنای حق استوار می‌نماید.^۱

مبانی و انواع قدرت در نهج‌البلاغه

از مبانی قدرت که ذکر شد، چهار مورد آن، یعنی قدرت تنبیه و زور، قدرت پاداش، قدرت تخصّص و قدرت متناسب^۲ نمود بیشتری در منابع دینی از جمله نهج‌البلاغه دارد. نکاتی که در مورد قدرت تنبیه در نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد، عبارتند از^۳:

۱- استفاده از قدرت تنبیه و زور: یکی از ابزارهای مدیریت و کانال‌های نفوذ در دیگران است؛ در این مورد می‌بینیم که خدای تبارک و تعالی، در قرآن تنبیه با عذاب جهنم را به عنوان سرانجام معاندین و ظالمین مطرح کرده است و انبیای الهی نیز برای دعوت به سوی توحید و دوری از شرک و ظلم، مردم را از عذاب الهی ترسانیده و از این طریق استفاده نموده‌اند.^۴ امام علی (علیه السلام) در یکی از سخنان خود در شهر کوفه این چنین می‌فرمایند:

۱. محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۲۶۰.

۲. ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ و حکمت ۳۶۹ (قدرت پاداش) و نامه ۵۳ و خطبه ۱۷۲.

۳. دسته‌بندی برگرفته از کتاب قدرت در مدیریت اسلامی، بخش دوم.

۴. ر.ک: یونس، ۱۳ و رعد، ۲۵ و انفال، ۱۳ و اعراف، ۹۴ و هود، ۸۴ و شعراء، ۱۲۳.

«ولعمری ما علیّ من قتال من خالف الحقّ و ضابط الغیّ من ادهانٍ
ولا ایهانٍ»^۱ سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق و
آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی
نمی‌کنم!

یا در برابر توطئه اصحاب جمل می‌فرماید:

رُ «ایّها الناس اعینونی علی انفسکم، و ایمُ الله لانصفنّ المظلوم من
ظالمه و لا قودنّ الظالم بخزائمه حتّی اوردّه منهل الحقّ و ان کان
کارها»^۲ ای مردم، برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید! به خدا
سوگند، داد ستم‌دیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را
بگیرم و به آب‌شخور حق وارد سازم، گرچه تمایل به آن نداشته
باشد.

نکته‌ی قابل توجه این‌که استفاده رهبران صالح از تنبیه و زور در جهت
اصلاح جامعه می‌باشد، نه چیز دیگر.

۲ - نفی هرگونه تبعیض در استفاده از قدرت تنبیه: آنچه جوامع را رنج
می‌دهد، استفاده‌ی تبعیض‌گونه در بعضی موارد از قدرت پاداش و یا
قدرت تنبیه است، به این معنا که پاداش‌ها و تنبیه‌ها به تناسب افراد - و نه
به تناسب اعمال - در نظر گرفته شود. حضرت علیه السلام در نامه‌ای به یک
کارگزار خاطی که متهم به خیانت در بیت‌المال شده بود، می‌نویسند:

«والله لو انّ الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما
عندی هوادة».^۳ به خدا قسم، اگر حسن و حسین آنچه را که تو
انجام داده‌ای مرتکب شده بودند، با آنها صلح و آشتی نمی‌کردم!
یا در نامه دیگری به «مصقلة بن هبیره شیبانی» - فرماندار یکی از

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۴.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۴۱.

شهرهای ایران - می‌فرمایند:

«... لئن كان ذلك حقاً لتجدنّ لك على هواناً و لتخفنّ عندي ميزاناً».^۱ اگر این گزارش (خیانت به بیت‌المال) درست باشد، بی‌گمان از من برخوردی زبون‌ساز بینی، و کفهی اعتبارت را در نزد من سخت سبک یابی.^۲

۳- استفاده از قدرت تنبیه و زور: آخرین حربه در به انقیاد کشاندن و تربیت تنبیه و زور است، نه اولین راه؛ چون تربیت یکی از اهداف حکومت از دیدگاه نهج‌البلاغه است، تنبیه نیز از ابزار تربیتی می‌باشد، ولی ابزاری که در رتبه متأخر از ابزار دیگر قرار دارد. لذا وقتی از حضرت‌المستطاب می‌خواهند که با دستگیرشدگان متهم به قتل عثمان، برخورد جدی کند، می‌فرماید:

«و سامسک الامر ما استمسک، و اذا لم اجد بُدّاً فاخز الدواء الکي»^۳ به زودی این امر را به مدارا اصلاح می‌کنم مادامی که مدارا با آن ممکن است، و هرگاه چاره‌ای نیابم از داغ و درفش به عنوان آخرین درمان استفاده خواهم کرد.

در این‌که معاویه بن ابی سفیان، طلحه و زبیر از دشمنان حضرت‌المستطاب و یاغیان جنگ‌های جمل و صفین بودند، جای شک و تردید نیست، اما برخورد حضرت‌المستطاب در ابتدای امر با اینان، نصیحت، پند و موعظه و مدارا بود^۴ و در نهایت، شدت عمل را تنها راه چاره‌ای گروه‌های متخاصم

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۳.

۲. حضرت‌المستطاب هم با ناکثین و قاسطین و مارقین - که دشمنان هستند - با زبان تنبیه و زور سخن می‌گوید و هم با استانداران خود، و هم با مردم و اصحاب معمولی. نهج‌البلاغه، نامه‌های ۴۱ و ۴۳ و خطبه‌های ۳۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۹.

۳. همان، خطبه ۱۶۷.

۴. ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه‌های ۵۵، ۴۸ و ۴۹ و خطبه ۱۶۸.

دانستند.

۴ - استفاده از قدرت تنبیه و زور با آمیزه‌های رحمت و بخشش: در تربیت اسلامی آمیزه‌ی رحمت و رأفت و شدت و عذاب، برای ارائه‌ی یک تربیت متعادل با هم استفاده شده است، به جهت این‌که استفاده‌ی تنها از قدرت زور و تنبیه، انسان‌ها و قدرت‌ها را به سوی استبداد می‌کشاند. حضرت علیه السلام در مقابل خوارج که معتقد بودند کسی که گناه کبیره انجام داده کافر و از اسلام خارج شده است، مگر این‌که توبه کند و دوباره مسلمان شود، به عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استناد می‌کنند که^۱ در قبال کسی که گناهی انجام داده و بنابر حکم الهی سنگسار شده نماز میّت گذارد (یعنی او هر چند گناهکار است، ولی کافر نشده و با او به مثابه سایر مسلمین عمل می‌شود) و میراث او را به خانواده‌اش سپرد؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای گناه‌شان کیفر می‌داد و حدود الهی را جاری می‌ساخت، ولی سهم اسلامی آنها را از بین نمی‌برد؛ یعنی تنبیه مانع شمول رحمت اسلامی نمی‌شود.

۵ - استفاده از قدرت تنبیه و زور، ابزاری جهت تشویق افراد متعهد و پایبند است؛ حضرت علیه السلام در فرمان جامع خود می‌فرمایند:

«و لا یكونن المحسن والمسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک تزهید لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریباً لاهل الاسائة علی الاسائة و الزم کلاً منهم ما لزم نفسه»^۲ و قطعاً نباید نیکوکار و بدکار در نزد تو جایگاه مساوی داشته باشند، زیرا این کار موجب بی‌رغبتی نیکوکاران به کار نیک و واداشتن (تشویق) بدکاران به کار بد می‌شود. هرگروه را با آنچه خود را با آن ملازم کرده، ملازم و همراه ساز (نیکوکار را پاداش نیکو و بدکار را عقوبت کنیم)!

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۲۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مفاسد قدرت

این‌که قدرت در انواع آن، فی نفسه زمینه‌ساز فساد، انحصارطلبی و خودکامگی، کبر و نخوت، خشونت و خونریزی، و زورگویی و ستم می‌باشد، جای شک و تردید نیست و کلمات حضرت علیه السلام در خطبه‌های ۳۰ و ۲۲۹ و نامه‌های ۲۶ و ۵۳ و حکمت ۱۵۲، گواه بر این واقعیت است. ناگفته پیداست که قدرت - از هر نوع آن که باشد - چنانچه در جهت درست و صحیح که همان تعالی و رشد فرد و جامعه است و از آن به هدایت و یا عدالت و رفع ظلم یاد می‌شود، استفاده نشود، لامحاله زمینه‌ساز مفاسد زیادی خواهد بود. برخی از مفاسد اجتماعی قدرت مهار نشده به قرار ذیل می‌باشد^۱:

۱ - عینیت حاکمیت شیطان: حضرت در خطبه ۱۹۲ ضمن برحذر داشتن مردم از اطاعت شیطان، متکبران و سرکشان و کسانی قدرت فراوان و مهار نشده دارند را، فریفته‌ی شیطان معرفی نموده و نتیجه‌ی عملکرد ایشان را زیرپا گذاشتن احکام الهی و حاکمیت شیطان می‌داند.

۲ - سلب آزادی‌های عمومی: حضرت علیه السلام همواره مردم را از برخوردهای حقارت‌آمیز در مقابل زمامداران اسلامی که موجب سلب خود به خودی آزادی‌های عمومی می‌شود، برحذر داشته و تأکید می‌کردند که آن‌گونه که با ستمکاران و جباران برخورد می‌کنند و سخن می‌گویند، با من برخورد نکنید و در ادامه اشاره می‌فرمایند که اگر کفایت الهی همراه زمامدار نباشد، هیچ‌گاه مصون از خطا نخواهد بود.^۲

۳ - رواج چاپلوسی و تملق در میان مردم و روی کار آمدن یک قشر متملق در

۱. برگرفته از محمدجواد ارسطا، قدرت سیاسی در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (تحقیق)، قم، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۳.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

هیأت حاکمه: حضرت علیه السلام در ادامه‌ی همان کلام قبل از مردم می‌خواهند که با ایشان منافقانه رفتار نکنند^۱ که اگر دورویان ابزار قدرت را به دست گیرند، حق گویان، یا مهر سکوت بر لب می‌نهند و یا در زندان‌های جور جان می‌سپارند!

۴- از بین رفتن ثبات سیاسی: قدرتی که مهار نشده باشد، بازیچه‌ی هوس‌های شیطانی خواهد شد و ارادل را در اطراف خود جمع خواهد نمود و موجب خانه‌نشینی افاضل خواهد شد. نهایتاً استبداد و خشونت، تألیف قلوب را به کینه و دشمنی تبدیل می‌کند و بیت‌المال را تخلیه نموده و نظام سیاسی را در آستانه‌ی سقوط و تزلزل قرار خواهد داد. امام علی علیه السلام نظام سیاسی خلیفه‌ی سوم را در خطبه‌ی شششقیه براین اساس توصیف می‌کند.^۲

۵- از بین رفتن برتری قانون (رابطه‌گرایی به جای قانون‌گرایی): قانون برای به نظم کشیدن جامعه و جلوگیری از خروج نسبت به حدّ و مرزها است. قدرت مهار شده برای اجرای این قانون به کار گرفته می‌شود و هر حرکت غیر قانونی را محلّ نظام دانسته و با آن مقابله می‌کند، اما قدرت مهار نشده که قانون را مانع تجاوزات خود نسبت به حدّ و مرزها می‌داند، آن را زیر پا می‌گذارد.

۶- سقوط ارزش‌های انسانی: در جایی که قدرت مهار نشود و روز به روز به روند افزون‌طلبی خود ادامه دهد، به تعبیر حضرت علیه السلام، جنون قدرت پیدا کرده^۳ و کم‌کم فریاد «انا ربکم الاعلی» سر می‌دهد. بدیهی است این قدرت نه تنها زمینه‌ساز تعالی انسان‌ها نخواهد بود، بلکه به واسطه‌ی تبعات آن، ارزش‌های انسانی نیز سقوط خواهد کرد.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۷- اخلاق سرمایه‌داری و حیف و میل بیت‌المال و منابع مالی مردم: قدرت چنانچه کنترل نشود، در ابعاد مختلف، از جمله ازدیاد قدرت مالی، افزایش پیدا خواهد کرد. این امر باعث می‌شود که نه تنها خوی ساده‌زیستی از بین برود، بلکه سبب می‌گردد که خوی سرمایه‌داری - ولو به قیمت حیف و میل بیت‌المال - جایگزین آن شود. عتاب شدید امام‌المستطاب به عثمان بن حنیف نسبت به شرکت در یک میهمانی اشرافی را می‌توان در این راستا تفسیر نمود.^۱

کنترل قدرت

مکتب تربیتی اسلام برای پرهیز از فسادهای ناشی از قدرت مهار شده، مکانیزم کنترل قدرت را در دو بخش کنترل درونی و کنترل بیرونی تبیین می‌نماید:

الف) کنترل درونی قدرت: نهج‌البلاغه تبعیت از هوای نفس را ریشه‌ی سوء استفاده از قدرت معرفی می‌کند^۲ و برای کنترل آن تقوا و طاعت الهی را پیشنهاد می‌نماید:

«... امره بتقوی الله و ایثار طاعته و اتّباع ما امر به فی کتابه من فرائضه و سننه، التي لا یسعد احدٌ الاّ بالتّباعها و لا یشقی الاّ مع جحودها و اضاعتها».^۳ حضرت علی(ع) او (مالک) را به تقوای الهی فرمان می‌دهد و این‌که اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدّم دارد، و آنچه در کتاب خدا آمده (از واجبات و سنّت‌ها) را پیروی کند؛ دستوراتی که جز با پیروی آنها رستگار نخواهد شد و جز با شناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

۲. همان، خطبه‌های ۵۰ و ۲۱۶.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

بیشترین سفارش حضرت علیه السلام به خود، یاران و کارگزارانش، اختصاص به همین رعایت تقوای الهی - که همان احساس حضور در محضر خدا به عنوان بهترین کنترل کننده‌ی درونی انسان می‌باشد - دارد.

ب) کنترل بیرونی: درباب مشارکت در توزیع قدرت بیان شد که نموده‌های آن مشارکت در واقع ابزار بیرونی کنترل قدرت سیاسی می‌باشند که عبارتند از بیعت، شورا، نصیحت، امر به معروف و نهی از منکر، حق استیضاح زمامدار... نکته‌ی دیگری که حضرت علیه السلام در این راستا سفارش می‌کنند، جلوس با مردم^۱ و عدم اختفا از مردم^۲ و اطلاع‌رسانی دقیق و کامل (مگر در مورد اسرار جنگی) نسبت به مردم^۳ می‌باشد و این که در نشست با مردم، از ثناگویی‌ها و چاپلوسی‌ها ممانعت شود.^۴ آخرین کلام این که حضرت علیه السلام در نامه ۵۳، حفظ تعادل و نفی افراط و تفریط را شرط استفاده‌ی درست از قدرت معرفی می‌نمایند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۷.
 ۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
 ۳. نهج البلاغه، نامه ۵۰.
 ۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.



فصل دوازدهم

رمز موفقیت و شکست مدیران

رهنم موفقیت مدیران

نکاتی که رعایت آن، مدیران را در کارشان موفق می‌سازد عبارت‌اند

از:

۱. مدیریت مبتنی بر هدف و برنامه‌ریزی

تعیین هدف، یکی از مسئولیت‌های هر مدیر و بدون شک مهم‌ترین مسئولیتی است که در مقام برنامه‌ریزی بر عهده دارد و باید فعالانه در آن مشارکت داشته باشد. مدیریت بدون قبول مسئولیت، مفهومی نخواهد داشت و مدیر باید جوابگوی عملکرد واحد خود در چهارچوب هدف کلی باشد. مدیریت بدون برنامه‌ریزی بی‌معنا است، هرگز یک سازمانی را با «هر چه پیش آید خوش آید» نمی‌توان اداره کرد. برنامه‌ریزی که در حقیقت طرح نقشه‌ی قبل از اقدام به کار است وسیله‌ای برای بقای سازمان است. همیشه اتکا و اتکال به خدا باید بر مبنای برنامه‌ریزی حساب شده باشد.

مدیر باید هدف‌های مؤسسه یا سازمان خود را برای همکارانش تشریح کند تا مساعی افراد، صرف اقداماتی که مثمر ثمر نیست نشود و چون هدف‌ها را مشخص نمود، به کمک همکاران برنامه‌ریزی نماید و وظایف هر کس را معین نموده، همیشه افراد را در قبال مسئولیت‌های مبتنی بر هدف، ارزیابی نماید. مدیریت مبتنی بر هدف‌ها بر بهبود عملکرد و نیز بهبود مدیریت تأثیر زیادی دارد و از اتلاف نیرو و تعارض و اصطکاک تا حد زیادی جلوگیری به عمل می‌آورد.

در هر سازمانی مدیریت و کارکنان با چراغ برنامه‌ریزی، جلوی حرکت

خود را در طول زمان می‌بینند. آن‌ها باید دور دست‌ها را ببینند و همه جانبه‌نگر باشند. برنامه‌ریزی، فرایندی دورنگر برای جهت دادن منطبق بر فعالیت‌های جمعی است. در هر برنامه‌ریزی مفاهیمی نظیر جریان مداومت، ارشاد و هدایت، دورنگری و هدف‌گیری، تفکر و عقل وجود دارد.

۲. شروع کار خوب، ولی پی‌گیری ضعیف

برخی از مدیران شروع کارشان خوب است، اما در راه پی‌گیری و به نتیجه رساندن کار ضعیف هستند. همت در تلاش و جدیت، مشخص می‌شود، نه در سستی و بی‌تفاوتی.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«کار اندکی که بر آن مداومت کنی امیدبخش‌تر از کار بسیاری است که از آن ملول گردی».

حضرت عیسی علیه السلام به حواریون گفت: ای گروه حواریون! مردمان می‌گویند: ساختمان به اساس و شالوده‌ی آن است. و من به شما چنین نمی‌گویم. به او گفتند: پس ای روح الله! تو چه می‌گویی؟ گفت: من به شما می‌گویم آخرین سنگی که بنا گذارد اساسی است. یعنی پایان کار و کار را به پایان بردن. مرد آخر بین، مبارک بنده‌ایی است.

آری:

رسم و ره آزادی، یا پیشه نباید کرد

یا آنکه ز جانبازی، اندیشه نباید کرد

۳. فریب نخوردن از دانایان مغرض

مدیران نباید فریب داناهاى مغرض را بخورند و اجازه دهند افراد فرصت طلب به عنوان وابستگی به مرکز قدرت به سوء استفاده و یا تضییع حقوق مردم بپردازند. باید از افراد متملّقی که همواره به هر مرکز

قدرتی نزدیک می‌شوند پرهیز نمایند. افراد امتحان داده را باید مصدر کار کرد، کنار گذاردن زالوهای سیر و آوردن زالوهای گرسنه دردی را از اجتماع دوا نمی‌کند.

از فرموده‌های حضرت علی علیه السلام است:

«از میان کارمندان، آن را برگزین که دارای تجربه و متّصف به شرم و منسوب به خاندان‌های شریف و در اسلام دارای سوابقی نیک باشد. آنان که اخلاق‌شان نیکوتر، شرافت‌شان بیشتر و توجه‌شان از عزّت نفس بدون همتی و طمع ورزی کم‌تر از سایر مردم است»^۱.

۴. خودمحوری

بدترین آفت مدیریت، خودمحوری است. مدیران کم ظرفیت و تنگ‌نظر به کم‌ترین خرده‌گیری و انتقاد از جا در می‌روند و خشمگین می‌شوند. این گونه مدیران احساس می‌کنند تمام تصمیمات را باید شخصاً اتخاذ کنند و تمام عقاید و نظریات باید از ناحیه‌ی آنها صادر شود. به عقیده‌ی آنها زیردستان مطلبی ندارند که قابل شنیدن باشد، بر اساس همین طرز فکر، خشونت و بی‌اعتنایی خود را نسبت به زیردستان توجیه می‌کنند و معتقدند گوش کردن به حرف زیردستان، وقت تلف کردن است. این گونه مدیران نمی‌دانند که در حال حاضر پیروی کورکورانه و بی‌هدف کهنه شده است، بلکه آنان مایلند بدانند چرا باید این کار را انجام دهند و هدف از انجام آن چیست؟ و حتّی میل دارند در کارهایی که به عهده‌ی آنان محوّل می‌شود اظهار نظر نمایند:

آن یکی نحوی، به کشتی درنشت

رو به کشتیان نمود آن خودپرست

۱. پیوند، ش ۱۱۹، تیر، مرداد، شهریور، ۱۳۶۸، ص ۳۹.

گفت: هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا
گفت: نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت، کشتیان ز تاب
لیک آن دم، کرد خامش از جواب
هم باد، کشتی را به گردابی فکند
گفت کشتیان به آن نحوی، بلند:
هیچ دانی تو شنا کردن، بگو؟
گفت: نی، ای خوش جواب خوبرو!
گفت: کلّ عمرت ای نحوی! فناست
چون که کشتی غرق این گرداب‌هاست

نتیجه‌ی این طرز تفکر، پراکنده شدن همکاران از دور مدیر و رکود استعدادها و خلّاقیت‌هاست. می‌گویند: یکی از امیران، اشعار خود را برای اصلاح به شاعری داد. شاعر خواند و دید مهمل است؛ از این رو به جای هر بیت، یک شعر خوب نوشته و تمام آن را به امیر داد. امیر را این حرکت خوش نیامد و گفت: این حیوان را به طویله ببرید و در آخور ببندید کاه بخورد. و بعد از مدّتی او را بخشید.

چندی بعد امیر، اشعاری گفته به همان شاعر داد که: بخوان و انتقاد کن. شاعر کاغذ را گرفت، بدون آن که بخواند در جیب گذارد و راه افتاد. امیر پرسید: کجا می‌روی؟ شاعر گفت: قربان! به طویله. گفت برای چه؟ گفت چون آخر باید به طویله‌ام ببرند، پس از اوّل خود به آن جا می‌روم.
گر سخن راست، بُود جمله دُر

تلخ بود، تلخ، که: «الحقّ مُر»

انتقاد، وسیله‌ی اصلاح انسان است؛ اگر از روی تقوا و شناخت و با توجّه به امکانات و موقعیت‌ها صورت پذیرد نه خدای نکرده بر اساس

بی تقوایی و خط و خطوط!!! انتقاد، حربه‌ی محبت است و محبت وسیله‌ی وحدت. مدیر باید از انتقاد سازنده، رنجش پیدا نکند. مدیر طاغوتی، یا آمر است یا مأمور و در هر دو صورت، انتقاد برای او مفهومی ندارد، ولی مدیر مسلمان همواره در صدد پیدا کردن نقص خود و رفع آن است. در هر صورت انتقاد مناسب، نردبان سعادت اندیشه‌مندان است.

۵. مدیر باید مظهر عمل باشد، نه حرف

اگر مردم و کارمندان و دانش‌آموزان، مدیر را خالص ببینند، جز خلوص، تلافی نکنند.

هر که مردان را به نیکی می‌دهد اندرز و پند

ابتدا باید نکو سازد مرام خویش را

زمانی آینه، چهره‌ی کسی را که در برابرش ایستاده به خوبی نشان می‌دهد که خود پاک باشد و گرد و غبار به چهره نداشته باشد. آینه‌یی که زنگار گرفته و کدورت و سیاهی، رویش را پوشانده نمی‌تواند نارسایی‌ها و نواقص دیگران را منعکس کند.

علامه امینی رحمته‌الله: آن جا که راجع به فساد عمومی از حضرت علی علیه‌السلام سؤال شد، حضرت فرمود: فساد عوام از فساد خواص، سرچشمه می‌گیرد.^۱

معلم و دانش‌آموز پیش از آن که به نصیحت کردن نیازمند باشند به الگوهای خوب احتیاج دارند و مسلماً زبان کردار از زبان گفتار، مؤثر و رساتر است. شاگردان امام محمد غزالی در بستر مرگش از او خواستند آخرین نصیحت را به آنان بکنند. وی همه را به اخلاص و جلب رضایت خداوند در افعال و اقوال فراخواند و آن قدر کلمه‌ی «اخلاص» را تکرار کرد که قالبش تهی گردید.^۲

۱. الغدير، جلد سوم

۲. پیوند، ش ۱۱۹، ۱۳۶۸، ص ۴۰ - ۴۱.

۶. اصل انضباط

انضباط عبارت است از هدایت و راهنمایی تمایلات و غرایز فطری به سوی هدف مطلوب. بعضی انضباط را آموختن طرز صحیح استفاده از قوای فطری می‌دانند که هدف آن، حفظ فرد و اجتماع از خطر است. گروهی، انضباط را مجموعه‌یی از قواعد رفتار می‌دانند و برخی نیز آن را عادت شکل گرفته و پرورش یافته ذکر می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت انضباط یک منبع روانی و اخلاقی نیست، بلکه یک قانون زندگی است که از طریق آن می‌توان نقش بازرسی و ممانعت را ایفا کرد و زندگی فرد و جامعه را از خطر حفظ نمود.

فراموش نشود در انضباط خواستار آن نیستیم که فردی را چون غلام حلقه به گوش خود درآوریم و مستبدانه بر او حکومت کنیم، بلکه هدف این است که فعالیت‌ها و رفتار او را تحت ضابطه‌یی درآوریم؛ آن چنان که بتواند از زندگی و مزایای آن به نحو شایسته‌یی بهره گیرد و در مسیر صواب و طریق درست باشد. بعضی چیزها هم چون تزکیه‌ی نفس و تربیت عالی، زور بردار نیست و جز از طریق اختیار و انتخاب امکان ندارد. اگر بخواهیم مردمی را به نحو عالی با انضباط تربیت کنیم؛ یعنی به نحوی که فضیلت‌ها را به عنوان این که فضیلت است بپذیرند و از بدی‌ها به دلیل این که نقص انسانیت است اجتناب کنند؛ به عنوان مثال از دورغ تنفر داشته باشند یا بدقول و بی‌نظم نباشند، این کار به زور شلاق و با حاکمیت ممکن نیست. با زور و شلاق می‌توان مانع دزدی شد، ولی روح کسی را نمی‌توان امین کرد. این‌ها امور زورپذیر نیست. ایمان یعنی مجذوب شدن به یک فکر و پذیرفتن یک اندیشه، که دو رکن دارد: یکی جنبه‌ی علمی مطلب است که باید فکر و عقل انسان آن را بپذیرد و دیگری جنبه‌ی احساسی آن است که دل انسان، گرایش داشته باشد. هیچ

یک از این دو رکن در قلمرو زور نیست. آزادی را می‌شود به زور داد، ولی ایمان و آزادی خواهی را. هرگز.

فواید انضباط

برخی فواید انضباط عبارت است از:

۱. انسان منضبط، همواره شاداب و با نشاط است.
 ۲. حقوق و تعهدات دیگران را به بهترین وجه رعایت می‌کند.
 ۳. همیشه برای دیگران الگو و نمونه خواهد بود.
 ۴. نزد همه‌ی افراد، ارزشمند خواهد بود.
 ۵. راهنمایی‌اش درباره‌ی نظم و انضباط، مؤثر و مفید خواهد شد.^۱
- برقراری انضباط، نیاز به مدیران خوبی دارد که خود مقررات را رعایت کنند و نیز دانش‌آموز و معلّم را به آن وادارند. گفتنی است همان طور که آزادی نباید به هرج و مرج میدان دهد، نظم و انضباط نیز نباید بهانه‌ی استبداد قرار گیرد.

۷. اصلاح خطاها و اشتباه‌ها

مدیر پس از آن که به خطای خود پی برد باید درصدد اصلاح آن برآید و متوجّه باشد اصرار بر خطا، خطای دیگری است. اگر هزار دلیل برای پوشاندن یک خطا بیاورد، خطای او هزار و یک خواهد بود! مدیر خوب، کسی نیست که نقطه‌ی ضعف نداشته باشد، بلکه کسی است که از نقاط ضعف خود باخبر باشد و در برطرف کردن آنها بکوشد.

۸. تبلیغات

اگر مدیر بتواند افکار مردم را نسبت به کار خود جلب نماید پیشرفت بیش‌تری داشته و بهتر می‌تواند به هدف خود برسد.

۱. پیوند، ش ۱۲۲، آذر ۶۸، ص ۱۹.

اما باید در میان تبلیغ و خدعه و نیرنگ و ریا فرق بگذارد. در دنیای کنونی تبلیغ یا آوازه‌گری، جریانی است که مفاهیم روشن و تاریک (حقیقت و دروغ) را با یکدیگر می‌آمیزد؛ به وجهی خوش‌آیند در می‌آورد؛ به اشخاص عرضه می‌کند و هدف آن انگیزتن عواطف و آماده کردن مردم برای قبول عقایدی معین است.

چنین تبلیغی مورد تأیید مدیریت اسلامی نیست. تبلیغ باید با حقیقت همراه باشد و نیز در تبلیغات، مدیر باید مراقب باشد از صورت معقول خارج نشود و موجب نفرت نگردد. برخی از گفته‌ها و نوشته‌ها در ظاهر حق است، اما در واقع اعتقادی باطل و سست است. مدیران باید از این گونه موارد پرهیز کنند. کسی که از عهده‌ی انجام کارش برنمی‌آید مگسان دورش هر چند برایش تبلیغ کنند اثر منفی است. این جمله، ترجمه‌ی شعری از «احمد مطر» شاعر مشهور عراقی است:

«امروز موش فاضلابی را دیدم که در مورد پاکیزگی سخنرانی می‌کرد.

کنافت‌ها را به کیفر هشدار می‌داد و پیرامونش مگس‌ها کف می‌زدند».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«برای ریا و جلب توجه مردم به هیچ کار خیری دست مزین و از روی

ضعف نفس و حیا از مردم، هیچ کار خیری را ترک مکن»^۱.

۹. منت نهادن

مولا علی علیه السلام می‌فرماید:

«منت نهادن، احسان را بی‌نتیجه می‌گرداند و کار را بیش از آنچه هست

تصوّر کردن، نور حق را از بین می‌برد و وفانکردن به وعده سبب خشم

خدا و مردم می‌گردد»^۲.

اگر کاری برای دیگری انجام می‌دهید بر او منت نداشته باشید که

۲. پیوند، ش ۱۲۳، دی ۱۳۶۸، ص ۱۴.

۱. تحف العقول / ۵۸.

مردم آزاده، هرگز پذیرای منت نیستند.

از پژمان بختیاری است که:

هرگز ز دل سوخته آهی نکشیدیم

آهی که کند شکوه ز ماهی نکشیدیم

شادیم که آهسته در آغوش گدایی

مردیم و به جان منت شاهی نکشیدیم

گنجشک صفت از پی آرایش بستر

از خرمی گیتی پر کاهی نکشیدیم

دیدند که خود را به پناهی نکشیدیم

در باغ چمیدیم چو باد سحر اما

عطری ز گریبان گیاهی نکشیدیم

از خیل نکویان که خریدار نیازند

جز ناز فربنده نگاهی نکشیدیم

با قامت خم گشته بسی بار گران را

بردیم ولی بار گناهی نکشیدیم

مدیران باید در ازای خدمت به دیگران منتی نداشته باشند. مدیر

اسلامی هرگز عدالت را فدای مصلحت نمی‌کند. هرگز ریاست طلب

نیست، بلکه مدیریت را وظیفه و امانتی الهی و امری تعهدزا و مسئولیت

آفرین می‌داند. حق می‌گوید و حق عمل می‌کند؛ زیرا منظور مادی ندارد

که برای حفظش محافظه‌کار شود و چیزی نمی‌خواهد تا برای کسبش

بلغزد و از خود، ضعف نشان دهد.

او خوب می‌داند باطل اگر به طور موقت گردد و خاکی کند و ظاهرینان

را بفریبد پس از چند روزی غبارش فرو می‌نشیند و رخسار حقیقت -

دیگر بار - بر همه نمایان می‌گردد. جهان به حق آفریده شده و به حق برپاست. در دلی که تکبر و غرور و قدرت‌طلبی باشد عشق به خدا و فروتنی با مخلوق و خدمت صادقانه به مردم جایی ندارد. مدیر با شهامت و درایت، نه منت‌پذیر است و نه منت‌گذار. واقع‌بینی از خصوصیات اوست. دین را وسیله‌ی نان نمی‌سازد، برای سیر کردن آمده است، نه سیر شدن.

قدرت را در رشد و تعالی دیگران می‌بیند. حافظ دین خدا و امید محرومان و مستضعفان است. هرگز برای دولت‌مندی، فروتنی نمی‌کند و به طمع نیز خود را خوار نمی‌سازد. بسیاری ناخودآگاه منحرفند و متأسفانه می‌پندارند کار درستی انجام می‌دهند. خودستایی و تملق نزد این گونه مدیران مؤثرتر از ابراز لیاقت و کاردانی است.

چون آن راه کج، پیششان راست بود

ره راست در نزدشان، کج نمود

از رسول خدا منقول است:

«هر کس بدون آگاهی، کاری را صورت دهد فساد آن بیش از اصلاح آن

خواهد بود».

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«گویی پستان شتر است که شیرش را دست به دست می‌بخشند».

منظور این است که مدیریت را نمی‌توان به دست هر شخص

بی‌مسئولیتی سپرد.

کاروان سالاری که راه و مقصد را می‌شناسد و خود را عضوی از

کاروان می‌داند، نه راه را گم می‌کند و نه کاروان را گمراه می‌نماید.

سپردن دردمند به فردی که از معالجه‌ی خویش عاجز است، چنان

است که:

الف: شخص سرمایه‌داری را مأمور رسیدگی به احتکار کردن
ب: جوانی را که خود نیازمند راهنمایی است بر هدایت نوجوانان
گماردن

ج: نامنظم بودن، ولی از دیگران نظم خواستن (مدیری که دیر به
محل کارش می‌رود چگونه دیگران را به علت تأخیر، مؤاخذه می‌کند؟!)
د: سپردن افراد به آدم‌های نادان که نمی‌دانند این مسئولیت برای
انسان‌سازی است.

ه: اصرار و لجاجت ورزیدن در نگه‌داشتن مدیر که مورد قبول
مردم نمی‌باشد و پشت پا زدن به خواسته‌های انسان‌ها. همه‌ی این‌ها
موجب سستی مدیریت درست و واقعی است.

باید از نیروهای متعهد و لایق استفاده کرد و از پارتی بازی و تبعیض
اجتناب نمود که تبعیض و رابطه در دادن مسئولیت، مدیریت‌ها را سست
می‌کند. گاهی فردی ناآگاه به کاری منصوب می‌شود که هم خودش
می‌داند نمی‌تواند و هم دیگران! اما به هر حال مسئولیتی است که
پذیرفته؛ تلاش می‌کند، تجربه‌ی می‌آموزد و هنوز مسلط نشده، معزول
می‌گردد.

۱۰. فروتنی با مردم

فروتنی و با مردم بودن از خصوصیات مدیریت است. دربِ اتاق کار
خود را به روی مراجعه‌کننده باز بگذارید. به حرف‌های مردم با دقت
گوش بدهید. با پاسخ‌های صریح و قاطع و درست، مردم را از سرگردانی
نجات دهید که مدیر کسی است که مردم به خیر او دل بسته‌اند و از شرش
در امان باشند.

صدها فرشته، بوسه بر آن دست می‌زند

کز کار خَلق، یک گره بسته وا کند

به مضامینی از فرموده‌های حضرت علی علیه السلام توجه کنید:

«قسمتی از اوقات خود را به حاجتمندان اختصاص ده، که خود شخصاً به کار آنان برسی. این امر را در یک مجلس عمومی که همه بتوانند به آن وارد شوند به انجام برسان. در این مجلس برای خاطر خدایی که تو را خلق کرده با مردم فروتن باش. سپاهیان و محافظان و پاسبانان را از خود دور کن تا هر کس سخنی دارد بدون ترس و لکنت زبان با تو بگوید. من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار شنیدم که می‌فرمود: مردمی که در میان آنان ضعیف نتواند بدون واهمه و گرفتگی زبان - که معلول ترس است - حقش را از قوی بگیرد هرگز روی پاکی و رستگاری را نخواهند دید. در این مجلس باید تندخویی و درماندگی ارباب رجوع را از سخن گفتن تحمل کنی.^۱

ساده زیستن مدیران، تأثیر عملی عمیقی در مردم دارد. نقل می‌کنند: سلمان فارسی بر لشکری امیر بود و در میان فقیران چنان فقیر می‌نمود که روزی چهار پا داری به سلمان رسیده، گفت: این توبره را بردار و با من به لشکرگاه بیا. سلمان بی‌مضایقت، توبره را برداشت و چون به لشکر رسیدند و مردم گفتند: این امیر است. مردک بترسید و در قدم سلمان افتاد. سلمان گفت: این کار را برای خود کردم به سه وجه، نه از برای تو؛ و هیچ اندیشه مدار:

اول: آن که تکبر از من دفع شود

دوم: دل تو خوش گردد

سوم: از عهده‌ی حفظ رعیت بیرون آمده باشم

مدیر باید از همکارانش توقع بیش از حد نداشته باشد؛ چه در این صورت هم خود را خسته کرده و هم دشمنانی برای خود فراهم نموده که

۱. پیوند، ش ۱۲۴، بهمن ۱۳۶۸، ص ۱۶.

دشمنی آنان عاقبت موجب شکست مدیریت او خواهد شد. مصداق موضوع در آموزش و پرورش، دادن تکلیف به دانش‌آموزان است. معلمانی که تکلیف بیش از توانایی کودک می‌دهند و با توهین و تحقیر، آرامش روحی او را به هم می‌زنند، هم خود را خسته نموده و هم دانش‌آموز و خانواده‌اش را سر درگم!

خوراک را باید به اندازه‌ی اشتها خوراند. معلم، طیبی است که باید همواره داروی متناسب با درد محصل را به وی ارزانی دارد. باید درد و رنج درون دانش‌آموز و خانواده را دید، نه ننوشتن تکلیف زیادی.

هر کسی را با خودش می‌سنجند نه با دیگران. بچه‌ها روزها خواب باشند و شب‌ها بیدار. دانش‌آموز باید روز فعال باشد نه منفعل. کار معلم، بریدن زنجیرهایی است که شاگرد را از حرکت باز می‌دارد. دانش‌آموز باید یاد بگیرد چگونه فرا گیرد.

تعلیم و تربیت، تزریق معلومات نیست؛ بیرون کشیدن استعدادهاست، کلاس درس را به قبرستان، مانند نکنید. کلاس درس خوب، مانند کندوی زنبور عسل می‌ماند که در آن جنب و جوش و تحرک در جهت رسیدن به هدف وجود دارد. تمرین برای تثبیت مطالب یاد گرفته شده است، نه برای یادگیری. اگر کلاس در روز، فعال باشد نیاز به این همه تکلیف دادن نیست.

هر نوع مدیریتی که تنها در دو حوزه‌ی محدود سیاست و اقتصاد جریان داشته، علم و فن را در خدمت شهود و لذت به کار گیرد، مردود است. علم و فن باید در خدمت انسانیت باشد.

مدیر باید در همه حال، حرمت انسان‌ها را حفظ کند. با کسانی که اشتباه کردند و توبه نمودند و نادم شدند با دیده‌ی حقارت و سوء ظن ننگرد. لازمه‌ی ارشاد، مهر و محبت است. اساس حیات بر محبت استوار

است و گرنه هیچ مولودی زنده نمی‌ماند. مدیریت برای خدمت به مردم است نه خراب کردن اشخاص. امنیتی که اسلام برای جامعه‌ی مسلمان به وجود آورده منحصر به جان و مال و آبرو نیست، بلکه امنیت از نظر قضاوت‌های دیگران نیز مورد توجه اسلام است، یعنی هرگونه بدگمانی و بدبینی که منجر به لگه‌دار ساختن شخص در محیط فکر و پندارها می‌شود حرام است.

۱۱. داشتن شخصیت

یکی از معیارهای مهم و قابل توجه در مدیریت، داشتن شخصیت است. عنصر مادی آدمی، شخصیت او نیست، بلکه شخصیت انسان‌ها، تنها در جدا شدن از سود و زیان‌های حیوانی قابل توجیه است و مقصود، جنبه‌ی معنوی اوست. با تمام مشتقات و جلوه‌ها و خواصش نقل می‌کنند: مرحوم میرزای قمی که از علمای بزرگ و بنام شیعه بوده است، وقتی در حمام با فتحعلی شاه بوده‌اند، به او می‌گوید: می‌دانی فرق من و تو چیست؟ جواب می‌دهد: «نه». میرزا می‌گوید: فرق من و تو این است که تو شخصیت را زیر جامه‌کن حمام گذاشتی (مقصود تاج و لباس شاهی او بوده) و من با این که عریانم میرزای قمی هستم. (مقصود ایشان این بوده است شخصیت انسانی، بستگی به علم و ایمان و عمل صالح دارد).^۱

مدیر بی‌شخصیت، صدق نیست و صفای درونی ندارد و به همین جهت توانایی واقع‌بینی و واقع‌گرایی و واقع‌گویی را ندارد.

مدیر با شخصیت، قلبش با خداست و شخصیتش با مردم؛ پیوسته احساس بی‌نیازی می‌کند و اراده‌ی قوی از این جا پیدا می‌شود. آدمی که حتی خودش را از ادامه‌ی زندگی بی‌نیاز می‌داند، دیگر ترس ندارد. اراده‌ی او خلل‌ناپذیر و شجاعت او فراتر از همگان است؛ چون خود را

۱. پیوند، ش ۱۲۵، اسفند ۱۳۶۸، ص ۱۶.

فریب نمی دهد و از هیچ کس فریب نمی خورد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«حقیقتی را بر خود مشته نساختم و حقیقتی بر من مشته نگشت^۱».

محبت حق، زوایای دلش را گرفته، و قلبش از مهر به خدا لبریز شد، و این خاصیت محبت است که وسواس را از او جدا و خدمت به مردم را برایش لذت بخش می سازد. مدیر، کسی است که ایمان و اطمینان با گوشت و خون او عجین گشته و کسی که در جهاد اکبر یعنی مبارزه با هوا و هوس و تمایلات درونی پیروز شود، پیروزی او در کار قطعی است. آری، خدا ساخته ها بدون درنگ و تردید به راه خود ادامه می دهند:

تو پای به راه، در نه و هیچ مگوی

خود راه بگویدت که چون باید رفت

۱۲. پرهیز از بدگمانی

یکی از آفات مدیریت سوء ظن و بدگمانی است. این مسأله مایه ی تجسس و سرانجام غیبت می گردد و نتیجه ی آن متزلزل شدن پایه های اعتماد در هر تشکیلات است. بنیان مدیریت بر پایه ی درست اندیشیدن استوار است و برای درست اندیشیدن، درست دیدن و درست شنیدن لازم است نه گمان بدبردن. با توجه به این که قدرت گروهی در قالب سلسله مراتب، قوی تر از قدرت فردی آن هاست، حسن ظن، مایه و پایه ی اصلی ایجاد این قدرت است.

بر انگشتی لقمان این عبارت، نقش بسته بود: پوشیدن هر چه را به چشم دیدی بهتر است از فاش نمودن آن چه گمان بردی.

مدیریتی که مردم در آن دخالت نداشته باشند و خارج از حوزه ی مردمی باشد موفق نیست؛ و بدگمانی، موجب سلب اعتماد مردم و

۱. پیوند، ش ۱۲۵، اسفند ۱۳۶۸، ص ۱۷.

بی تفاوتی آنها و در نتیجه شکست مدیریت است. مدیریت موفق در سایه‌ی عواطف انسانی و روح نوع پروری تحقق‌پذیر است، نه در پرتو بدگمانی و بی‌اعتمادی و خودمحوری.

بین خوش‌بینی و دهن‌بینی نیز فرق است. فرد خوش‌بین در عین خوش‌بینی و حسن ظنّ بدون تحقیق، عملی را انجام نمی‌دهد، ولی فرد خوش‌باور و دهن‌بین به گفته‌ی هر شخص، ترتیب اثر می‌دهد و به اصطلاح به ساز هر فرد می‌رقصد. خوش‌بینی یک خصیصه‌ی عالی انسانی است که شخص خوش‌بین در پرتو آن به حرف مردم توجه می‌کند، ولی در عمل، کمال احتیاط را ملاحظه می‌نماید. دهن‌بینی یک حالت ضعف نفسانی است که اثر مستقیم عدم تملک نفسانی می‌باشد.

۱۳. وظیفه‌ی مدیران در رعایت حقوق مستضعفان

وظیفه‌ی مدیران و کارگزاران نظام حکومت اسلامی، رعایت حال توده‌ی محروم و گروه ضعیف و با ایمان است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند، هیچ قومی را عذاب نمی‌کند مگر هنگامی که حقوق طبقات محروم اجتماعی خود را کوچک و بی‌اهمیت بشمرند».

مدیران طاغوتی، ضعیف آزار بودند و قوی پرور؛ در برابر زیردست، حاکم و بی‌منطق و در برابر مافوق، چاپلوس و عاجز. اینان نوکر سه جانبه بودند؛ نوکر امیران و دولت‌های خود، نوکر شهرت و شغل خود. و این گونه هیچ آزادی نداشتند و اعمال و اوقات شان هرگز در اختیارشان نبود. «خسرو الدنيا والاخره».

بیش‌تر خود ریگی به کفش داشتند و دیگران نیز از آنها پیروی می‌کردند. مثلاً رئیس انجمن مبارزه با موادّ مخدّر، خود اهل دود بود و از بام تا شام، پشت منقل و وافور!!

نقل می‌کنند: امیری دستور داد گوش محکومی را ببرند. محکوم

آهسته به جالاد گفت: اندکی از گوشتم را بُبر و مثلاً هزار تومان بگیر. امیر از جالاد پرسید: محکوم چه گفت؟ جالاد از ترس، جریان را نقل کرد. امیر گفت: احمق! هزار تومان را به خودم بده تا گوشت بریده نشود!! من در طلب علاج خود، چون کوشم

آن کس که طیب ماست، بیمار شده است^۱
امروزه خوشبختانه مدیران منزّه و پاک هستند، اما باید بسیار مراقبت کنند تا آدم‌های آن چنانی از نجابت آن‌ها سوء استفاده نکنند و رویه‌های گذشته به نحوی دیگر انجام نگرند.
متأسفانه هنوز هستند کسانی که حرف حق می‌زنند و به ناحق عمل می‌کنند. طرفدار ضعیف هستند، ولی کردارشان باعث نابودی ضعیفان است. گرگ‌اند در لباس چوپان...

راه، هموار است و زیرش دام‌ها
قحطی معنا، میان نام‌ها
لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌هاست

لفظ شیرین، دیگ آب عمر ماست
حاکمیت، لقمه‌ی ناگواری است که سرانجام حاکم را خفه می‌سازد و تباهی دنیا و آخرت، نتیجه‌ی آن است. می‌گویند: در مجلس امیر تیمور، مذاکره‌ی قیامت بود. امیر، آهی کشید و از یکی از ملازمانش پرسید: «نمی‌دانم جای من در بهشت است یا دوزخ؟ آن مرد پاسخ داد: چرا فکر خود را به زحمت انداخته، خیال‌های ناراحت کننده به خود راه می‌دهید. جای ستمکاران و ضعیف آزاران معلوم است! نزدیک جایگاه فرعون، نمرود و شداد و... در بهترین نقطه‌ی جهنم.
تقوا و اخلاص، شرط لازم شغل در همه جا به ویژه جمهوری اسلامی

۱. پیوند، ش ۱۲۶ - ۱۲۷، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۱۹.

است؛ چه مشاغل دولتی و چه غیر دولتی و شرط دیگر آن، کاردانی و لیاقت و توانایی و بصیرت است. مدیرانی که نمی‌دانند و نمی‌توانند و به دانایان نیز میدان نمی‌دهند، اگر چه انسان‌های پاکی نیز باشند، اولاً متعهدان دانا از دورشان پراکنده می‌شوند و ثانیاً چون پاک هستند دستگاه جولانگاه متخصصان ناپاک می‌گردد و مدیر فقط ماشین امضا است و باید به attack حرف‌های دیگران تصمیم‌گیری کند و در این چنین وضعیتی متأسفانه حق انسان‌های ضعیف بیش‌تر پایمال می‌شود.

مدیر باید مدبر و دوراندیش باشد؛ عاقبت کار را سنجیده؛ به درستی آن پی برده و عمل کند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«پیروزی به دوراندیشی و دوراندیشی به جولان درآوردن عقل و خرد و بخردی، به نگاه داشتن رازهاست. مدیر باید دغل بازان عوام‌فریب را بشناسد، اشتباه یا غفلت یا کوتاهی با این گونه افراد مدیریت را زیر سؤال می‌برد».

موشی در مشک پنیری رفته و هر چه موشان به او می‌گفتند: بیا دنبال روزی برویم. او برای اغفال دیگران می‌گفت: من از دزدی، توبه کرده‌ام. بگذارید آخر عمری در این جا به عبادت مشغول باشم.

یکی از فرمانداران، نامه‌یی به امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و درخواست نمود که: چون برج و باروی یکی از شهرها خراب شده اجازه فرمایید تا مجدداً برای آن شهر بارویی دیگر ساخته شود. حضرت علی علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود:

«با حصار عدالت، شهر را حفظ کن و راه آن را از خاشاک ظلم، پاک گردان».

در مدیریت طاغوتی، قانون همواره گردن بیچاره‌ها را خُرد می‌کند؛ نعلبند شهر هرات، شخصی را کشته بود و از این رو حکم قتلش صادر شد. مردم نزد قاضی شهر رفتند که این تنها نعلبند شهر ماست اگر کشته شود برای نعل کردن قاطر و الاغ، معطل می‌مانیم. بهتر است به جای او حکم قتل بقال را که چندان به او احتیاجی نداریم بدهید.

قاضی بعد از اندکی تأمل گفت: در این صورت چرا بقال را که او نیز منحصر به فرد است بکشیم؟ از دو نفر (کارگری که در گلخن حمام، آتش می‌افروزد) یکی را زیادی است، در عوض نعلبند بکشید.

۱۴. اصل مساوات

مهم‌ترین اصلی که در مدیریت باید به آن توجه شود، اصل مساوات است. تمام افراد در برابر قوانین و حقوق، مساوی هستند. ریشه‌ی بیش‌تر نارضایتی‌ها، بلکه بسیاری مفاسد اجتماعی از تبعیض، سرچشمه می‌گیرد. آن‌جا که تبعیض باشد افراد می‌کوشند خود را به نحوی به مرکز قدرت نزدیک‌تر کنند و برای به دست آوردن امتیازهای بیش‌تر از هیچ‌گونه چاپلوسی و تملق، دروغ‌گویی و خیانت، خودداری نمی‌کنند. اصل تبعیض، بزرگ‌ترین نقص مدیریت است. وقتی کارمند بفهمد تشبث و رفیق بازی و خویشاوند پروری، راه پیشرفت است انتظار فداکاری از او بی‌جاست. اگر دوغ و دوشاب یکی باشد آن‌گاه خدای ناکرده، کاردانی و امانت و درستی، ممکن است جای خود را به تظاهر به کار کردن و نادرستی و انحراف بدهد. مردم باید نحوه‌ی زندگی مدیران را - مخصوصاً مدیران سطوح بالا - بدانند. اینان پیش از آن که مردم را با زبان خود تبلیغ نمایند، باید با سیرت و رفتار خویش رهبری کنند؛

زره حضرت علی علیه السلام گم شده بود. روزی آن را در دست مردی نصرانی مشاهده کرد. امام به او فرمود: این زره من است و من آن را

نفروخته‌ام و به کسی نیز نبخشیده‌ام. امّا نصرانی گفت: زره از خود من است و در این صورت که امیرالمؤمنین ادّعی مالکیت آن را می‌فرمایند تکلیف چیست؟ به محکمه‌ی قاضی برویم. هر دو بی‌درنگ به سوی محکمه روان شدند. پس از ورود، امام دعوای خود را به این شرح، طرح فرمود: این زره از من است؛ به کسی نفروخته و نبخشیده‌ام. در این هنگام قاضی رو به مرد نصرانی نموده، گفت: تو چه می‌گویی؟ او نیز گفت: این زره از من است و در عین حال، خلیفه‌ی مسلمانان را نیز دروغگو نمی‌دانم. قاضی سپس رو به امام نموده، گفت: یا علی! اکنون که ادّعی مالکیت زره را می‌فرمایید آیا دلیل و شاهی نیز برای اثبات مدّعی خویش دارید؟ آیا می‌توانید بینه اقامه کنید؟ امام، تبسمی کرده، گفت: شریح! راست گفتی. زره در دست نصرانی است. من باید برای اثبات مدّعی خویش دو شاهد عادل ارائه دهم. نه، من شاهد ندارم. بنابراین زره از آن نصرانی است. سپس امام بی‌درنگ از محکمه خارج شد که نصرانی بی‌درنگ خود را بر پاهای امام افکند و گفت: قربانت بروم. من نیز می‌دانستم این زره از شماست، ولی می‌خواستم بدانم آیا حکومت شما مانند سایر حکومت‌هاست؟! ارباب زرو زور همیشه گفته‌های شان بدون مدرک پذیرفته شده است، ولی خدا را شکر که دانستم حکومت شما حکومت پیامبران است، حکومت حق و عدالت است. من مسلمان نیستم و در پناه عدالت شما به این آسودگی زندگی می‌کنم و شما به من حق می‌دهید که گفته‌ام را بگویم، دعوای خودتان را با من در حضور قاضی مطرح می‌فرمایید و مانند یک فرد عادی، راضی به محاکمه می‌شوید. اینک حقّانیت آیین پاک شما بر من ثابت شد. سپس شهادتین را بر زبان جاری کرده، از یاران مخصوص امام گردید و در جنگ صفّین در رکاب

امام به درجه‌ی شهادت نایل شد.^۱

جرج جرداق پس از نقل این داستان می‌گوید: خوب در این داستان فکر کنید. غیر از حق و عدالت، ادب در سخن گفتن امام(علیه السلام) را ملاحظه کنید. امام می‌فرماید: این زره از من است که آن را نه فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. پیداست زرهی که فروخته نشده و به نحو دیگری به غیر منتقل نشده، لابد در دست دیگری مسروقه است، ولی امام کاملاً مراعات ادب را در کلام نموده، با بهترین جملات، مقصود خود را بیان می‌فرماید.

قدرت را باید به دولت سپرد و عدالت خواست. عدالت بی‌قدرت، هباء است و قدرت بی‌عدالت، بلا. وجود مدیر برای خدمت به مردم است.

برای ریاست، همین عیب، بس که کس را نباشد بدو، دسترس در مدیریت طاغوتی، همواره گفته‌های اربابان زرو زور، بدون مدرک پذیرفته است؛ هر چند:

هر که گوید: کلاغ، چون باز است

نشوندش که دیده‌ها باز است

منطق آن‌ها این بود: اگر نتوانستیم گناهکار را دستگیر کنیم، چه مانعی دارد که بی‌گناه را بیازاریم؟! مگر منظور به رخ کشیدن قدرت نیست!! حاج میرزا آقاسی، صدراعظم دوره‌ی قاجاریه به احضار مجرمی فرمان داد، اما مرغ از قفس پریده بود. چون مقصد اصلی پیدا نشد، یکی را هم‌نام او گرفته به حضور آوردند. صدراعظم فرمان داد او را صد ضربه تازیانه بزنند. بیچاره هر چه استغاثه کرد که «من گناهکار نیستم» سودی نداشت.

۱. پیوند، ش ۱۳۳، آبان ۱۳۶۹، ص ۱۸ - ۱۹.

هیچ یک از وزیران و رجال حاضر در مجلس جرأت نکردند به این کار غلط، اعتراض کنند. خواهرزاده‌ی وزیر تازه از ده آمده بود، او که هنوز عواطفش را از دست نداده بود، رو به صدر اعظم نموده گفت: خان‌دایی به سلامت باشد!! به نظر من چوب زدن به بی‌گناه به جرم همانمی با گناهکار، مناسب مقام صدارت نیست. صدراعظم از جسارت خواهرزاده عصبانی شده، فرمان داد او را نیز تازیانه بزنند. طولی نکشید جوانک شلاق خورده‌ی مجروح را برای معالجه به اندرون بردند. حاج میرزا آقاسی سپس رو به حاضران نموده، گفت: به نظر شما تنبیه‌های امروز ما عادلانه بود یا خیر؟ بسیار بسیار!! نه جداً می‌گویم! البتّه البتّه! نترسید راست بگویید، دیگر کسی را امروز تنبیه نخواهم کرد. گفتند: قربان! تازیانه خوردن خواهرزاده‌ی آن جناب به ما درس خوبی داد، در این صورت چگونه می‌توانیم اظهار عقیده کنیم؟

- نه اشتباه می‌کنید، نترسید و حق را بگویید.

- وزیر اعظم به سلامت باشد به نظر ما تنبیه بی‌گناه اشتباه بود و از آن بدتر تازیانه زدن به خواهرزاده‌ی بیچاره‌تان که از حق او دفاع کرد.

- می‌خواستم همین را بگویم تا من علت تنبیه این دو نفر را بگویم و شما بدانید هیچ کاری از ما بدون حکمت سر نمی‌زند!!

- ممکن است حکمتش را بفرمایید؟

- اصولاً غرض از تنبیه مقصّر این است که زهره از چشم مردم گرفته شود تا نافرمانی تکرار نشود بنابراین، تنبیه گناهکار ضرورت دارد. اما اگر حیثاً مقصّر پیدا نشد و دیگری به جای او دستگیر شد صلاح در این است که هم او تنبیه گردد تا مردم بدانند جایی که همانمی با گناهکار جرم باشد درباره‌ی مقصد واقعی هیچ گونه ارفاقی نخواهد شد. و علت مجازات خواهرزاده‌مان این بود که اولاً حالا تازه ابتدای حکومت ماست،

امروز خواهرزاده و فردا برادرزاده، و پس فردا دیگری زاده حرکت می‌کنند و به عنوان دیدار آقا دایی و عمو جان و... بر سر من خراب می‌شوند. یک شلاق کاری بی‌جا یا به جا خودش دفع هزاران شر می‌کند!! و ثانیاً او را تنبیه کردیم تا راه فضولی دیگران را در کارهایی که ویژه‌ی ماست ببینیم و به آن‌ها بفهمانیم حق، چون و چرا ندارد^۱.

این نوع مدیریت را با مدیریت اسلام که همگان را در برابر حق و قانون به یک چشم می‌نگرد و حق و عدالت را درباره‌ی همه یکسان اجرا می‌کند مقایسه کنید. هنگامی که حضرت علی علیه السلام محمد بن ابی‌بکر را که از بزرگان و یارانش بود به عنوان والی و فرمانده لشکر منصوب کرد در دستورالعمل مدیریتی خود او داد چنین فرمود:

«بالهای خود را برای آن‌ها بگستر و پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار. چهره‌ی خویش را برای مردم، گشاده دار و مساوات را در میان آن‌ها اعم از کوچک و بزرگ حتی در نگاه‌های مراعات کن؛ تا نه بزرگان کشور به حمایت بی‌دلیل تو طمع ورزند و نه ضعیفان در اجرای عدالت از تو مأیوس شوند؛ چرا که خداوند از بندگان خود در باره‌ی اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان بازخواست می‌کند.

ای محمد بن ابی‌بکر! بدان من تو را فرمانده بزرگترین لشکر یعنی لشکر مصر کردم. بر تو لازم است که با خواست‌های دلت مخالفت کنی و از عقیده‌ات دفاع نمایی، هر چند یک ساعت از عمر تو بیشتر نمانده باشد.

هرگز خدا را به خاطر رضای آحادی به خشم نیاور؛ که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و هیچ کس جای او را نخواهد گرفت. نماز را در اوقات خود به جای آور، نه آن که به هنگام بیکاری در انجامش شتاب

۱. پیوند، ش ۱۳۳، آبان ۱۳۶۹، ص ۱۹ - ۲۰.

کنی، اما به هنگام اشتغال به کارها آن را به تأخیر بیندازی... از منافقان سخت پرهیز و بر حذر باش؛ چرا که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: من نه از مؤمن و نه از مشرک بر اتم نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش از خلاف کاری باز می دارد و مشرک را خدا برای شرکش در هم می کوبد. تنها از شر منافقان بر شما می ترسم که در دل ایمان ندارند و به زبان، سخنانی جالب و دل پسند می گویند (تا شما را بفریبند و به اهداف شوم خود برسند، ولی از اعمال زشتشان می توان آن ها را شناخت).^۱

۱۵. عملکرد مدیران منطبق بر اصول و ضوابط مکتب

راه تداوم انقلاب، پیاده شدن احکام واقعی اسلامی، عدالت خواهی و ایثارگری و مبارزه ی پی گیر با همه ی خلاف ها و مفاسد رایج در زمان طاغوت است. عملکرد مدیران باید بر اساس اصول و ضوابط مکتب باشد. رفیق بازی و دهان ها را با لقمه های بزرگ بستن و دوختن، تملق و تعریف نابجا، ابزار سیاست مبتنی بر حيله و تزویر است. به فرموده ی حضرت علی (ع):

«ما، در زمانی زندگی می کنیم که بیشتر مردم مکر و حيله را به جای هشیاری گرفته اند و مردم نادان نیز آن را چاره جویی نیک می پندارند. خدا این تبه کاران را نابود سازد. انسان آگاه به همه ی چهره ها و دگرگونی های امور راه حيله گری را می داند، ولی از ارتکاب ضد دستورهای الهی خودداری می کند و آن حيله گری را با آشنایی و داشتن قدرت، کنار می گذارد. کسی که اعتنایی به دین (و محاسبات پشت پرده) ندارد در کمین فرصت ها می نشیند تا از مکر پردازی ها برخوردار شود»^۲.

کسوت تقوا و رو بودن زندگی مدیر، شایسته ی احترام است نه جز

۱. پیوند، ش ۱۳۳، آبان ۱۳۶۹، ص ۱۴. ۲. پیوند، ش ۱۳۴، آذر ۱۳۶۹، ص ۲۲.

این مردم باید بدانند مدیران چه دارند و چه می‌کنند؟ این امر مدیر را از موضع تهمت نیز حفظ می‌کند. نقل می‌کنند: روزی اتوبوسی روبه‌روی آموزش و پرورش ایستاد. مردی از ماشین پیاده شد و با ساک دستی کوچکی که همراه داشت وارد اداره شد و ضمن احوال‌پرسی معلوم شد وزیر آموزش و پرورش، شهید محمد علی رجایی است. برخی معتقدند تنها صداست که می‌ماند، تلاش می‌کنند به هر رنگ و نیرنگی شده فریادی بزنند! درست یا نادرست؛ تا صدایشان بماند، نامشان و برخی چون رجایی‌ها باور داشته و دارند تنها خداست که می‌ماند و آن چه رنگ خدایی دارد.

می‌گویند: خیاطی، صحرای محشر را در خواب دید که عَلم بسیار سنگینی از پارچه‌های رنگارنگ به دوش وی گذاشته شده بود. به او گفتند: این پارچه‌هایی که بر سر این عَلم است زیادی پارچه‌هایی است که در مدت زندگی‌ات در دنیا به صاحبانش نداده‌یی. حالا میان این جمعیت صاحبانش را پیدا کن و به آن‌ها بازگردان. خیاط از ترس بیدار شد و با خود عهد کرد دیگر از پارچه‌ی مردم چندی برای خود نگاه ندارد. به شاگردانش نیز سفارش کرد تا زیادی پارچه‌ها را به صاحبانش بدهند، ولی از آن جا که آدمی زاده فراموش کار است دیگر روز از روی طمع، زیادی پارچه‌ی گران قیمتی را برای خود کنار گذاشت. شاگردش به او گفت: استاد! عَلم را فراموش کردی! استاد جواب داد: نه، ولی آن چه به خاطر دارم این نوع پارچه بر سر عَلم نبود. تو مواظب باش هر وقت من خواستم پارچه‌یی را برای خودم بردارم بگو: استاد! عَلم! من اگر دیدم پارچه بر سر آن عَلم بود، بر نمی‌دارم وگرنه آن چه را نبوده و پای من حساب نمی‌کنند برمی‌دارم. از آن تاریخ هر چه شاگردان گفتند: استاد! علم. استاد گفت: این پارچه بر سر عَلم نبود!!!

عده‌ایی نیز از روی لجاجت و قساوت قلب هرگز با درستی و حقیقت سازگاری ندارند و پند و موعظه در آن‌ها کارگر نیست. داستان آن گرگ است که در دام افتاده بود و شکارچی از باب نصیحت به او می‌گفت: از عذاب خدا بترس و این قدر گوسفندان را پاره مکن. تو با مقداری گوشت می‌توانی شکم را سیر کنی، ولی وقتی به گله می‌زنی تا می‌توانی گوسفند خفه می‌کنی. این چه عادت بدی است!

گرگ در حالی که پا به پا می‌شد به شکارچی گفت: من از سخنان تو استفاده‌ی بسیار بردم، اما خواهش می‌کنم سخن را مختصرتر کن؛ زیرا هم اکنون بوی گله‌یی می‌شنوم که از یک فرسخی این جا می‌گذرد و باید خود را زودتر به آن برسانم!!! اگر با گروه نخست بشود کار فرهنگی کرد و آن‌ها را بر سر عقل آورد مسلماً در مورد دسته‌ی دوم باید با قاطعیت جلوی آن‌ها را گرفت. آب گل‌آلود را نمی‌توان شست!! و از گرگ دغل هرگز کار چوپانی نیاید. مرد هوا هرگز مرد خدا نخواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«با من آن سان که با جباران و ستمگران حرف می‌زنند سخن نگویند. القاب پر طنطنه به کار نبرید. آن ملاحظه کاری‌ها و موافقت‌های مصلحتی که در برابر مستبدان اظهار می‌دارید در برابر من اظهار مدارید. با من به سبک باز شکاری معاشرت نکنید. گمان مبرید اگر به حق سخن به من گفته شود بر من سنگین آید و یا از کسی بخواهم مرا تجلیل و تعظیم کند که هر کس شنیدن حق و یا عرضه شدن عدالت به او ناخوش و سنگین آید عمل به حق و عدالت بر او سنگین‌تر است. پس، از سخن حق یا نظر عادلانه خودداری نکنید.

دام، سخت است مگر یار شود، لطف خدای

ورنه آدم نبرد صرفه، ز شیطان رجیم

۱۶. تصمیم‌گیری در مدیریت

تصمیم‌گیری، راه حلی است که پس از آزمودن چند راه انتخاب شده است و علت این انتخاب، آن است که تصمیم گیرنده پیش‌بینی می‌کند شیوه‌ایی که او برای عمل می‌گزیند در جهت پیشبرد هدف‌ها از سایر روش‌ها مؤثرتر می‌باشد و ایرادی که ممکن است به آثار و نتایج آن گرفته شود به حداقل ممکن خواهد رسید.

از خصوصیات مدیر لایق، آن است که قبل از هر چیز از همکاران ورزیده و باتجربه و دانشمند و مبتکر نمی‌هراسد و در تصمیمات خویش از آن‌ها استفاده می‌کند. معمولاً مدیران متزلزل با افراد متخصص و قوی و فهمیده، قطع رابطه می‌کنند.

معاون مدرسه‌یی نقل می‌کرد: ده سال در مدرسه‌یی معاون بودم. مدیر رابطه‌یی عوض شد. رئیس جدید از مسائل مدرسه هیچ سر در نمی‌آورد و بر احساسات خود تسلط نداشت؛ چون نمی‌دانست، نمی‌توانست جلب اعتماد کند و می‌خواست فعالیت‌های دیگران به نام او عرضه شود، در کارش مرتب شکست می‌خورد و نتیجه‌اش اضطراب و تصمیم‌گیری‌های غلط بود. بالأخره ریشه‌ی عدم توفیق خود را در من یافت! به اداره رفت و تقاضای تعویض مرا کرد. از او پرسیدم: اشکال کار من چه بود که چنین کردی؟! صادقانه گفت: من کسی را نمی‌خواهم که از خودم بهتر بداند و کارمندان و دانش‌آموزان به طرف او جلب شوند، فردی را پیشنهاد کردم که مثل خودم است، نه او داغ باطله روی ناصیه‌ی من می‌گذارد، نه من ترس از سست شدن مقام خود دارم!! رئیس اداره نیز حرف مدیر را تأیید کرد! گویا افراد بله قربان‌گو، متحجر و بی‌تفاوت را بر انسان‌های خلاق و مبتکر برای این نوع مدیریت ترجیح می‌داد!!

در یکی از تیمارستان‌ها دیوانه‌یی در یک نقطه ایستاده، حرکت

نمی‌کرد. دیوانه‌ی دیگری رسید و گفت: چرا این جا ایستاده‌یی؟ اوّلی جوابی نداد و حرکتی نکرد. باز با صدای بلند گفت: مگر مرده‌یی، چرا جواب نمی‌دهی؟ اوّلی گفت: من نمرده‌ام من عمارت یک طبقه هستم. این جا بنا شده‌ام. دومی پرید روی شانه‌ی او ایستاد و گفت: پس من طبقه دوم هستم. دیوانه‌ی سوّمی رسید، گفت: این چه وضعی است؟ آن‌ها گفتند: ما عمارت دو طبقه هستیم، سوّمی نیز با زحمت رفت روی شانه‌ی دومی ایستاد. در این حال پرستار تیمارستان آمد گفت: این چه مسخرگی است؟ بیایید بروید سر جای خودتان. آن‌ها گفتند: ما عمارت سه طبقه‌ییم و نباید آن را خراب کنیم. پرستار، سیلی محکمی به پس گردن اوّلی نواخت، سوّمی از آن بالا گفت: بچه‌ها! ببینید چه کسی در می‌زند. اوّلی گفت: هر کس هست حرفش مفت است. ناچار پرستار نزد رئیس تیمارستان آمد و شرح ماجرا را گفت. رئیس تیمارستان با خوشوقتی تمام گفت: بحمدالله کار ما، قدری راحت شد. پرستار پرسید: چطور؟ رئیس تیمارستان گفت: از مضیقه‌ی جا خلاص شدیم؛ زیرا خیلی جایمان تنگ بود و حالا یک عمارت سه طبقه به ساختمان ما اضافه شده، شاید بتوانیم از آن تراکم انبار و اتاق‌های بستری‌ها گشایشی یابیم. پرستار فهمید که متأسفانه همه مثل هم شده‌اند.

ممکن است مدیر، بعضی اوقات با اندیشه‌ی حساب شده‌ی خود تصمیم بگیرد، ولی به طور کلی بهتر است اتخاذ تصمیم به صورت گروهی انجام شود. مدیر در مواقع لازم با دعوت از همکاران متعهد و مورد اعتماد، مطلب را با آنان در میان می‌گذارد و با هم تصمیم می‌گیرند. این شیوه سبب می‌شود افراد یک سازمان احساس کنند در تصمیمات شریک‌اند و همکاری و کوشش آن‌ها در پیشبرد برنامه مؤثر است و از این جهت احساس رضایت می‌کنند. به علاوه مشارکت، موجب پرورش

احساس مسئولیت در افراد می‌گردد و از تبدیل آن‌ها به آدمک‌های ماشینی و غیر مسئول جلوگیری می‌کند. تصمیم‌گیری موجب قوام و دوام وفاداری افراد نسبت به مدیر می‌شود، مدیران جوان را تجربه می‌آموزد و آن‌ها را برای تکالیف مهم‌تر کار آزموده می‌سازد و نیز زمینه‌یی برای ابراز اندیشه‌های خلاق فراهم می‌گردد و موجب شکفتن استعدادها و نیروها و توانایی‌های ارزشمند سازمان می‌شود.

مدیرانی که تصمیمات خود را سریع و بدون توجه به اطلاعات کافی، اتخاذ می‌کنند موجب رنجش و خشم زیردستان و تزلزل روحیه‌ی آن‌ها می‌شوند و نتیجه‌ی کار نیز مطلوب نخواهد بود. چون خود را تنها منبع عقل و خرد می‌دانند و می‌پندارند محور تمام کارها هستند و تمام تصمیمات را باید شخصاً اتخاذ کنند و تمام عقاید و نظریات باید از ناحیه‌ی آن‌ها صادر شود. از این رو افراد مبتکر از دورشان پراکنده می‌شوند؛ زیرا در این نوع مدیریت، فرصتی برای نشان دادن قوه‌ی ابتکار خود نمی‌یابند.

یک‌دنده ماندن و حرف خود را از همه برتر دانستن، حاکمیت است، نه مدیریت؛ و هر کس خودش را بهتر از دیگران ببیند مستکبر است: می‌گویند: نادر شاه با سپاه خود به قصد گوشمالی عشایر نواحی فارس و اصفهان که اوامرش را اجرا نکرده بودند به طرف آن‌ها حرکت کرد. عشایر با هم قرار گذاشتند تا سپاهیان نادر را به وسط خاک خود کشانند و آن‌گاه از اطراف وی را محاصره کرده، شکست دهند. نقشه‌ی آن‌ها تحقق پیدا کرد و آن‌گاه که نادر و سپاهش به وسط خاک کشانیده شدند او را در محاصره درآوردند، نظام سپاهش از هم گسیخت و همه متفرق شدند. نادر مجبور شد چند فرسخ از میدان دور شود. به هنگام فرار، کسی با او نبود. به طور ناشناس چند فرسنگی راه پیمود. به دهکده‌ایی رسید و برای

استراحت خود و اسبش راهی می‌جست، ضمناً گرسنگی بر او غالب شده و هوا نیز سرد بود. به کلبه‌ی پیرزنی وارد شد و پیرزن بر سر تنوری که آتش داشت ایستاده بود. نادر خود را مهمان معرفی کرد. پیرزن مطابق عادت مهمان نوازی گفت: فرزندا! قدمت روی چشم. نادر از اسب پیاده شد و گفت: ای مادر! خوردنی چه داری؟ پیرزن گفت: نان تازه دارم و آش هم پخته‌ام. نادر نشست و پیرزن، آش داغ را جلوی وی گذاشت. نادر از گرسنگی قاشق را وسط ظرف آش داغ فرو کرد و فوراً به دهان برد، دهنش سوخت؛ به طوری که چشم‌هایش پر از اشک شد. پیرزن قاه قاه خندید. نادر گفت: ای مادر! به آش خوردن من می‌خندی؟ گفت: نه فرزندا! خنده‌ام گرفت که دیدم آش خوردن تو مثل جنگ کردن نادر است. نادر گفت: چطور؟ پیرزن گفت: فرزند عزیز! نادر بدون توجه به اطراف ایل، یک‌باره وسط عشایر آمد و دورش را گرفتند و شکستش دادند؛ در صورتی که باید از دور و بر خاک ایل نشین شروع کند به پاک کردن جلو و اطراف لشکر خود تا با خیال مطمئن به وسط ایل برسد. تو هم همین کار را کردی، قاشق را زدی وسط ظرف آش داغ، که این طور دهنش سوخت. می‌بایستی ای پسر من! از اطراف ظرف که خنک‌تر بود آهسته شروع کن به خوردن؛ بدون این که دهنش بسوزد و اشک در حلقه‌های چشمش بگردد تا چند قاشق که از اطراف می‌خوری وسط آش هم خنک می‌شد. این حکایت پندآموز چنان در نادرشاه اثر کرد که بعداً همیشه آن را برای خواص تعریف می‌نمود، گرچه عملاً از نظر خصوصیات اخلاقی یک‌دنده ماند و حرف خود را از همه برتر و بالاتر می‌دانست و نتیجه‌ی آن را نیز دید.^۱

مدیر باید در تصمیم‌گیری از دو مسأله کمک بگیرد:

۱. پیوند، ش ۱۳۵، دی ۱۳۶۹، ص ۲۶.

۱. استفاده از تجربه‌های گذشته؛ که افراد باایمان دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شوند. حفظ تجربه‌ها از عوامل توفیق و سعادت‌مندی است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«عقل، عبارت است از حفظ کردن تجربه‌ها و بهترین تجربه‌ها آن است که آموزنده باشد».

گفتنی است که تجربه بنا به طبیعت خود باید مداوم باشد و همواره با تحولات زمان هماهنگ گردد. مدیر باید از اموری هم‌چون تردید و دودلی، احتیاط بیش از حد، وسوسه در برخورد با مسائل مختلف، امروز و فردا کردن، ترس و وحشت از مسائل و حوادث بزرگ و احساس حقارت در مقابل آن‌ها و دستپاچگی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده، که تصمیم‌گیری را به مخاطره می‌اندازد، اجتناب ورزد.

۲. بهره‌گیری از مشاوره؛ مدیرانی که به مشورت کردن، پای‌بند نیستند و یا از نظریات افراد ناپخته و نادان پیروی می‌کنند جز شکست و عقب افتادگی ثمره‌ایی نخواهد برد.

امام علی علیه السلام در قسمتی از فرمان خویش به مالک اشتر نخعی مشاوران مخصوص و قابل اعتماد را چنین وصف کرده، می‌فرماید:

«هان، ای مالک! بدترین وزیران برای تو آن‌ها هستند که پیش از تو وزیر زمامداران فاسد و در فساد و تباهی، جرم و گناه با آنان انباز و شریک بوده‌اند. مبدا اینان به تو نزدیک شوند و به اصطلاح رازدار تو گردند؛ زیرا اینانند که اعوان ستمگران و یاوران گناهکاران بوده‌اند و اصلاً چه لزومی دارد که آن‌ها را به کار گماری؟! مگر مردان شایسته و نیکوکار در اجتماع یافت نمی‌شوند؟

ممکن است خیال کنی وزیران پیشین، کاردان‌تر و بهره‌دهی

بیشتری دارند! نه! این فکر اشتباه است. تو می‌توانی به جای آن‌ها کسانی را انتخاب کنی که از نظر کاردانی و کاربری از آن‌ها کم‌تر نباشند و از آلودگی‌ها نیز پاک و میرا بوده، هیچ‌گاه ستمگری را بر ستم و گناهکاری را بر گناه یاری نکرده باشند. آری، این گونه وزیران برای تو، کم‌خرج‌تر بوده و در عین حال کمک‌کارتر و مهربان‌تر می‌باشند. و با دشمنان تو نیز مراوده‌ی کم‌تری دارند. پس آن‌ها را به وزارت انتخاب نموده، در جلسات خصوصی و عمومی، شرکت داده و آنان را از مشاوران مخصوص خویش گردان. و نیز بدان که در میان این دسته، آن وزیر از همه بهتر و نیکوتر است که بی‌پروا حق را با همه‌ی تلخی که دارد بگوید و در آن جا که تصمیم داری قانون شکنی نموده، قدمی برخلاف رضای خدا برداری، تو را تنها گذارد و به هیچ وجه در این باره به تو کمک و مساعدت ننماید؛ گر چه این کار ناپسند به ذائقه‌ی تو خوش آید و از صمیم قلب، خواهان انجام آن باشی! «.

۱. در این زمینه به بحث مشورت از کتاب نگارش بر مدیریت اسلامی، سید رضا تقوی دامغانی، ص ۱۹۴ - ۲۰۴ رجوع کنید.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آرمیچل، ترنس، مردم در سازمان‌ها، ترجمه‌ی دکتر حسن شکرکن، انتشارات رشد.
- ۳- آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- ۴- آلموند، گابریل و جی. بینگهام پاول جونیور، رابرت جی، مونت، چارچوبی نظری برای سیاست‌های تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۵- آیور، مک، ر.م، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران، بنگاه چاپ و نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۴.
- ۶- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد المعتزلی، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۷- ابن بابویه قمی، امالی، مدرسه‌ی علمی بیروت.
- ۸- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۹- ابن شعبه، تحف العقول.
- ۱۰- ارسنجانی، حسن، حاکمیت دولتها، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۲.
- ۱۱- استونر، جیمز، مدیریت، ترجمه‌ی علی پارسایان، مرکز مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- ۱۲- استیفن، رابینز، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه‌ی علی پارسایان، تهران، نشر وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱.

- ۱۳- امام خمینی، روح الله، صحیفه‌ی نور، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.
- ۱۴- امام خمینی، روح الله، کلمات قصار، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- ۱۵- امین زاده، محمدرضا، اخلاق کارگزاران، قم، مؤسسه‌ی در راه حق.
- ۱۶- ای یوگل، گری، رهبری در سازمان‌ها، ترجمه‌ی احمد رضایی، انتشارات ققنوس.
- ۱۷- بازرگان، عبدالعلی، آزادی در نهج‌البلاغه، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- ۱۸- باقی نصرآبادی، علی، رحمانی، جعفر، فرهنگ و رفتار سازمانی، قم، انتشارات تعاون، ۱۳۷۷.
- ۱۹- باقی نصرآبادی، علی، رحمانی، جعفر، مدیر موفق، قم، انتشارات لوح محفوظ، ۱۳۷۹.
- ۲۰- باقی نصرآبادی، علی، رحمانی، جعفر، نکات مؤثر در مدیریت کارآمد، قم، انتشارات خرم.
- ۲۱- باقی نصرآبادی، علی، فروغ اندیشه‌ها، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۷۵.
- ۲۲- باقی نصرآبادی، علی، نگارش، حمید، گنج حکمت، قم، انتشارات امام عصر، ۱۳۷۷.
- ۲۳- بیان، حسام الدین، آیین مدیریت، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۳.
- ۲۴- پال هرسی و کنت بلانچارد، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه‌ی علی علاقه‌بند، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۵- پیوند، شماره‌های، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵.
- ۲۶- تحلیلی از مدیریت اسلامی در پنج سال رهبری امام علی‌ع.

- ۲۷- تدبیر، ش ۵۲، خرداد ۱۳۷۲.
- ۲۸- تفسیر نمونه.
- ۲۹- توسلی، غلام عباس، نظریه جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- ۳۰- جاسبی، عبدالله، اصول و مبانی مدیریت، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۳۱- جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، چاپ اول، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۶۹.
- ۳۲- جعفری، محمد تقی، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو.
- ۳۳- جوادی آملی، عبدالله، اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، قم.
- ۳۴- چلبی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
- ۳۵- حقیقت، سید صادق، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، پایان نامه مقطع دکترا، دانشگاه تهران، فصل سوم.
- ۳۶- حقیقت، سید صادق، مسئولیت‌های فراملی دولت‌ها در سیاست خارجی، تهران، ستوده، ۱۳۷۶.
- ۳۷- خرمی، حسین، با طلا باید نوشت، قم، نشر خرم، ۱۳۷۸.
- ۳۸- خمینی، سید احمد، آوای وحدت.
- ۳۹- دسلر، گری، مبانی مدیریت، ج ۱.
- ۴۰- دشتی، محمد، فرهنگ موضوعات نهج‌البلاغه، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
- ۴۱- دلشاد تهرانی، مصطفی، حکومت حکمت، تهران، خانه اندیشه جوان، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۸.
- ۴۲- دورژه، موریس، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

- ۴۳- دیویس، کیت، رفتار انسانی در کار، ترجمه‌ی طوسی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۰.
- ۴۴- رضوان شفیق، رفتار و مدیریت، ترجمه‌ی کاظم چایچیان، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۴۵- رهبر، محمد تقی، سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی، ۷، قم سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۴۶- سید رضی، ابوالحسن محمد بن ابی احمد، نهج البلاغه، ترجمه سید علی نقی فیض الاسلام، تهران، انتشارات فیض الاسلام، ۱۳۶۶.
- ۴۷- شیخ صدوق، ثواب الاعمال، مطبوعات بیروت.
- ۴۸- شیخ صدوق، من لا یحضر الفقیه.
- ۴۹- صبوری، منوچهر، جامعه‌شناسی سازمان‌ها، تهران، انتشارات مرجانه.
- ۵۰- صحیح بخاری، ج ۳.
- ۵۱- طباطبائی، سید جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۲.
- ۵۲- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، بیروت، مؤسسه‌ی علمی مطبوعات.
- ۵۳- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
- ۵۴- عبده محمد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، چاپ مصر.
- ۵۵- عطا ملک جوینی، علاء الدین، تاریخ جهان‌گشای، نشر اطلاعات.
- ۵۶- علامه مجلسی، بحار الانوار.
- ۵۷- علاء الدین الهندی، کتز العمال، مؤسسه‌ی الرسالات.
- ۵۸- علی آبادی، علیرضا، مدیران جامعه‌ی اسلامی، تهران، انتشارات رامین، ۱۳۷۷.
- ۵۹- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، نشر امیر کبیر ۱۳۶۳.
- ۶۰- عنایت، محمود، خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۲، تهران، انتشارات رشد

- ۶۱- غرر الحکم.
- ۶۲- فتحی، محمد، وسایل الاعلام المطبوعة.
- ۶۳- فصلنامه‌ی مصباح، ش ۲۵، ۱۳۷۷.
- ۶۴- فیض کاشانی، محسن، محبّة البیضاء.
- ۶۵- قوچانی، محمود، فرمان حکومتی، تهران، انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۷.
- ۶۶- کاشانی، فرشته، تشویق و تنبیه از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات امین، ۱۳۷۷.
- ۶۷- کلینی، اصول کافی.
- ۶۸- کلینی، فروع کافی.
- ۶۹- کوکلان، هوشنگ، رفتار سازمانی، تهران، انتشارات دانشگاه علوم اداری و مدیریت، ۱۳۵۹.
- ۷۰- گلستان و بوستان سعدی.
- ۷۱- متقی هندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۷۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرراخبار الائمة الاطهار، بیروت، ایران.
- ۷۳- مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱ و ۱۲.
- ۷۴- محمد کاظم مشهدی، نظام‌نامه‌ی حکومت، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.
- ۷۵- محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة.
- ۷۶- مصلّی، حمید، تارهای، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۷۷- مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، تهران، نشر صدرا، ۱۳۶۵.
- ۷۸- مکارم شیرازی، ناصر، مدیریت و فرماندهی در اسلام، قم، انتشارات هدف، ۱۳۶۷.
- ۷۹- ناظم‌زاده‌ی قمی، سید اصغر، جلوه‌های حکمت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۵.

- ۸۰- نگرشی بر مدیریت در اسلام، جمعی از نویسندگان، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۲.
- ۸۱- نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، مصطفی زمانی و جعفر شهیدی.
- ۸۲- نهج الفصاحة.
- ۸۳- وسایل الشیعه، حرّ عاملی.
- ۸۴- هرولد کونتر و سیر اودانل، اصول مدیریت، ترجمه‌ی علی‌اکبر فرهنگی و دیگران، تهران، انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۰.
- ۸۵- هنری آدامز، نکات مؤثر در ارتباطات، ترجمه‌ی فریدون کوهی، تهران، انتشارات سیمرخ، ۱۳۷۳.